مجموعہ
طلسم اسکندر ذو القرنین

مشتمل بر فنون پنجگانہ

کیمیا و سیمیا و ہیمیا و ریمیا و لیمیا

جسکو

مولوی محمد عثمان خان مرحوم متخلص بہ قیس مدار المہام

سرکار رامپور نے عجائبات ذخیرہ اسکندر ذو القرنین سے فارسی

سلیس مین ترجمہ کیا اور واسطے شایقان علوم غریبہ و عجیبہ کے

بار ہفتم ۱۹۱۵ء

باہتمام بابو منوہر لال بھارگو سپرنٹنڈنٹ

مطبع نامی منشی نولکشور میں چھپا

اطلاع ۔ اس مطبع مین ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائق حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیٹل پیج تین صفحہ جو سادے ہین اُنمین بعض کتب نایاب زبانہ فارسی و اُردو کی درج کرے تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردان

آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
کتب نایاب زبانہ فارسی		رسالۂ مناظرۂ تدبیر و تقدیر ۔ از	
عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات		ملا نجم الحق صاحب ۔	۹ پا[illegible]
از علامہ علاء الدین زکریا کاغذ سفید ۔		قول فیصل ۔ از امام بخش صہبائی	
باتصویرات دو طرح ۔		دفع اعتراضات خان آرزو ۔	۸ر
(۱) باتصویرات رنگین ۔	[illegible]	مطلع العلوم و مجمع الفنون یکجائی	
(۲) باتصویرات بغیر رنگ ۔	[illegible]	ہر علم و فن کا ذکر جامع علوم کتاب ہے ۔	[illegible]
معلومات الآفاق عجائب خلقت		مخزن علوم ۔ مع نقشہ ۔	۵ر
از امین الدین خان ۔ کاغذ سفید		مکتوبات لارڈ ڈفرن ۔ ارشاد سابق	
باتصویرات دو طرح ۔		ویسرائے گورنر جنرل ہند مترجمۂ مولانا	
(۱) باتصویرات رنگین ۔	[illegible]	ابوالحسن فریدآبادی ۔	[illegible]
(۲) باتصویرات بے رنگ کاغذ رسمی ۔	۱۲ر	خزینۃ الامثال ۔ محاورات و امثال	
ایضاً ۔ کاغذ کندہ ۔	۱۴ر	زبان زد عربیہ ۔ فارسی و اردو مصنفہ	
انشائے اسرار فرمیشن ۔ از منشی		سید حسن شاہ صاحب ۔	۸ر
ظہیر الدین بلگرامی ۔	۱ر۳	کتب نایاب زبانہ اُردو	
دبستان مذاہب ۔ مذاہب اقوام		لطائف و ظرائف ۔ مصنفہ منشی	
مختلفہ تحقیق تمام ۔	[illegible]	جیگوپال صاحب ۔	۳ر

مجموعہ

طلسم اسکندر ذوالقرنین

مشتمل فنون پنجگانہ

کیمیا و سیمیا و ہیمیا و ریمیا و لیمیا

جسکو

مولوی محمد عثمان خان مرحوم متخلص بہ قیس مدار المہام
سرکار رامپور نے عجائبات ذخیرۂ اسکندر ذوالقرنین سے فارسی
سلیس مین ترجمہ کیا اور واسطے شایقان علوم غریبہ و عجیبہ کے

بار ہفتم سنہ ۱۹۱۵ء

باہتمام بابو منوہر لال بھارگو سپرنٹنڈنٹ

مطبع نامی منشی نولکشور لکھنؤ مین چھپا

بعد حمد صانع مصنوعات و نعت شافع مخلوقات صلوات الله علیه و آله و اصحابه وسلم میگوید سراپا عصیان
محمد عثمان عفی عنه که بنگاله میکه هواے تدوین این کتاب در سرم افتاد و باذخار کتب جمله علوم و فنون ترجمه
آن از لسانی به لسانی می پرداختم اگرچه اتمام هرکار به اعانت پروردگار مسلمه روزگار است الا در تفاوت
درجات آن احدی را نیست مجال انکار بر این قیاس از جناب احدیت معونت به وقت مناسب
اشتیاق این هیچمدان بهم رسید مصداقش اینکه درین ایام بمطالعه نسخه موسوم به ذخیرة الاسکندرانیون
موفق گردیدم نسخه دیدم از عجایب فنون غریبه مملو و از غرایب رموز عجیبه محشو که تا امروز خازن روزگار از نظر
اغیار مستور داشته و چرخ ازرق فام نقوش کنوز و خزاین خود را در اوراق آن نگاشته و دیده خرد دوربین
مثالش ندیده و گوش اصحاب یقین مانندش نشنیده در مطاوی اوراقش نکات لطیفه و مسائل عجیبه
مندرج بود و الفاظ مغلق و لغات ادق سبب خمول و باعث استتار معانی آن نادرهٔ روزگار گردیده
ازین باعث اکثر طلبه از فوائد آن بی بهره مانده بودند خواستم که ناظورهٔ دلفریب را از نقاب حجاب
بیرون گردانم تا سائر اصحاب دانش و بینش از پرتو انوار جمال باکمالش مستفید و کامیاب شوند
الحمد لله که بیامن الطاف الهی باندک فرصتی کوکب مقصود از افق مراد طالع گشت و جمال ترتیبش عروس
رعنائی بتان عجائبات شکست بلند و معتصم بالله بعد از فتح عموریه استماع نمود که در آن نواحی ولایت

قدیم و حصنی است عظیم منسوب بانطیوخوس که تلمیذ اسکندر ذوالقرنین فیلقوس یونانی ست و جمعی
در آن دیر ساکن شده بمحافظت آن مشغول اند و بظن ایشان آن بنا مشتمل بر چیزی از آلات و آثار
انبیاست علیهم السلام و انطیوخوس جهت سکان آن دیر ضیاع و عقار بسیار وقف نموده عهود و مواثیق
از ملوک روم و ایران گرفته و سجلات نوشته که هیچ یک از ملوک متعرض سکنه آن دیر نشده بعزم تسخیر و تخریب
آن نهضت ننماید و آن دیر را موسوم به بیت الآثار نموده و چون عقیده مردم آن بود که بعض آثار انبیا
مخزون آن بیت است لهذا هیچکس متوجه فتح باب آن نمیشد فقط معتصم بالله بعد از استماع این اخبار
رسولی باصحاب دیر فرستاده اخبار نموده که مرا اراده فتح باب آن دیر است تا معلوم کنم که سبب محافظت
آن چیست زیرا که اگر مالی یا کتب حکمت در آنجا مخزون است فائده در معطل گذاشتن آن نباشد بلکه وصول
آن بارباب استحقاق و اصحاب النفاس انسب باشد و الا ما مستحق آن هستیم اصحاب دیر مهلت
خواستند تا بعرض ملک روم رسانیده جواب نویسند چون از آنطرف جواب شافی نیافتند روزی
چند به لیت و لعل واگذاشتند معتصم بتکرار رسل کار برایشان تنگ کرد ایشان التماس عهود و وثیقه نمودند
که از تغیر دین و قتل نفس ما را مصئون دارد تا فتح دیر نمایم معتصم بالله بعد از عهود عبدالملک ابن حاجب و
علی ابن احمد المنجم و محمد بن خالد مهندس را فرستاد و امر بتفتیش حال آن دیر و تفحص اشیائی که در آنجاست
نمود ایشان بر دیر در آمدند چندانکه جستجو نمودند چیزی در آن دیر نیافتند استعجاب غریب نموده گفتند
که اگر اقفال ملوک روم و یونان بر در این بیت نمی یافتیم گمان می بردیم که اهل دیر در اخفای ما
فی الدیر حیله انگیخته اند چون عزم انصراف و اراده مراجعت بامیر خود نمودند تا آنچه بمشاهده
در آمده بود بعرض رسانند محمد بن خالد مهندس گفت ای قوم این خانه را انطیوخوس عبث بنا
نکرده و صاحب ما بجهت اینکه بگوئیم در این خانه چیزی نبود راضی نخواهد شد فکری تمام و اندیشه
تمام در این امر باید کرد پس بعد از تامل بسیار گفت آنچه بخاطر من خطور میکند آنست که سطح اعلای
این بنا واسع باشد از سطح اسفل و این رمزیست خفی و سریست پنهان بعضی گفتند سبب استحکام
این بناست محمد بن خالد گفت اگر این سبب استحکام بنا بودی بایستی که تمام حائط دیر چنین بودی
زیرا که ما مشاهده میکنیم که بانی دیر اهتمام در تشیید و استحکام جمیع حائط نموده گفتند ترا درین مقدمه
رای قوی تر است پس بآلات مخصوص دیر را مساحت کردند سطح اسفل او را ده ذرع یافتند و

اعلی را دوازده ذرع چون حائط را باین هیئت یافتند از انجا معاودت نموده حقیقت آنرا بامیر خود
عرض نمودند امیر گفت متیرسم که چنین بنای را خراب کنم و دران چیزی نیابم و این چنین بنا برا
بی سود منهدم ساختن خالی از قبحی نیست زیراکه از ملوک نیکو نباشد که بنای سلف را خراب
کنند باعث عداوت بتخصیص وقتیکه موسوم بآثار انبیا باشد بعد از توقف این امر گویند معتصم بالله در
خواب دید که مامون بالله میگوید که یا اخاه منهدم گردان این را که ذخیرهٔ اسکندر ذوالقرنین که علم
ارسطو وعلم هرمس اکبر دران ست درین درست معتصم از خواب بیدار شده محمد بن خالد هندس را طلب نموده
حکم بر هدم آن کرده مبالغه بسیار در سرعت تخریب آن نمود محمد بن خالد با چهار صد کس بقصد هدم
آن بنا متوجه شده مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند تا وقت نماز عصر آنروز حائط دیرا بینداختند چیزی از
هدم حائط ظاهر نشد محمد بن خالد فی الجمله مایوس شده خواست که دست از کار باز دارد معتصم کس فرستاد
که اساس آن حائط را از بیخ و بن برکن چون شروع بحفر نمودند آثار صندوقی ظاهر شد از مس قفل آهنی
بر و مستحکم کرده صندوق برآورده در نظر معتصم درآوردند حکم کرد تا قفل آنرا بشکنند صندوقی دیگر از اندرون
او ظاهر شد از طلای احمر وقفل از طلای مستحکم کرده وکلیدی در وآویخته با زنجیری طلا و درکنار آن صندوق
کتابه نوشته پس معتصم حکم کرد بفتح صندوق چون مفتوح گردانیدند در آن کتابی یافتند که اوراق وصفحات او
تمام از ذهب احمر بود و هر ورقی بغلظت وثخونت نصف اصبع وطول کتاب یک ذرع وعرض آن ثلث
ذرع وغلظت وثخونت حروف بمقدار شعیره وعدد اوراق آن سه صد وشصت بود و در هر ورقی دوازده
سطر وکتابت او بعضی بخط یونانی و برخی بخط رومی معتصم بعد از مشاهدهٔ اینحال مترجمین را امر فرمود که
حاضر شده ترجمه کنند اول کتابه که درکنارهٔ صندوق بود اینست

هذه ذخیرة الاسکندر الملک بن فیلقوس ذوالقرنین یونانی

این عزیزترین و بزرگترین چیزی بود که مالک وصاحب او اسکندر مدام از انظار اغیار مصون ومحفوظ
داشتی وهیچکس از خلائق را قابل رویت آن ندانستی تا وقتیکه انامل قضا رقم تمامی بر صحیفهٔ حیات
او تحریر نمود وایادی تقدیر سررشتهٔ اختیار وزمام اقتدار از کف کفایت او در ربود وخواست
که جوهر شریف لطیف نورانی خود را از سجن تن وبند عالم استحاله وفنا نجات داده بعشرت آباد
عالم نور وبقا رسانند واز جرعهٔ حیات ابدی وشربت بقای سرمدی که ساغر مصریان

ذروهٔ جبروت وجمهور طالبان خلوت خانهٔ لاهوت در آرزوی ادراک قطرهٔ از آن سراپا حیران
هستند ریان و سیراب گرداند و انقضای مدت عالم سفلی را وسیلهٔ ارتفاع عالم علوی گردانیده بهرهٔ
از نعیم جاودانی آن جهانی بردارد باخرجیات خودش خواست که دُرر فاخره و لآلی باهره در دست جهله
و ارباب غفلت و اصحاب بطالت نیفتد که لعب لاعبان را شایسته نیست چه علم بهترین دُریست
تابنده و نیکوترین گوهریست ارزنده که امتعهٔ دنیا و عقبی بازای او بوزن جو سنگی نمی نماید بنابرین صیانت
علوم از اجنبی طبعان واجب و صیانت او از بی مایگان قلیل البضاعت اوجب است از جهت دران
دیر مخزونی ساخته کتاب را دران موضع مدفون نموده تا در نظر اغیار نیاید و از جملهٔ نامحرم مصون ماند و وقت
ودیعت این ودیعت ای کتاب درین صندوق و اخفای این گنج ویران دیر طالع سنبله بوده که عطارد
در برج سنبله مقیم و قمر متصل بعطارد در برج جوزا و زحل در جدی بوده و شکل فلک مسعود بوده اختیار
اینوقت جهت ودیعت این کتاب از برای صعوبت اخراج آن بوده و اگر احیاناً اخراج دست دهد پادشاهی را
میسر شود که محب حکمت و مستحق این عطیه و ارزندهٔ این کرامت باشد و وضع این کتاب دران صندوق
بر هیئت لوحی بوده و حروف آن بخط یونانی در روی منقوش انطیوخوس که ملک یونان و از تلامذهٔ ملک الملوک
اسکندر ذو القرنین یونانی ست گفته که چون اسکندر را احساس نمود که وقت رحلت و زمان ارتفاع عالم
علوی از عالم سفلی رسیده و هنگام ارتفاع از مراتب دنی بمعارج علوی در آمده مرا امر فرمود که این صندوق
را اخفا کنم تا دست تعرض نااهلان بآن نرسد زیرا که چیزے از علوم انبیا علیهم السلام درین کتاب مسطور بوده
مبادا که او را تغیری و تبدیلی شود انطیوخوس گوید زینهار شبهه نکنم و گمان نبرم برای آنکه درین کتاب جهت
منافع دنیوی ملک الملوک نخواسته که دیگری بر و مطلع شود زیرا که اسکندر یونانی چنان نبود که بچیزی از
نفائس دنیوی تعلقی داشته باشد تا از فنا و انعدام و وجود و ثبوت زخارف دنیا انقباضی و انبساطی
بر و طاری شود بلکه تعلق او بعلوم حکمت بوده و حذر میکرد که این علم بنا مستحق رسد و موجب تضییع آن شود
و چون از انقیاد امر ملک الملوک چاره نبود آنچه فرموده بود بر خود فرض عین دانستم و تخلف او را بر خود
دشوار عظیم پنداشتم پس این صندوق را ساختم چنانچه مامور بودم و درین موضع ودیعت نهادم و طوبی صاحب
دولتی را که طغرای این سعادت عظمی بنام او نویسند تا این کتاب او دریابد و از رشحات او آثار فیوض اخذ
کند و از قطرات غمام او باران عنایت حق دریابد و از نتائج آثار آن بمراتب و مقامات علیا رسد بالجمله

معتصم بالله اورا از زبان یونانی و رومی بعربی نقل فرمود بکرات و مرات با علماء هر جهات مقابله کنانیدند
تا یقین همه شد که در کمال صحت نقل شده و از سهو و زلل خالی بوده و از نظم ترتیب خود اصلا تغیری
و تبدیلی نیافته معتصم بغایت مبتهج شد محمد بن خالد را بانعام و اکرام بسیار سرفراز ساخت

ابتدای اول کتاب مترجم

بسم الله الرحمن الرحیم

باسم واجب الوجودی ابتدا میکنم که انتهای کار همه موجودات باوست و از و بظهور آمده عالم نور و تاثیر
و عالم استحاله و تغیر و علة کل ممکنات و مدبر عوالم عناصر افلاک اوست و از جلائل قدرت اوست که نفوس
خاشعه و عقول لامعه از ادراک صفات و فهم ذات او عاجز و قاصر اند بل ایجاد جمیع کونات و احداث کل موجودات
جلوهٔ از ذرات نور وجود اوست و لمعان انوار او منزه از الوان و مبرا از آلایش اکوان است چنانچه اضوای
شعاعیه از کثائف جسمانیه مصون و محفوظ اند و کل صفات کمال از اشعهٔ تجلیات او ناشی شده و هر کمالی نسبت
باو نقصانست و ذات او بری از صفات و مستغنی از القاب است زیرا که اطلاق القاب و صفات بر ذات
وحدانیت نزد ارباب تحقیق جائز نیست و قوت بشریه در تمجید قادر برتر یاده ازین نیست که گوید هو و لا هو الا هو

سبب تالیف این کتاب

و هو سطاطالیس با اسکندر ذوالقرنین فیلقوس گوید ایها الملک بعزة الله و موقع تو و بجلائل
مقامی که نفس ارفع تر اعلی بتکمیل کمالات در ان مقام متمکن می بینم و باستکمال فضائل و کمال و
اشتمال جمله صفات ملوکیه که تو ارزنده و زیبندهٔ آن بوراثت علم حکمت سماویه هستی که ودیعت نموده
است آن حکمت را هرمس کبیر در سرب بحری دقیق که دانسته آنچه خواهد شد از حال خلائق و مال
(حضرت ادریس ۱۲)
ایشان بطوفان و غرق و بعد از طوفان بر استخراج آن از سرب بحری احدی قادر نبوده الا بلیناس
و من از و اخذ کردم و استفادهٔ آن نمودم و در محفل گرامی بذکر آن رطب اللسان شدم و بسمع عالی
ملک رسانیدم وقت اول که فتح ملک از مقدونیه ملک مکرر از من طلب آن نمود و به تشریح و
تالیف آن امر فرمود چون فلک را بشکل که صلاحیت ظهور و قابلیت تحریر این کتاب باشد نیافتم به
تعلل و عسی تاخیری نمودم تا وقتیکه برآن مطلب ظفر یافته فلک را در اسعد اشکال مشاهده نمودم
چنانچه انتهای مقصد ملک بود بتقدیم رسانیدم تا تمتع از فوائد آن برداشته معزز و مکرم دارد و اما وصیت

در حفظ و صیانت این کتاب و مبالغه در استتار آن از رویت نامحرمان چه تکرار کنم که بمشافهه مکرر بعرض ملک رسانیده معاهدات جلیله مستوثق گرفته ام چه این کتاب مستودع اشرف علوم و سبب وصول بمطالب علیا و مقامات رفیعه و مراتب ارجمند و منازل بلند است و مشتمل ست بر عشره فنون بترتیب ہذا

فن اول در اصول مقدمات این علم ۔

فن دوم بذکر اصول صنعت و تدبیر اکسیرات ۔

فن سوم در ترکیبات سیمیات و آداب و قواعد آن ۔

فن چہارم در تریاقات غریبه کثیر النافع که از مضرات سموم خلاصی دہد ۔

فن پنجم در صنعت حرز طاسیه که اکثر امراض مزمنه را نافع باشد ۔

فن ششم در صور خواتیم کواکب سبعه ۔

فن ہفتم بذکر فنون متفرقه از طلسمات وغیره ۔

فن ہشتم در بخورات کواکب ابواب عطف قلوب و فوائد متفرقه ۔

فن نہم بذکر خواص نباتات ۔

فن دہم بذکر خواص اعضائے حیوان و ما یتعلق بہا ۔

بشنو فقیر محمد عثمان قیس مفاہیم اصل کتاب را با اختلاف ترتیب فنون مذکور تمامه مندرج ساخته الا در بعض مواقع از دیگر کتب چیزی مستزاد نموده برای امتیاز ناظر با تبدا لفظ مستزاد بانتہا لفظ فقط مندرج گردانیده و چون این کتاب بر علوم خمسه کیمیا و لیمیا و سیمیا و ریمیا و ہیمیا مشتمل ست و ہر پنج علوم را نظر بتساوی حروف اسمیه مناسبت تامه و مقارنت کامله حاصل است لہذا ہمین رساله را موسوم به خواص خمسه گردانید و مشتمل بر یک مقدمه ای فن اول از اصل کتاب و پنج خواص و یک خاتمه ساختم

مقدمہ ـ فن اول

در اصول مقدمات این علم ۔

بشنو مراد از علم درینجا علوم کلیه است که ہیچکس از و مستغنی نیست و این کلیه در خواص و اسرار سودع است در موجودات عالم ارضیه موجودهٔ عالم سفلی که تابع عالم علویست زیراکه اشخاص عالم

سفل همیشه منفعل از اشخاص عالم علوی ست بلکه بهر دو عالم واحد اند متصل باتصال واحد چه هوا
متصل ست بظواهر بعضے اجسام و به بواطن بعضے بدینصورت که هوا متصل ست بنار و آن متصل
است بفلک قمر و آن متصل ست بافلاک علیا تاکه متصل شود بافلاک تاسع که فلک الافلاک نامندش چون
ثابت شد که اجسام ارضیه جمیعًا متصل بعالم افلاک اندپس باید که عجب نماید و غریب در نظر نیاید انفعال
عالم عناصر از عالم افلاک بتخصیص عنصر هوا که خالی از شعاعات کواکب نیست و اصل ست بقوام اجسام
ارضیه لیکن نیراعظم را جلالت قدر و عظم شان زیاده ازان ست که محتاج شویم باثبات تاثیرات وے
در عالم کون و فساد زیراکه فاعل ظاهر بالفعل ست در عالم علوی و سفلی فعلش در عالم علوی آنست که
هرگاه یکے از زحل و مشتری و مریخ مقدار ثلث دایره از وے دور شود هبوط کند از اعلای نطاق فلک
تدویر بسوی نطاق ادنی در ینوقت لامع و راجع و نمودار شوند از جهت ضعیف الحال باشند اما
زهره و عطارد را بشمس ربطی ست عجیب که زهره دور نشود از شمس زیاده ازین فلک و عطارد دور
نگردد از شمس بیشتر از نصف سبع دایره هرگاه میان شمس و یکے از عطارد یا زهره بقدر مذکور بعد
گردد اگر پس شمس ست سریع تر شود در سیر خود تا نزدیک به شمس و ملحق گردد یا و محترق شود و هر یک ازین
دو کواکب مقارن شمس شوند یکبار راجع و یکبار مستقیم دائمًا بدین ترتیب پس مرکز فلک تدویر هر یک
از زهره و عطارد و مقارن شمس ابدًا و متحرک بحرکت شمس سبب زیادت و نقصان باشند این از خواص
ظاهری کواکب خمسه است اما قمر تاثیر کند قرب او بشمس در نقصان نور و بعد او تاثیر کند در زیادت
نور قمر لهذا نور قمر مطلقًا از شمس باشد و ازینجا است که ظهور اشعهٔ شمس سبب حیلولت ست مابین
بصر و سائر کواکب و رونق انوار سائر کواکب را باطل گرداند و شمس بجهت ظهور تاثیر خود در
جمیع عوالم علوی و سفلی و برقرار ماندن نور خود همیشه بریک حال موسوم به نیراعظم شده و تاثیرات
در عالم سفلی متحقق گشته چنانکه در بعضے مواضع که شمس در سمت الراس اقرب باشد نسبت باسکان
آن بلد موجب احتراق مواد جلود ایشان شود بحیثیتی که محل تعیش حیوان نتواند شد و آن
مواضع مثل براری جنوبیه است که از کثرت حرارت اشعهٔ شمس تعیش محال ست و در حوالی آن
براری که تعیش شود الوان سکنهٔ آن اکثر اسود ست زیراکه حرارت شمس سبب احتراق امزجهٔ ایشان
شده و سوداویت در مزاج ایشان غالب گردیده سیاه شوند یا سکان اقلیم اول را سواد اقل است

از خط استوا چه تاثیر اشعهٔ شمس در خط استوا اکثر است و برین قیاس سواد سکنهٔ اقلیم ثانی اقل از اول
باشد بنابرآن لون اهل اقلیم دوم اسمر و احمر باشد و اقلیم ثالث و رابع باعتدال اقرب بود پس
اعدل امزجه مزاج سکان اقلیم رابع باشد که تاثیر اشعه درین اقلیم بغایت اعتدال است اعنی شمس از
سمت الراس سکان اقلیم رابع نه بسیار دور است و نه بسیار نزدیک بنابرین اقلیم رابع معدن تولید
اشخاص فاضله و صور جمیله و حکما ذوی العقول و علما مستنبط دقائق شده اقلیم خامس تاثیر شمس
در وا اقل است از اقلیم رابع بنابراین تولید برنج در این اقلیم نشود و طبائع سکان او قلیل النضج باشد
از رابع اقلیم سادس و سابع امزجهٔ سکان این هر دو در کمال فجاجت است و دلیل بر آن غلبهٔ
برودت و رطوبت امزجه و بیاض الوان و زرقهٔ عیون و عدم سطبری شعر و جعودهٔ ایشان است و از
روی استدلال باعتدال ابعد الناس اند سبب این آنست که چون شمس در بروج جنوبیه باشد بغایت
بعید است از ایشان و اثر اشعه دران اراضی در نهایت ضعف است و چون در بروج شمالیه شود ایضا بسیار
دور است از سمت الراس سکان ایشان پس هیچ وقت شمس را با سکنهٔ سادس و سابع اثر معتد به نباشد تا
تبدیل هوا و تغیر مزاج ایشان بظهور آید بلکه معظم اوقات ایشان شتا است پس اختلاف اشکال و
صور خلائق باعتبار افاعیل شمس است و این اعظم اسباب اوست الا اختلاف اخلاق خلائق تابع اختلاف
امزجهٔ ایشانست مثلا علو همت هنود و قتل و حرق نفس خود بهمت خود از اهل اقالیم شمالیه و ثالث و
رابع نیاید و همچنین قلت غیرت و بخل که در اهل اقلیم سادس است در اهل اقلیم جنوبیه که مائل بوسط اند
اصلا نمی باشد و ازینجاست که ذکا و صحت ادراک و اعتدال اخلاق مختصهٔ اهل اقلیم رابع اهل اقلیم
شمالیه و جنوبیه را نباشد اما تاثیر در نباتات و بودن او علت وجود نباتات امریست ظاهر که زیرا که
سائر نباتات مطلقا در کمال خود محتاج بتاثیر شمس اند اما وجود بعضی نباتات در بعضی بلاد دون بعضی
از جهت قرب و بعد تاثیر اشعهٔ شمس است مثلا نخل در اراضی حاره روید و اترج و لیمون و مویز و انجیر
امثال اینها باشند در بلاد بارده نروید و برین قیاس در اقلیم اول افادیه هندیه میروید و در غیر
این نروید و در بلاد جنوبیه که ورای خط استوا است اشجار فواکه و حشائش روید که کسی نشناسد پس معلوم
شد که تمامی این اختلاف از جریان مواقع شمس است باعتبار طلوع و غروب و ارتفاع و انخفاض و
صعود و هبوط او و این اختلاف سبب تنوع اختلافات کثیره شود در اراضی و بحار و اهویه و معادن

اما سبب تولد باران از بخارات اصلاح حال انسان وحیوان است وحدوث این از شمس امر بینست
ظاهر وهمچنین بهر روز تاثیرات نیر اعظم موجب عروض موت وحدوث حیات است چه شمس را باعتبار
طلوع وغروب تاثیرات مناسبه پیدا شد اما حیوانات را مختلف شود باختلاف حرارت وبرودت که
بسبب قرب وبعد شمسی حاصل است چنانچه فیل ونیلم وغزال مشک وگرگدن در زمین هند پیدا شود
ودر غیر این اقلیم پیدا نشود وغیر غزال مشک وفیل چه غزال مشک در بلاد ترک باشد وفیل در جنوب
اقلیم هند که بلاد سودانست تولد یابد که عظیم الجثه وطویل العمر اغلب باشد این همه که شمردیم بلا اشتباه از افعال و آثار
شمس باشد بیقین که حضرت عزت جل شانه شمس را در کل عالم افاعیل عظیم القدرت قاهر القوت گردانیده
در عالم علوی که عالم بقا ودوام گویند ودر عالم سفلی که عالم استحاله وتغیر باشد اما قمر در مد وجزر تاثیر او
محسوس است که عاقل انکار آن نکند بدانکه بلاد بحری که بحار آن مد کند چون قمر از افق آن طالع شود آب بحر
ابتدا بزیادتی ومد کند والی زوال آب در جزر ونقصان باشد تا قمر غروب کند پس راجع شود تا آنکه قمر بسمت
قدم برسد ومسامت شود بمرکز عالم بحر تحت الارض اگرچه فی الحقیقت نسبت بما فوق الارض است لیکن ب
جزر کند تا وقت رکوب قمر بافق شرقی پس اعاده کند چنانچه یاد کردیم اینست حال قمر ابدا وایضا از حالات قمر
آنست که هر کس که ترصد علم باحوال مرضی وتفقد اوقات علاجات کند ومراعات امور نباتات کند باید که
نظر کند مثل کدو وخیار وخربزه به بیند که نموی ایشان از نور قمر است خصوصاً وقت زیادت نور قمر که وقت
تکامل نور وضیاء آن باشد بدرستی که درین لیالی نموی ظاهر کند چنانچه در شب واحد بر همه کس ظاهر گردد
که بغایت الغایت تفاوت کرده است واین از آنجهت تفاوت کرده است که موثر آن نبود مگر قمر
پس اینهمه آثارات دال است بر عظم حال قمر وبر اینکه قمر در حقیقت ناقل آثار عالم علوی بسوی عالم
استحاله وتغیر است فاما بیان نموده ایم که فاعل اعظم که افاعیل آن معقول ومحسوس باشد شمس وقمر است
که درین عالم آثار موثر عظیم اند کواکب خمسه ذکر آثار وشرح حالات ایشان اگرچه در عالم استحاله
دشوار نیست اما بنظر تطویل اقتصار بیان آثار کواکب نموده ایراد مثالی نمائیم وگوئیم که از جمله تاثیر زهره
در عالم آنست که هر که نکاح کند وزهره در برج حوت باشد وقمر در تسدیس اوی در برج ثور یا قمر در
سرطان باشد وزهره در تثلیث اوی در برج حوت یا زهره در برج ثور وقمر در حوت یا در سرطان یا
مقارن زهره باشد در بعض مواضع مذکوره بشرطیکه به یکی از نحسین ناظر نباشد زوجه متمتع

۶۰۰

شود از منافع زوج و میان ایشان اتفاق الفتی و محبتی افتد که جمیع خلایق در تعجب افتند و اگر بر خلاف
این زهره محترق باشد یا بسنبله یا بحمل یا بعقرب و مریخ مقابل او باشد یا در تربیع او و زحل مقارن زهره بود
یا مقابل او از بعضی مواضع مذکوره و مشتری ساقط باشد بالتحقیق نحس شود آن تزویج و این وصلت
در کمال نحوست بود چنانچه ضرر عظیم بایشان برسد و میان زوج و زوجه دشمنی بجائی رسد که احوال ایشان
اقبح حالات مردم باشد باید که کسی که شبهه کند در این که قوای طبیعت قوی میشود بقوت قمر و ضعیف میگردد
بضعف او نظر بحال قمر کند وقتیکه مقارن بزهره باشد در برج ثور مثلاً نوره که عادت آن جاریست بستردن
مو استعمال کند اصلاً آن نوره مو نسترد و ازاله آن از بدن نکند یعنی اثر در مو ننماید و از موضع بر نیارد و
اگر اثر کند اثر معتدبه نباشد و همچنین اگر عادت جاری باشد بر کندن مو ممکن نباشد کندن در آنوقت الا بالم
شدید و تعب کثیر و محنت عظیم و برین قیاس اگر اراده شرب دوا کند که عادةً برای دفع مواد فضله اوست
و فصد مفید باشد در بدن اثر نکند و اگر کند قلیلی به صعوبت تمام بدین وجه که در آن وقت طبیعت قوی است
بوجه غایت میل قوت قمر در شرف یا بودن قمر با زهره چه ادویه مسهله وقتی دافع اخلاط فاسده باشد که
قوت طبیعت در کمال ضعف بود و قادر بر امساک مواد نبود زیرا که طبیعت اخلاط را نگاه دارد بوجه قوت
خود از تحلیل و ذوبان و اخراج مواد در آنوقت مانع آید و اگر ضعیف شود در عمل عاجز گردد از اخراج
ماده ها بطریق عادت و همچنین وقتیکه مشتری در برج سرطان باشد و قمر مقارنه کند با مشتری طبیعت بغایت
قوی باشد بر دفع مسهل قوی العمل مثلاً اگر عادت جاری باشد که آن دوا بیست مجلس عمل کند بیش از
پنج یا چار دافع نشود و گاه باشد که مطلقاً تاثیر نکند و معهذا ضرری که عادةً جاریست بر تاخیر تاثیر دوا از
احداث حرارت و یبوست و انبعاث قلق و اضطراب اصلا بظهور نیاید و برین قیاس اگر کسی زراعت یا
غرس اشجار نماید و قمر در برج جدی یا دلو یا عقرب باشد یا مقارنه زحل و ناظر بمشتری نباشد آن درخت نمو نکند و
آن تخم سبز نشود و ایضاً اگر طبیبی بر سر بیماری بمعالجه رود و قمر مقارن باشد با زحل یا متصل بزحل از نظر بغض یا بنحو
تحسین و ناظر بزهره نباشد و زهره قوی نبود از معالجه طیبه آن طبیب بمشام بیمار نرسد و اثر شفا از معالجه او
بمریض عاید نشود و اگر بضد این باشد مثلاً نگاه قمر متصل بزهره باشد اتصال مقبول و زهره بخیرات باشد
مریض را از آن طبیب راحت و قوت و شفا حاصل آید باذن الله تعالی لیکن این آثار و امثال
بظهور نیاید مگر از تاثیر کواکب منسوب بعمل از نجاست کسی که سزاوار عملی باشد و اراده کاری کند اقتضاء

ازین کتاب فی تواند برداشت وازین علوم شریفه زمانی بهره مند تواند شد که در جمیع اوقات هر فعلی را بنیکه
افعال وتاثیرات کواکب درو جاریست محافظت کند اگر چنین کند تحقیق که غایت حفظ مواد اصلیه کرده و یقینی
که قوای شعاعیه از آثار کواکب متصاعد معین او شده در تحصیل مقصود او سرعت کند و زود آن مدعا بفعل آید
اگر از محافظت اصول مواد مذکوره اهمال بیاورد اندر عمل او باطل و مقصود او مفقود شده اصل مدعا بفعل نیاید

خواص اول در بیان علم کیمیا مستتر او

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد ثنای کبریا و نعت سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم میگوید کم کردۂ راه این وآن محمد عثمان عفی عنه
که این اوراق چند را از کتب معتبرۂ این فن مانند سبعه سیارین وتحفت عابری ومیزان واشعار خالدی وطغرائی
حضرت مولوی وغیر آن منتخب نموده مسمی باکسیر اعظم گردانیده مشتمل بر مقدمه و پانزده فصل ساختم مقدمه در
تعریف علم کیمیا وذکر خواص واصطلاحات آن بدانکه علم صناعت اکسیر را کیمیا نامند و دران تبدیل قوای اجرام
معدنی بعضے ببعضی نمایند تا حاصل شود ذهب و فضه از باقی فلزات فقط لیکن ذهب اشرف اجساد است بدلائل
اول آنکه اقوی واطول است از سائر اجساد ثانی قبول آفات نمیکند زیرا که قبول غش در وکمترست از حیز او
بنابرین این جسد را علو مرتبت و تمیزی هست از سائر اجساد و مخصص شده بنیر اعظم زیرا که لون ذهب
مشابهت تمام بلون شمس دارد و بعدش فضیلت فضه از سائر معدنیات است و یکی از فضائل وایست که قبول
معارجت ذهب کند ثانی آنکه صفرای و نقصان یکی ازین دو برسد بنابرین فضه مختص بقمر گردید دیگر آنکه فضه را
نورانیت واشراق عظیم است و هرچه اتفاق ملاقات اشرف داشته باشد در شرافت آن سخن نباشد خاصة
وقتیکه بعد از ملاقات تغیرے و تبدیلی بحال اشرف راه نیابد چون انسان اشرف انواع حیوان و حیوان اشرف اجسام
مرکب است لهذا حیوان مناسب انسان مخصوص آن گردیده همچنین ادویه که اخذ کرده شود از چربی اخلاط و رطوبات
واعضای حیوان وقتیکه حکما تدبیر مستتر او از آن نمایند بیرون آید از ان افضل دویه و ابلغ سموم لے اعظم مرکبات که
تاثیر کند در اجسام و قیاس این را برین قیاس باید کرد مستتر او ارواح و آن عبارتست از زیبق و نوشادر و اقسام
گوگرد و انواع زرنیخ واین چیزها معدنی اند و بر آتش قیام ندارند اجساد مراد از فلزات سبعه است یعنی
ذهب و فضه وارزیز و سرب و حدید و نحاس و خارصینی یعنی جسد النقاس مراد از اجزاے روابط هست که
میان ارواح و اجساد ارتباط دهد تجبر اسنود و مراد از موی سیاه سر جوانان صحیح المزاج است که

در اعمال اکسیر اکثر جا بکار می آید اصل بارد و ند کر و فرار مراد از زیبق یعنی سیماب است اصل
حار و مونث عبارت است از کبریت یعنی گوگرد و قمر و اول عبارت است از فضه یعنی نقره و عطارد
و روبے توتیا و ثانی عبارت است از شیخ یعنی جسد زهره و ثالث مراد از نحاس یعنی مس
است شمس و رابع مراد از ذهب یعنی زر ست مریخ و خامس مراد از اقسام حدید است
مشتری و سادس اشاره بارزیز یعنی قلعی ست زحل و سابع ایما از سرب است عقاب
عبارت از نوشادر است علم اصفر زرنیخ زرد طبق است عروس گوگرد صراف نمک تلخ اسد
شوره تقطیر عبارت از انست که اجزا را بآب حل کرده محلول را بواسطهٔ علقه بطرف دیگر گیرند تا
صاف و لطیف بچکد سحق آنست که اجزا را بآواز سنگ بدسته بسایند تا یکذات شود تصعید
آنست که اجزا را در ظرفے کرده ظرف دیگر را بالای آن نصب نمود و لبهای هر دو ظرف از گل و لته
بند کرده ظرف را بر سر آتش گذارند تا جوهر اجزا پرید و بسطح ظرف بالا چسپند تشویه آنست که اجزا را
در بوته یا در قدحے یا بوته دیگر سرپوش کرده و لبهای هر دو بند نموده در آتش نرم گذارند تشمیع آنست
که اجزاے مرکبه بحالتی در رسد که باندک حرارت آتش یا تاب آفتاب مثل موم گداخته شود و چون آن اجزا
مشمع را بهواے سرد گذارند باز مثل موم منجمد شود حل آنست که اجزا را در شیشه کرده زیر زبل اسپ یا
جای نمناک دفن کنند تا مثل آب محلول شود عقد آنست که محلول را در ظرف زجاجی کرده بر سر خاکستر
گرم گذارند تا منعقد شود و درین فن حل و عقد از جمله اسرار عظیمه است که جمله مشتعلیات و فرارات بدین
تدبیر بحالت تکرار عمل بر سر آتش قیام پذیر شوند و انتهاے حل و عقد بهفت مرتبه است و هرگاه از سحق و
تصعید اجزا فارغ شوند نوبت بحل و عقد میرسد تعفین آنست که اجزا در ظرفیکه مناسب آن باشد جدے
گذارند که عفونت در آن پیدا شود و کرم ها بوجود آیند فقط و چاه تعفین که درین کتاب ذکر آن اکثر جا
خواهد آمد چنین موضعی است که ذکر آن کرده میشود
بشنو او لا موضع مستوی بزمین پیدا کرده حفر کنند در و چاهی مدور که وسعت سر آن ذو ذرع و عمق آن
سه ذرع باشد بعد ش دو روز آنرا نیک بآهک اندوده مستحکم نمایند که نشف اجزاے ثانیه مطلقا در آن
واقع نشود هرگاه اراده کنند که جهت تعفین چیزے درین بیر نهند باید که آن چیز را در قدحی کرده
در قعر آن چاه گذارند و در بالای آن قدح طشت بزرگ که وسعت آن برابر وسعت قعر چاه باشد سرنگون

بگذارند و بالای آن طشت زبل اسپ و خر یا لفافه ریزند چندانکه برسر چاه آید و هموار باشد و در
هر پانزده روز این زبل را تغیر دهند و هر روز بالای آن زبل هفت بار بول کنند هر نوبت مقدار رطل
و هر روز دو بار آب سرد بر بالای آن ریزند و صورت چاه اینست

عمق سه ذرع

وقتیکه متعفن شود اخلاط مذکوره بعد از مدت چهل روز بیرون آورند قدح را و هر چه در و باشد در ها ون کرده
سحق تام نموده نگاه دارند خواه گرم افتاده باشد خواه نه و بعد هم مورچه هر چه ممکن باشد اضافه آن کنند و برابر
وزن مجموع پیاز عنصل کوفته مضاعفت بیامیزند با هم زش خوب پس همه را در قدحی کرده سر قدح را بپوشند و در چاه
تعفین گذارند مدت بیست و یک روز بعد از ان سر او را باز کرده و طبق کنند تا وقتیکه خشک شود در قار ورد کرده محافظت نمایند

فصل اول
در بیان استخراج آب

اول از آبهای مستخرجه تنقیه اجساد و تطهیر او ساخ ایشان ست و این آب سوسوم به صابجوس است
ترکیب بگیرند صدف شفا ع بحری و بسوزانند و اضافه کنند بر و آهک آب ندیده و برابر وزن مجموع
اشخار ای سبزی بر و افزایند و اولا هر یک را جدا جدا کوفته تیار کرده بهم آمیزند و بعد از ان در حوض
انداخته چندان آب بر و ریزند که چهار انگشت بر بالای آن باشد و سکاه گندم ای بخو سه و نیان آن
آب کنند و شاخهای بید شتان بر بالای آن چندان گذارند که بپوشد و تا هفت روز بحال خود گذارند
بعد از ان سر او را برداشته راهی که بحوض دیگر متصل ست باز کنند تا خلاصه آن از ان راه بحوض دیگر
رود و آنرا نگاه داشته بوقت حاجت بکار آرند

فصل دوم
در استخراج آب ثانی مسمی بقوبیال

ترکیب بگیرند صدف سوخته جزوی و آهک آب نادیده و نوشادر یک جزو و بورق وزاج هر یک
سدس سدس جزو جدا جدا نرم ملایم نموده باهم مخلوط کرده در حوض بزرگی اندازند و چندان آب
بر و ریزند که بر بالای او ایستد و کاه بیخ ای بر بالای آن بگذارند چندانکه بپوشد و بعفونت رو

گذارند بعدش بشکافند و رخت سر او را باز بپوشند و پس از هفت روز راه حوض دیگر بگشایند تا
خلاصهٔ آن تمام و کمال بحوض دیگر برود

فصل سوم

در استخراج آب ثالث مسمی بزغراسیدوس

ترکیب بگیرند نمک سفید بیست درم نوشادر یک رطل و با یک صد و بیست رطل آب بپزند تا چهل رطل ماند همین قاعده هفت نوبت تکرار کنند تا از طبخ هفتم چهل رطل ماند از آتش برآورده صدف محرق سائیده چندان برو ریزند که مانند خمیر غلیظ گردد بعدش برابر وزن او آهک و سدس وزن آن نوشادر و سدس وزن آن زرنیخ زرد و برابر ثلث وزن آن گوگرد زرد و برابر ثلث وزن آن اشخار همه را جدا جدا صلایه نموده بهم آمیزند و از آب ثانی چندان برو ریزند که هفت بار خمیر شود بعدش
سر او را پوشیده مدت بیست و یک روز گذارند

فصل چهارم

در استخراج آب رابع مسمی بطلبراوس

ترکیب بگیرند برادهٔ نحاس و برادهٔ حدید و برادهٔ رصاص اسود هموزن و با سرکهٔ شراب که مصفا باشد سحق بلیغ کنند پس سدس جزو نوشادر و سدس جزو زاج بنرمی سوده اضافه نموده بآفتاب خشک کرده برابر جمیع اجزا نوشادر و سدس وزن جمیع زرنیخ احمر و ثلث وزن آن گوگرد زرد و شش حصه برابر جمیع اجزا آهک [هرتال ۱۲] و برابر جمیع صدف سوخته به اجزا را صلایه تمام نموده آب زغراسیدوس برو ریزند هفت بار مقداریکه بالاے او ایستد پس حشایش توجیه یا لبسه برابر سه حصه آن اضافه نموده در حوض گذارند مدت هشت روز بشود این آب بغایت قویست مهلک قتال کل حیوان بجز جنس و رائحهٔ آن در دماغ ضرر عظیم کند بنابرین هرمس [حضرت ادریس ۱۲] علیه السلام میفرمایند که مباشر عمل احتراس را باید که اول پنبه ترکرده کافور و گلاب در گوش و بینی گذارد تا دماغ او از آفات بخارات این آب مصون و محفوظ ماند

خواص در کوزه ریزند و سر کوزه بسته بهر عضوی که گذارند آن عضو بیک ساعت منحل گردد **ایضاً** هر حیوانیکه درو غوطه دهد مقدار نصف ساعت اعضا منحل و گداخته گردد **ایضاً** اگر در چشم خفته بچکانند حدقه او گداخته شود و چنین که نداند که از کجاست **ایضاً** اگر در گوش بچکانند موجب تشنج دماغی گردد

حیات را منقطع گرداند ایضاً اگر کوزهٔ آهن یا مس در و فرو برند و یک شب گذارند سوخته گردد بمثابه که گویا در آتش سوخته اند باطن و ظاهر کوزه را و فوائد این آب بعد ازین ذکر خواهد شد

فصل پنجم

در بیان استخراج جوهر مستودعه قوت مریخ

ترکیب بگیرند خون آدمی در حین خروج از رگ که گرم باشد پنج رطل و اضافه کنند بر و خون بز که گرم باشد بعدش در قرع انبیق کرده برسم مشهور تقطیر کنند و نگاه دارند ازین یکصد درم و خون حمار و فرس که بفصد اخراج کرده باشند خمیر کنند این ادویه را اشخار و نوشادر دو جزو و زاج سه جزو و نمک دو جزو و بعد ازان زهرهٔ بز یک جزو با پوست تخم مرغ نرم صلایه کنند و باهم آمیخته در موضعی گذارند که آفتاب در و نیفتد و ازان خون ناب چندان ریزند که بالای آن بایستد و مدت سه روز گذارند و بعدش زاج قبرسی نیکو بقدر خواهش کوفته نرم نرم صلایه کنند و برابر آن نوشادر بگیرند و بول حمار آن مقدار که هفت بار معمور کند بگیرند و یک شبانه روز در آفتاب گذارند تا از و آبی جدا شود مانند خون احمر اللون و برابر وزن آن خون ناب بر و اضافه کنند و در محفوظ اول مخلوط نموده هفت روز گذارند بعدش یک جزو نمک و یک جزو نوشادر و نیم جزو گوگرد سفید را باهم آمیخته سحق بلیغ نموده بست بار چندان که معمور شود آب ریزند و بپزند تا ده درم بماند و بر محفوظ ثانی اضافه نموده هفت روز دیگر حفظ کنند پس بگیرند زرنیخ احمر و زرنیخ اصفر از هر یک جزوی در مغرفهٔ حدید کرده در آتش نرم گذارند تا بگدازد بعدش کبریت سوده جزوی و زجاج مسحوق نصف جزو گرفته در و ریخته یک ساعت در آتش حرکت دهند تا نیک مخلوط شود و گذارند تا سرد شود بعدش با سرکهٔ کهنه در سنگ صلایه کرده یک ساعت خوب بسایند و پس ازان داخل محفوظ ثالث کنند و سه جزو نوره اضافه آن نموده در حوض مدت بست و چهار روز گذارند بعد از انقضای این مدت راه حوض کشایند تا خلاصه آن بحوض دیگر رود که جوهر مستودعه قوت مریخ است

منافع و افعال این جوهر جمیع اوساخ معدنیات را پاک گرداند چنانچه مطلقاً کثافت در و نماند و بسهولت قبول اکسیر کند چنانچه اگر نحاس یا حدید را هفت بار سرخ کرده درین آب اندازند وسخ و کثافت او را پاک کرده بپوست او را بسرعت تخمیص حدید که بعد از ذهاب وسخ ذوبان و گداخت

و در کمال سهولت شود و نرم گردد و زود بصلاح آید و اکثر اغنا لیکه از طریراس آید ازین جوهر نیز بظهور آید
و اگر درین زرنیخ داخل کرده یک شبانه روزی گذارند زرنیخ را بنوعی پاک کند که از غیر این آبها چنین پاک نشود

فصل ششم
در تطهیر زرنیخ

باید که زرنیخ را در مغرفه حدید نهاده با آتش نرم گذارند تا بگدازد و آب شود پس زجاجیه سوده در و ریزند و حرکت دهند تا نیک مختلط شود و بعضی ارباب عمل اول زجاج را گداخته بعد ش زرنیخ گداخته را به زجاج خورانند و پس از آن به بول آدمی یک شبانه روز سحق کنند و از آب طراس چند انکه اجزا را مغمور کند هفت بار بر و ریزند و یک شبانه روز گذارند بعد ش آب را ریخته سرکه بقدر مغموری اجزا بر او اضافه کنند و ثلث وزن مجموع آن آب گندنا و برابر این سرکه و آب شیرین برابر مجموع اینها و با آتش نرم بپزند تا تمام این آبها نشف شود پس بشویند زرنیخ را اول بسرکه و بعد ش باب شیرین و خشک کرده نگاه دارند نوع دیگر اسهل از اول باید که زرنیخ را مقدار نخود ریزه ریزه کرده در مغرفه آهنی با آتش نرم گذارند و بعد از ان برابر وزن آن گندر سحوق بخورانند ایضاً سدس وزن آن نوشادر بخورانند اما عامل این صنعت را احتراز از رائحه واجب است چنانکه در سوراخ بینی خود پنبه بقطران آلوده گذارد پس از ان از آتش برآورده مقدار ثلث وزن او شب و ربع وزن آن زیبق اضافه کرده سحق کند بسرکه تنها و این سحق در سنگ باشد یک روز تمام بعد ش شیرگاو ده بار چندانکه مغمور کند برو ریخته در چاه تعفین گذارد یک روز و از چاه برآورده اول بسرکه و بعد ش هفت نوبت باب خالص بشوید تا صاف شود پس خشک کرده نگاه دارد

فصل هفتم
در تصعید زرنیخ مطهر

باید که اولاً برابر دو وزن زرنیخ را زیبق بخورانند زیرا که این احسن ست در عمل او را و اسرع از جهت تصعید آن و ابلغ ست در عملی که اراده شده زرنیخ را در اثال چنان تصعید کند که بیاض او ظاهر گردد پس مطلب تمام ست و رنه باید که انچه صعود کند بردارد و با سدس وزن آن نوشادر بسرکه ملایه کند بعد ش بسرکه بشوید بعده با برادهٔ نحاس آمیخته بشوید و باید که براده برابر نصف عشر وزن زرنیخ

مصعد باشد و زجاج مسحوق برابر سدس وزن او پس این مجموع را باهم مخلوط نموده با نصف وزن زیبق
تصعید کنند در اثال که این تصعید احسن از تصعید اول است بحسب لون و برق و اگر اتفاق نیفتد که
لون و براقت در مرتبهٔ اعلی باشد یقینی غلطی در عمل راه یافته تکرار عمل دوم کنند تا لون و برق زیاده
شود اما در مرتبهٔ ثانی از تندی آتش حذر کنند که بسیاری آتش موجب احتراق زرنیخ است
زیرا که زرنیخ طبیعت کبریت دارد

فصل هشتم
در تطهیر نحاس

بگیرند پاره‌های نحاس احمر و چندان آب شیرین برو ریزند که مغمور شود و بپزند چو آب نشف کند
آب گندنا برو ریزند چندانکه پنج بار مغمور کنند و با سدس عشر وزن آن مردارسنگ و عشر عشیر وزن آن
حلتیت آمیخته بپزند تا آب تمام نشف گردد بعدش از دیگ برآورده بجز قدری صوف آنها می اورا
چیده بست و یکبار بر آتش سرخ کرده بروغن زیتون اندازند این است تطهیر نحاس و ازالهٔ کثافت آن

فصل نهم
در تبییض نحاس و تشبیه او به نقره

این عمل از فضل اعمالیست که او لاهرس الکبر افاده فرموده و بلیناس تتمه کرده او را
ترکیب نحاس مطهر یک رطل بگیرند و بآتش نرم گدازند بعد از آن اندک نوره ابیض و ده درهم
زرنیخ مطهر مصعد ملفوف بورق نقرهٔ خالص اضافه کرده مقدار یک ساعت بدهند بعدش برآرند
نقره سپید صاف برآید باید که درین عمل املاح تنکار نکنند اما در وقت استعمال این نقره را با نقرهٔ
دیگر آمیخته بکار برند تا نرم و ثابت ماند

نوع دیگر
در تبییض نحاس

ترکیب بگیرند زیبق نصف رطل و صلایه کرده نوشادر مقدار ثلث وزن و اسفیداج رصاص
مقدار ربع وزن آن و سحق بلیغ یک شبانه روز با آب طرطراس نماید اما وقت سحق چندان طرطراس
بریزد که او را از قوام نبندد بعدش تمام این اجزا را در کوزهٔ محکم ریخته و گل حکمت کرده در سایه

خشک کند بعدش در تنور تافتہ گذارد و بعد مدت ہفت ساعت برآوردہ کوزہ را بشکنند درون کوزہ چیزی متحجر یابد مانند زنجفر اما لون آن مانند لون زنجفر نبود پس باید کہ او را یک روز کامل با بیاض بیضہ سحق کنند بعدش خشک کردہ با سرکہ یکروز بسایند پس ازان ہفت بار بسرکہ بسیار ترش شستہ ہفت بار دیگر بآب صاف بشویند و در سایہ خشک کردہ یک وزن زیبق اضافہ نمودہ سحق کنند بعدش با اثال سنادہ تصعید کنند جسمے بلون نقرہ برآید اما بیاض آن از بیاض نقرہ اندک کمتر بود یکدرم او را در بست درم نحاس مطہر اضافہ کنند فضہ خالص گردد

فصل دہم
در تبیین نحاس

بشنو باختلاف اشکال افلاک نتائج اعمال مسلوکہ واحدہ گاہی مختلف ہم میشود لہذا در ارتکاب ہر عمل متعرض ظہور آثار تحسین باید شد زیراکہ اثر تحسین در فضۂ مصنوعہ زیادہ تر اثر پذیر است چنانکہ در وقت مباشرت صناع جہت آلات اطاعت نکنند و اکثر مانع آید مگر وقتیکہ او را با فضۂ خالص ممزوج کنند سائر علل او زائل و آفات و دراہم از وے حاصل شود اما وقتیکہ منفرد باشد اولا باید کہ او را در آتش سرخ کردہ بآب ملین فرو برند تا رفع یبوست او شود و در عیار کامل گردد صفت آب ملین بگیرند برگ درخت زردآلو و شفتالو و برگ درخت امرود از ہریک جزوی و مجموع این اوراق را در حوض کردہ سہ جزو شیر خر و سدس جزو آب شیرین در آن حوض ریختہ سر او را چنانچہ گذشت بزبل مستحکم کنند چہاردہ روز پس بیرون آوردہ نیم کوفتہ ہمان شیر خر و آب کنند تا و آب عذب اضافۂ آن نمودہ چہاردہ روز دیگر در چاہ تعفین دفن کنند پس بیرون آوردہ اوراق را نیک فشردہ یکجا جزو زیت کہ یک سال بیشتر بر وگذشتہ باشد ریختہ در چاہ تعفین بست و یکروز دفن کنند بعد ازان خونابے کہ مقطر از قرع انبیق شدہ باشد بر و اضافہ کنند و در چاہ تعفین چہاردہ روز دیگر گذارند و مدفون کنند در ان زبل بعدش بیرون آورند اینست آب ملین و این اسرار کبیر ست حفظ کن این را و نگاہدار صفت ماء الملین الاکبر کہ ہرمس کا ملیاس خواندہ بتازی یعنے آبی کہ یبوست از و میگریزد بگیرند ریزہا ے سم اسپ و ریزہاے سم خر نصف جزو و برادۂ شاخ گاو میش ثلث اجزا و برادۂ شاخ بز ربع جزو و

بریزند بر دو خون بز نر بوزن مجموع و دفن کنند در سرگین یکشبانه روز و بریزند روز دیگر برابر جمیع خون و
برابر آن روغن زیتون پس در کوزه کرده در زبل دفن کنند یک شبانه روز و در روز ثالث بقدار
وزن مجموع آن خون و زیت ریزند و مقدار عشر وزن آن زاج و برابر نصف عشر آن نوشادر اگر
زاج و نوشادر در آب حل کنند و بریزند ابلغ و اولی باشد بعد ازان این مجموع را در قرع انبیق تقطیر کنند
بدرستی که برآید ازو آب ذهبی اللون مشرق که در تلیین نحاس ابیض سازد

فصل یازدهم
در بیان نقل نحاس از هیأت نحاسی به هیأت ذهبی

بشنو سزاوارترین اجسام بانتقال از هیئت به هیئت ذهب و فضه است بدینوجه که نقره ممزوج
طلا و هم بالعکس بشود بے آنکه حادث گردانند جدی بران کیفیت روبه دیگر و بے آنکه نقص فضیلت
احدهما پیدا شود بلکه هریک ازین کثیر الوزن غالب اللون باشد حالانکه در وقت تمازج هردو
مساوی باشد دیگر موافقت طبعی بینهما ای زمانهٔ گداختن هردو مساوی است اما نحاس اشبه
اجساد سبعه است با ذهب بعد از نقره بحسب لون و باعتبار تساوی زمانهٔ گداخت و ایضاً قابل
ممازجت ذهبی است اما نه چنانکه فضه است زیراکه یبس در مزاج او غالب است و در نحاس فضیلتے است
که در نقره نیست و آن تشبیه لون نحاس بلون ذهب باشد بدینوجه نحاس قبول لون ذهب بیشتر کنند
دیگر نحاس بعد تطهیر ازو سازح حسن اللون و ذهب المنظر گردد و بمجرد القای توتیا طلا گردد چنانچه
هرمس کبیر گوید که توتیا را چون بآن تدبیر صالح کنند و بموجب حکمت القا نمایند بر نحاس مطلا گردد

فصل دوازدهم
در تطهیر توتیا

بشنو که تطهیر اجسام معدنیات از وزن و وسخ اهم مطالب است باید که هنگام ارادهٔ تطهیر زهره
درخانهٔ خود و قمر متصل زهره باتصال مقبول باشد و زحل درخانهٔ خود یا در شرف بود
ترکیب توتیا سه رطل بگیرند و یک شبانه روز در آب ثالث که آنرا اغراسیوس نامند بگذارند
بعدش آب را اول اسر که تر کنند پس نوبت دیگر بآب شیرین بشویند انگاه برابر نصف توتیا
زیبق و برابر ثلث او زنجفر و برابر نصف عشر او نوشادر یاو جمع کرده بسایند با روغن بیضه و

باتش معتدله بجوشانند مدت هفت ساعت بعدش برابر عشر وزن آن مردار سنگ و برابر عشر او زیبق و مقدار نصف عشر آن روسختج اضافه کرده بآب ثانی ای فوریال بسیار نرم صلایه کنند و بعد از سحق ازین آب چندان بروریزند که مغمور شود و یکشب گذاشته صباح آب را ریخته باسرکه مصعد بشویند و متعاقب آن اولاً بانمکاب بعدش باب شیرین بشویند و خشک کنند و سدس وزن او زیبق و ثلث وزن او زنجفر اضافه نموده مجموع را بمارتلین لسے کا بلیناس سحق کنند بعدش بجوشانند باتش معتدل القوت یک شبانروز پس ازان سحق تام نموده اولاً باب اول ای صابوس ثانیاً بسرکه ثالثاً باب صاف بشویند و بدانکه توتیای مطهر اکسیر اعظم ست بمنزله که منقلب گرداند هیأت نحاس را بهیأت ذهب بحسب لون و رونق و قوت و لینت بدین ترکیب که پنجدرم توتیای مطهر را بر بست درم نحاس مطهر القا کنند ذهب خالص گردد باید که اصلا درین شک ننموده حفظ این طریق نمایند زیرا که این افضل علوم و اشرف ابواب است

فصل سیزدهم

در تطهیر فضه و تخلیص او باَنک در رصاص

که قلعی نست چون این در غایت شهرت است بجمیع بلاد که از انداختن باتش ملتهبه بعمل معروف صاف گردد لهذا احتیاج باظهار ترتیب آن ندید

فصل چهاردهم

در اکسیر فضه

ای جوهر فضه را منقلب بذهب کند و این منوط بر چهار قاعده است

قاعدهٔ اول

بگیرند برادهٔ ذهب دو مثقال و برادهٔ فضه دو مثقال و نوشادر یک مثقال و کبریت اصفر یک مثقال این مجموع را بسرکه شراب صلایه نموده سحق تام کنند پس ازان پنجدرم زیبق ملحق نموده سحق نمایند مدت یک شبانه روز بعد ازان درکوزهٔ گل یا قاروره زجاجی کرده بگل حکمت گرفته در تنور تافته نهند وقتیکه قمر در تثلیث مشتری بود و یا حدی از نحسین ناظر نباشد بعد از هفت ساعت بیرون آورند

قاعدهٔ ثانیه

بگیرند برادهٔ نحاس احمر پنج مثقال و روسختج که عبارت از نحاس محرق است دو مثقال اول روسختج را سحق نموده برادهٔ را در وی اضافه کرده نوشادر دو درم با آن طلق نموده با آب ترنج ترش یک شبارو ز بسایند تا در کمال نرمی شود و بعد ازان دو درم نوشادر اضافه آن نموده با سرکه مصعد یک شبارو ز بسایند و در سایه خشک کرده نگاه دارند

قاعدهٔ ثالثه

بگیرند کبریت زرد پنج مثقال و در پنج مثقال فضهٔ خالصه بیندازند بعد از ذوبان فضه بمنزلهٔ احتراق واگر بعد احتراق نرسیده باشد اعاده کنند در نار تا محرق شود و سوده گردد و کبریت زرد محرق القا کنند وازان بآبی که منسوب به مستورع قوهٔ مریخ است یک شبانه روز بسایند و بعده نحاس محرق اضافه آن نموده برادهٔ فضه و برادهٔ نحاس از هر یک دو مثقال و چیزے از جواهر مستودع مریخ بروافزوده یک شبانه روز سحق کنند پس در سایه خشک کرده نگاه دارند

قاعدهٔ رابعه

بگیرند برادهٔ فضه دو مثقال و برادهٔ نحاس دو مثقال هر یک از ینها را علیحده بخونابه مصعد سحق بلیغ کنند بعدش نوشادر و زیبق پنج مثقال بروافزوده سحق تام نموده نوشادر یک مثقال نوره یک مثقال زرنیخ یک مثقال اضافه کرده یک شبارو ز سحق کنند و بعد ازان بآتش معتدله هفت ساعت بجوشانند انگاه بآب رابع سحق نمایند پس در سایه خشک کرده ایضاً بآب رابع بسایند و سه بار تکرار این عمل کنند اما بعد ابتدائے این عمل وقتی باید که قمر متصل بمشتری باشد یا اتصال مقبول و مشتری مستقیم باشد و مقارن قاعد خود بود یا در شرف بود درین وقت جمع کنند اجزای قواعد اربعه را و بجوشانند با روغن بیضه که بادیع انبیق استخراج آن نموده باشند یا با زیبق و بعد ازان جمله را در قاروره کرده در گل حکمت گیرند و در سایه خشک کنند باز به گل حکمت گرفته خشک کرده تا سه نوبت بعد ازان در نار معتدله هفت ساعت گذارند چون بیرون آرند جوهرے احمر اللون که منظور بود قبل باشد بر آید اینست اکسیر کبیر باید که نیک حفظ آن کنند و وقت حاجت استعمال آن نمایند صفت القا این اکسیر بر فضه بگیرند فضه

خالصۂ جید و پنجاہ مثقال و سبک کنند و سہ نوبت در بوتہ ریزند با آب ملین و بعد از ان ایضاً
سبک کردہ بورۂ ارمنی بر و القا نمودہ ازین اکسیر وزن مثقال واحد در میان ورق طلا
پیچیدہ در بوتہ انداختہ بگذارند از آنجا ذہب پاک خالص برآید کہ کسی را در وشک نباشد

فصل پانزدہم مستزاد

بشنو اکسیر بر دو قسم است یکے اکسیر معدنیات دوم اکسیر نباتات اکسیر معدنیات بر دو
قسم ست یکے اکسیر ابیض کہ آن فلزات ناقصہ مثل ارزیز و سرب وجسد و زیبق را از مرتبۂ
نقصان بدرجۂ کمال فضہ رساند چہ درین اجساد مادۂ فضہ بالقوۃ موجود است اما بسبب عوارض
چند مثل رطوبت زائد و غلبۂ ارضیت کہ در معدن بایشان لاحق شدہ بمرتبہ کمال نرسیدہ اند
پس چیزے باید کہ آن عوارض را از اجساد این فلزات پاک سازد و ہرگاہ آن کثافت و
رطوبت زائل شود لامحالہ بمرتبۂ کمال رسند و فضۂ خالص شوند کہ ہیچ فرق در میان آن و
معدنی نباشد و مثال معدن پزاوہ خشت پزان مصادق می آید کہ چون حرارت آتش
باعتدال بخشتہا رسد خشتہا سرخ و مستحکم و کامل شود و این بمنزلہ فضہ و ذہب است کہ در معدن
بحرارت معتدل آفتاب قیام پذیرفتہ و جائیکہ حرارت آتش کمتر رسد خشتہا سست و
منفعل و بدرنگ باشند و این بمنزلہ رصاص و سراب وجسد و زیبق اند و ہمچنانکہ مدت و گرمی
آتش زیادہ تر اثر کند و احتراق بسیار در اجزائے خشتہا راہ یابد نشفہ شود کہ آنرا بزبان ہندے
جھانوان گویند و این بمنزلہ مس و آہن ست و اصل ہمہ فلزات زیبق و کبریت است پس عاملان این
فن برائے عمل اکسیر ابیض زیبق و زرنیخ و نوشادر و فضہ و بجہت عمل اکسیر احمر زیبق و گوگرد و نوشادر
و ذہب مقرر کردہ اند و این ہر چہار اجزا را ارکان اربعہ و عناصر گویند گوگرد و زرنیخ بمنزلۂ آتش
اند و نوشادر بمنزلۂ باد و زیبق بمنزلۂ آب و فضہ و ذہب بمنزلۂ خاک و زیبق و زرنیخ و نوشادر
بمنزلۂ ارواح اند و فضہ و ذہب بمنزلۂ اجساد و چیزہا یکہ بحالت ترکیب و امتزاج دران
داخل کنند از قسم سیاہ و غیر آن بمنزلہ نفس ست و نفس رابطہ است در میان روح
و جسد پس بنائے اکسیر بر روح و نفس و جسد ست و بغیر این عمل تمام نشود و این سریست
از اسرار و رمزیست از رموز و چون چہار چیزہا برائے عمل اکسیر اختصاص یافتند پس

تدبیر امتزاج آن نیز چہار ست اول سحق دوم تصعید سوم حل چہارم عقد و طریق این
اعمال در مقدمہ مذکور شد و ہرگاہ این اعمال باتمام رسد پس چہار قوت دران اجزای مرکبہ
حاصل شود اول قوت سیلان کہ باندک حرارت آن چیز مثل موم گداختہ شود دوم قوت نفوذ
کہ بر ہر جسدی از اجساد کہ انداز ند بقوت خود در بطون آن نفوذ کند سوم قوت صبغ یعنی اجساد
ناقصۃ اللون را بالوان و اوزان مخصوصہ فضہ و ذہب در آرد چہارم قوت ثبات یعنی اجساد
متحلل و کثیر الحجم را بحجم و عیار فضہ و ذہب واصل گرداند اینست باجمال آنچہ بتفصیل از زبان کاملان
شنیدہ ام و یک ترکیب عجیب و غریب کہ از کاملین دودمان این فن بما رسیدہ بے کم و کاست
در این اوراق درج میکنم ہر کہ از بزرگان فرخندہ بخت بدین عمل نادر برسد و باصل مطلب کامیاب
شود باید کہ مارا بدعاے خیر یاد کند و آن را بمصارف بیجا صرف نکند و بعبادت و ریاضت کوشد
و ہر کہ نیت خیر نداشتہ باشد ہرگز از وا این عمل درست نیاید و باتمام نرسد بیارند چند ماکیان سیاہ
یکرنگ مع چند نر کہ ہمہ استخوان ہا و گوشت و پوست آن سیاہ باشد و بجہت آن
قفس مشبک عریض و طویل با وسعت و فسحت از تختہ چوب طیار کنند کہ آن مرغان بفراغت
تمام در آن قفس باشند و شب و روز از قفس بیرون نکنند تا منقار بخاک و چیزہاے
دیگر نبیند از غذ و آب و دانہ اندر قفس میدادہ باشند و شرط اعظم درین احتیاط از خاکست ہرگاہ
ماکیان بیضہ وہند ماکیان بیضہ دار را در قفس دیگر بالای بیضہ ہا بنشانند چون بچہ ہا برآیند ہفت روز
سیر کنند تا بچہ ہا اندکی بزرگ شوند پس بگیرند کہربا بے بہتر دوازدہ تولہ کبریت اصفر یک تولہ زرنیخ
ورقی یک تولہ زرنیخ سرخ یک تولہ زاج کرمانی یک تولہ زعفران الحدید یک تولہ سندروس
یک تولہ زعفران نحاس یک تولہ جبہ یک تولہ عقاب محر یک تولہ نمک طعام یک تولہ این جملہ ادویہ
را باب لیمون تر کردہ دو روز سحق نمایند تا خشک شود پس باریک سائیدہ باحتیاط از گرد و غبار
محفوظ دارند بعد ش بگیرند یک ماشہ ازین دوا و یابست و چہار ماشہ آرد گندم یا نخود بخون گوسفند
خمیر کردہ و دانہ ہا نمودہ بچوزہ ہا بخورانند بچند روز نہ بیکروز ہرگاہ آن دوا و تمام شود باز یک ماشہ ازان
دوا و بست و سہ ماشہ آرد گندم یا نخود بگیرند و بدستور اولین خمیر کردہ بچند روز بخورانند و بعد تمام
شدن باز یک ماشہ دوا و بست و دو ماشہ آرد گندم یا نخود بدستور اولین چوزہ ہا را بخورانند

همچنین در هر مرتبه یک ماشه از آرد گندم کم نموده باشند تا آرد بوزن دوا رسد آنگاه هر روز یکحبه از دوا زیاده نموده باشند تا وزن دوا بچهار ماشه و آرد همان یک ماشه باشد درینوقت دو ماشه از و بگیرند و دو ماشه خون و چهار ماشه دوا بخورانیده باشند و گاهی جوزه ها را از قفس رها نکنند تا منقار بزمین نزنند و چیزهای دیگر نخورند که مفسد عمل ست فی الجمله بطریق مذکور دوا بچوزه ها دهند تا بزرگ شده تخم در آینده پس پوست تخمهای این ماکیان دو انخورده سرخ رنگ و سفیدی و زردی هر دو زرد رنگ مائل بسرخی باشد پس بگیر آن بیضه ها را و بشکن و زردی و سفیدی آنرا در ظرف چینی کن و اندکی بحرارت آتش بگذار که همه دهن گردد پس بگیر هزار مثقال سیماب و در ظرف حدید کن و بر سر آتش نرم بگذار و یک مثقال ازین دهن مبارک بر آن طرح کن که سیماب مثل شنجرف منجمد شود و منعقد و قائم النار گردد و از ان شنجرف مثقالی بر هزار مثقال سیماب دیگر طرح کن که آن نیز شنگرف شود همچنین تا هفت مرتبه کن بعد از ان یکمثقال از ان شنگرف بار هفتم بر هزار مثقال نقره طرح کن که طلای کامل عیار شود و اگر خواهی که ازین هم بهتر و نیکوتر شود باید که آن بیضه ها را که جوزه های دوا خورده باشند اول داده اند بزیر مرغی بگذار تا بار دیگر بچه ها از ان بر آیند و آن بچه ها را بطریق معروف دوا استعمال کن تا وقتیکه بزرگ شده و بیضه بر آرند و دهن آن بیضه یکی بر ده هزار طلای خالص کند و اگر بچگان جوزه ها را جمع کنی و یک مثقال از ان بر شصت مثقال از هر جسدی که طرح کنی شمس خالص گردد باید که دوا ماده و نر هر دو را بخورانیده باشند و خوراک آن جانوران فقط گندم یا آرد گندم یا آرد نخود باشد سوای آن بجز آب دیگر هیچ چیز ندهند اگرچه این ترکیب را بکمال تفصیل نوشته ام که هیچ سر آن انچه که استادان با تعلیم کرده فرو نگذاشته ام اما کسی را که قسام ازل این نعمت غیر مترقبه قسمت کرده باشد از وی این امر سرانجام خواهد یافت اگر مقدار ازل تقدیر او نکرده خللی درین کار واقع شود که آن بکمال نرسد و سرانجام نیابد.

قسم دوم عمل اکسیر که از نباتات باشد و این طریق اکثر معمول هندیان ست از انجا که خواص اشیاء بر حق ست ایزد تقدس و تعالی بعضی نباتات را چنان خواص بخشیده که قطره چند از عرق آن اگر بر فلزات سرخ کرده یا ذوب کنند و ریزند از مس نقره یا طلای خالص شود بعضی از ان انچه که تحقیقات راقم الحروف رسیده نوشته میشود آگی بفتح الف و تشدید کاف عجمی و کسر آن و سکون یای تحتانی معروف گیاهی ست که در زمین ریگستان یافته میشود برگ او مشابه برگ آگ ست مگر فرق همین ست

که آگ خیاخیا دارد و اگر برگ یا شاخش را بشکنند شیر سفید بر آید و آن یک شاخ ست که بقدر
دو وجب یا چیزے زائد یا کم ازان از زمین بلند باشد و همان یک شاخ برگ ها متصل باشند
مثل برگ های آگ اما چون بشکنند شیر ازان بر نه آید اگر این قسم گیاه در ریگستان یافته شود
باید که آنرا از بیخ برکنده و بسایه خشک کرده باریک سفوف ساخته نگاهداری و بوقت ضرورت
بحاجت یک توله قلعی را گداخته بقدر یک ماشه ازان سفوف بران طرح کنے
بقدرت الٰہی نقره خالص شود

دیگر تلیاکند بکسر تاء فوقانی و سکون یاے تحتانی مجهول گیاهی ست که اکثر در زمین چرب و سیاه
رنگ در موسم برشگال پیدا شود و بموسم تابستان خشک گردد و بلندی آن زیاده از یک ذراع
نباشد و برگهایش بصورت برگ درخت انبه اما خرد تر ازان اندکے مائل به تیرگی و گلش زرد و
درجائیکه این گیاه باشد قریب آن دیگر هیچ گیاه نروید و در بیخ آن گره مثل قند بر آید و
چندانکه سالخورده باشد کلان تر گردد که زیاده از پنج شش آثار شود و آن گره را از بیل و
کلند و دیگر آلات آهنی بر آوردن محال ست چه آن از تاثیر آن چنان نرم شود که هرگز قوتے
دران نباشد که زمین را برکند پس هرگاه که این گیاه یافته شود باید که از شاخ آهو زمین را
کنده بیخش را که مثل زمین قند باشد بر آرند و نگاهدارند و شاخ و برگ آنرا کوفته عرق بکشند
و در شیشه با حتیاط تمام نگاهدارند و گل آن مقام که با بیخ متصل و پیوسته باشد تا یک وجب
از هر جانب بردارند که آنهم بکار آید از خواص بیخ مذکور آنست که اگر بقدر یک حبه سرخ بر یک
آثار قلعی گداخته اندازند بقدرت الٰہی نقرهٔ خالص شود و اگر ازان گل بوته سازند و بعد
خشک شدن دران قلعی نهاده بآتش سرخ کنند از اثر آن گل نقرهٔ خالص شود و اگر
بعرق برگ و شاخ آن گوگرد را یک روز سحق کنند گوگرد قائم شود و احتراق آن زائل گردد
و اگر یک توله ازان گوگرد قائم برد و صد توله سیماب که در بوته کرده بر سر آتش زغال
گذاشته باشند طرح کنند تمام سیماب منعقد و قائم النار شود و اگر یک توله آن سیماب
منعقد را بر دو صد توله نقره گداخته طرح کنند تمام نقره خاکستر شود و اگر یک حبه ازان خاکستر نقره
بر صد توله مس یا قلعی گداخته طرح کنند نقرهٔ خالص شود بعون الله تعالیٰ

خواص دوم دربیان علم ریمیا مستزاد

بعد حمد الٰہی و نعت سرور پناہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میگوید فقیر محمد عثمان قیس کہ این چند اجزا را از رسائل خسرو شاہ سماوی و حیل و کوک بن عراقی و بحر العیون ابی عبداللہ مغربی مشہور بکتاب ابن الحلاج و عین الحقائق و ایضاح الطریق نتیجہ طبع حکیم ابوالقاسم احمد السماوی منتخب نمودہ مسمیٰ بسنجبل حیرت ساختہ مشتمل بر یک مقدمہ و سہ فصل گردانیدم

مقدمہ

در تعریف علم ریمیا

بشنو کہ این علم را علم نیرنجات و علم شعبدات نیز نامند و اہل این فن قواعد جوہر ارضی را باہم ممتزج سازند کہ ازان اثرے عجیب و غریب رونماید بعضی اعمال خاصیت سمیات و بعضی تریاقات و بعضے عجائبات پیدا کند

فصل اول

در سمیات

اول این تراکیب مسمیٰ است بہ جلبتا ہرمس فرماید کہ وقت نزول مریخ از عقرب بگیرند خون آدمے عین خروج از رگ خواہ بطریق فصد خواہ بطریق دیگر کہ گرم باشد و شیر خر نیز از پستان خر گرم برآرند و از ہر یک مقدار یک رطل گرم گرم آمیزند و برابر وزن مجموع تخم ماہی کوفتہ در و آمیختہ با ہفت بیضہ مدت چہل و ہفت روز در چاہ تعفین گذارند بگیرد م ازین برائے اہلاک شارب کافی ست طالیوس حسب ہدایت ہرمس بگیرند زنیخ اصفر و نوشادر و کبریت اصفر مساوی الوزن و ہر یک را جدا جدا نیک صلایہ نمودہ در سرکہ مصعد سہ وزن برابر آن بہ خیسانند و یک جزو زیبق و ربع جزو برادۂ سرب را بسرکہ کنہ خیسانیدہ اجزائے اول را با و ملحق نمودہ دو روز سحق کنند بعدش با زہرۂ گاو سالہ خوب بمالند و مدت چہل روز در میان زبل دفن کنند بعدش از آنجا برآوردہ در قارورہ کردہ در وسط خانۂ تاریک معلق آویزانند

دو دانگ وزن این برائے اہلاک شارب و آکل بکرو زکافی ست اما باید کہ بابتدای عمل ترکیب قمر در قران مریخ یا راس الغول بودہ باشد **فیثش پرنلیش** وقت نزول مریخ برج اسد حسب ہدایت ہرمس پنجدرم فرفیون تازہ را سحق تام نمودہ نگاہدارند و راس و ذنب افعی جبلی بسیار دراز نیب را قطع نمودہ ہمان روز درہاون نرم نرم بکوبند تا چو مرہم شود و بسرکہ مسعد بسایند یک ساعت و پنجدرم زیبق باو مخلوط کردہ در قدح زجاجی ریختہ فرفیون سودہ در وافشانند و آنرا در وسط قدح دیگر کہ از حدید باشد گذارند و طبق از آبگینہ نہادہ بعدہ گل حکمت در زبل تازہ دفن کنند مقدار دورۂ فلک بعدش این ہمہ را برداشتہ در حقۂ آہنی نگاہدارند برای اہلاک بمدت چہار ساعت دو دانگ وزن آن کافی ست **اثالیموس** انجا دہشر و دیلوس حکیم ست حسب حکم ہرمس وقت انصراف قمر از اتصال زحل بگیرند ذراج (سم پھلنے ۱۲) دو درم تراب ہالک و سام ابرص دو درم و تخم مورچہ یکدانگ مجموع را در ہاون بقوت تمام بکوبند و بآب با درنج چندانکہ آورا (چلیاکہ ۱۲) آبچو شد خیسانیدہ بترتیب مذکور در زبل دفن کنند و ہر روز سہ مرتبہ بالائے آن تا مدت چہل روز بول کنند بعدش برآوردہ در حقۂ مسی نگاہدارند و اگر وجود تخم مورچہ متعذر باشند باید کہ در سوراخہائے مور سرکہ بریزند کہ موران ازان موضع تخم ہائے خود را بیرون آرند بعد ازان بیوض آنرا بدست آرد ہرگاہ انسان بطعام و شراب مثقالے یا ثلث مثقالے ازان بخورد و دران روز او را تپ گرم یا مرض حار حادث شود کہ تا روز چہارم فنا نماید و ظاہر نشود آثار شرب سم بر شارب آن و نہ بر کسی دیگر **جغرابیاس** بگیرند برادۂ نحاس و برادۂ حدید و برادۂ رصاص اسود مساوی الوزن با نصف جزو نوشادر یک شبانروز سحق بلیغ نمایند بعد ازان زرنیخ اصفر ربع جزو و زرنیخ احمر ثلث جزو و قلعی یک جزو اضافہ نمودہ یک شبانروز دیگر سحق کنند و چار جزو زیبق و یک جزو کبریت اضافہ نمودہ یک شبانروز دیگر سحق کنند و در قارورہ نہادہ گل حکمت کردہ در اثل تصعید کنند ازانجا جسمی متحجر برآید نصف درم ازان در دو روز کشندہ است و علاج پذیر نیست **قینان بن انوش** این سم باسم موجد معروف است

ترکیب بگیرند قلعی و نورہ مساوی زرنیخ و کبریت زرد از ہر یک سدس جزو نوشادر ثلث جزو و بول اسپ چندانکہ مغمور کند اجزا را سہ بار برو بریزند و بمدت بست و یک روز در حوض

موقوعہ گوشہ کہ آفتاب کم افتد و سرد بود بنہند و ہر روز سہ نوبت حرکت دہند و بعد مدت
از راہ حوض تمام آب بحوض دیگر ببرند و بآتش نرم بجوشانند تا بقوام عسل آید نگاہدارند بعدش
بگیرند حر حر و عقرب وجعل و نمل چندانکہ بس شود و اگر تنہا عقرب بدست آید بہتر است پس مجموع
یا عقارب تنہا را کوفتہ با سہ چلپاسہ زندہ و یک ضفدع جمع نمودہ بسرکہ مصعد چندانکہ دو بار بر سر
آید برو ریختہ بجوشانند تا ضفدع و وزغ ہا مردہ شود بعدہ صاف کردہ جزو سقمونیا سے
انطاکیہ اضافہ نمودہ بآتش نرم بجوشانند تا مانند عسل غلیظ گردد و محفوظ اول را برو اضافہ
نمودہ خوب آمیختہ یک جزو نوشادر شریک آن کردہ بآتش نرم بجوشانند تا غلیظ گردد
پس ازان در آفتاب گذارند تا خشک شود یکدرم ہمراہ ہلاک کافی است **ایلاؤس**
بگیرند پیاز عنصل دو رطل اوراق و اغصان لاعیہ سہ رطل و بصل الموف نصف رطل مجموع را
کوفتہ آمیختہ بول اسپ چندان برو ریزند کہ از روے آن بگذرد و یک روز و شب بگذارند
و بجوشانند کہ دست باو نرسد و آبش را صاف کردہ بآتش لینہ بشکل قوام عسل آرند و
در قدحے ریختہ قدح دیگر برو پوشانیدہ در چاہ تعفین دفن کنند و فوق آن طشتے از شبہ گذارند
و بطریق مذکور بالاے ہمہ طشت دیگر پوشیدہ زبل اسپ و خر چندان برو ریزند کہ ہموار شود و مدت
چہاردہ روز گذارند و ہر روز سہ نوبت بول کنند و بعد از مدت مذکور تغیر زبل دادہ چہاردہ روز
دیگر دران زبل مدفون کنند ہمچنین نوبت بنوبت تغیر زبل دادہ مدفون کنند بعدش برآوردہ مدت
چہل روز بآفتاب گذارند تا خشک شود یا بآتش نرم گذارند تا آب و تمام خشک شود مثقالی ازان
میکشد در دو روز **قیاثا** ربگیرند افاعی سر پہن کوہی دو راز آب دو عدد و قطع کنند سر و ذنب
آنرا و برآرند آنچہ در جوف آنہاست مگر زہرہ را نگاہدارند کہ مقدار بست رطل باشد و قطع
قطع کنند ہر یک را مقدار دہ درم و در بست رطل شراب نوشادر انداختہ بپزند تا مہرا شود
بعدش از آتش برداشتہ آب او را جدا کردہ روغن او را محفوظ دارند یک **مثقال** ازان
بیک روز میکشد **باوراس** ہلاک آن بدو طریق یکے شرباً دوم اگر بنیزہ یا کارد
یا پیکانے بمالند مجروح شدہ ترد

ترکیب دہ رطل شان اخضر را سحق کردہ در بست رطل بول اسپ بخیسانند و در آفتاب خیزران

ای اسا ایرا خشک نمایند بعدش آب صاف مقدار بیست رطل در و ریخته با چوب انجیر حرکت
دهند تا خشک شود و بعدش بیست رطل آب در و ریخته با فتاب گذارند تا ده رطل بماند آنگاه صاف
کرده در حقه نگاه دارند بعدش بستانند برادهٔ نحاس و نوشادر و زرنیخ مساوی و حدید و کبریت احمر
نصف جزو و مجموع اجزا را به بول حمار یک شبانروز سحق کنند بعدش محفوظ اول را بر و اضافه کرده
خوب بسایند تا یک جزو شود و بعدش کندش و اغصان لاغیه گیاه حشیش شیر سست هریک نصف
رطل کوفته در ان افگنند و مجموع را در ظرفی کرده در چاه تعفین دفن کنند مدت چهارده روز بطریق معهود
بالای آن بول کنند بعدش برآورده چنان فشارند که دست بآن نرسد و در ظرفی کرده نگاه دارند انتانا
سیاقوس زهرهٔ افعی سه عدد زهرهٔ گرگ و زهرهٔ کفتار هریک هفت عدد و مرارهٔ کلاغ مرار ماعنا نه
که در شکار ... دار و بگیرند و آن سه افعی را که زهره از و گرفته شده با غصانه پاره پاره کرده در بیست رطل
آب بپزند تا پنج رطل ماند آنگاه صاف کرده آب ایشانرا بوزن مرارهٔ هفت بار بردارند و در مرار آب
ریزند و بسیار چه حرکت دهند و مقدار دو درم عرق آدمی و سه درم نوشادر با و مخلوط نموده بچاه تعفین
سنند بدستور مذکور و بعد از چهل روز برآورده در ظرفی نگاه دارند مقدار چهار شعیر از ان میکشند
در یک ساعت شیثا لاس بگیرند بیش بوزن درم و سنبل رومی دو درم عقرب هفت عدد
مشک نصف درم همه اجزا را جدا جدا سحق نموده بهم آمیزند و مرارهٔ افعی و مرارهٔ اسود سالخ
و مرارهٔ کلب و زهرهٔ کفتار و زهرهٔ یوز و زهرهٔ شیر گرفته با محفوظ اول مخلوط کرده در قدحی ریخته
چهل روز در چاه تعفین گذارند بعدش برآورده در ظرفی نگاه دارند دو شعیر ازان در همان روز هلاک
کند و اگر بکارد یا شمشیر بمالند مجروح هلاک شود و اگر شخصی به سبب لمس آن کند و نگاه دارد دستش
مجروح شود و بعد ساعتی هلاک گردد سیاطوس ده رطل اسقیل را نرم کوفته و لبن لاغیه
چندانکه میسر آید برو اضافه کنند و مازریون یک رطل سقمونیا نصف رطل قلعی هندی ربع
رطل جمیع ادویه را کوفته باهم مخلوط نمایند و بگیرند آب اشنان اخضر ده رطل و آب کرفس رطلی
و آب فودنج دو رطل و آب سداب یک رطل و آب نعناع یک رطل و آب پیاز دو رطل و
آب سیر دو رطل باهم آمیخته چهارده روز در حوض گذارند و هر روز با چوب انجیر حرکت دهند پس
ازان بچاه تعفین دفن نموده چهارده روز دیگر گذارند بعدش برآورده صاف کرده آب او را در ظرفی

انداختہ در تحت زبل مدت بست ویکروز دفن کنند بعدش برآوردہ در کوزہ نگاہدارند میکشند بطریق اسہال کبد با سہال یک مثقال **مسہل مہلک** مازریون نصف رطل خربق ابیض و خربق اسود و شحم حنظل وفرفیون از ہریک ربع رطل چوب نیل نصف رطل ہمہ را کوفتہ در آب خیسانیدہ نوشادر دہ درم اضافہ نمودہ یک شبانروز گذارند بعدش بدست فشردہ آبش را در ظرف چینی کردہ بآفتاب ضعیف نہند یا بآتش نرم بجوشانند تا نشف رطوبات شود و جوہر ادویہ باقی ماند پس لبن یتوعیہ بقدر معمورے ادویہ برو ریزند و بگذارند تا خشک شود بعدش بگیرند براوہ نحاس و براوۂ حدید از ہریک پنجدرم و بسرکہ مصعد سحق بلیغ نمودہ با پنجدرم نوشادر یکشبانروز یا حنوطا اول بسایند وخشک نمایند **ضحاک قتال** زعفران ربع رطل وسحق بلیغ نمایند و در پنج رطل آب پنجاہ درم زنجبیل و پنجاہ درم فلفل دو درم قاقلہ و بست درم دارچینی خیسانیدہ بدست خوب مالیدہ صاف کنند و درین آب ربع رطل زعفران آمیختہ یک شب دیگر گذاشتہ در آفتاب نہند تا خشک شود دو درم ازان بیک روز بخندہ میکشد **اثاروس** افیون مصری خالص دو درم کافور قیصوری دو درم ہردو را باہم سحق بلیغ نمودہ نگاہدارند ہرکس کہ بخورد ازان ساقط گرداند قوت او را و اطفائے حرارت عزیزے او کند و اگر جاہلی خلاف امور مقررۂ مقدمہ نظر بحال صنعت و قوت کواکب نکردہ باوقات خلاف استعمال نماید اثری ازین نبیند زیرا کہ قوت سمیات ہرچند کہ قوی باشد طاقت مقاومت تاثیرات کواکب ندارد

فصل دوم

در تریاقات ای دافع مضرت جمیع سموم

سیانوس موجد آن صلاسیل بن قنیان است

ترکیب حب الغار دہ درم سنبل الطیب چہار مثقال سنبلیا ناردی پنج مثقال عروق کبر و عروق کرفس و بیخ معتربری و پوست بیخ درخت انار و پوست بیخ درخت رازیانہ و بیخ سوسن کبود و زراوند طویل از ہریک سہ مثقال و دارچینی و سلیخہ و قرنفل و قاقلہ و فردمانا و زنجبیل و مویزج و مصطگی و زعفران از ہریک دو مثقال این ہمہ را کوفتہ بیختہ با دو وزن عسل گرفتہ معجون سازند یک نیم درم جان بخش است **تریاق ہرمس الاکبر**

دافع اقسام سموم و اصلاح مضرت همه انماید

ترکیب اصل القاشره و بیخ درم جنطیانا رومی و حب الغار و اسارون و شیطرج و باد رنجبویه دعود هندی از هر یک ده درم و صندل سفید و مروارید بکر و لیسد و بهمن سرخ و بهمن سفید و مرجان و قسط و سیعه سائله و لادن و کندر و قرفه و ساذج هندی و قرنفل و زنجبیل از هر یک شش درم و بیخ صعتر فارسی و بیخ سوسن کبود از هر یک چهار درم همه ادویه را کوفته بیخته بدو وزن عسل کف گرفته خمیر نموده نگاه دارند و بوقت حاجت بکار آرند **تریاق هرمس** مسمی بانیغرسالیوس جوز هندی دو رطل دارچینی نصف رطل قاقله ربع رطل قرنفل و ساذج هندی و مصطگی و زنجبیل و مقل ازرق و کهربا از هر یک یک اوقیه و زعفران نصف اوقیه و مامیران چینی و زراج و عاقرقرحا و فلفل و دارفلفل و تخم گزر و حب الرشاد و شونیز و تخم ریحان از هر یک سه اوقیه سیعه سائله و کندر از هر یک یک اوقیه حلتیت دو اوقیه اشنه و فراسیون و جعده از هر یک یک اوقیه غیر ممصوغ همه اجزا را کوفته بیخته و ممصوغ را حل کرده با دو وزن عسل کف گرفته معجون نموده در ظرف چینی نگاه دارند یکمثقال دافع سموم ست تریاق هرمس وقت نزول مشتری بدرجه اوج خود فادزهر خالص و مروارید ناسفته یک یک جزو بسباسه ثلث جزو و دروَنج عقربی سه جزو مجموع را کوفته بیخته بآب بادرنجبویه بجوشانند و سدس جزو زعفران اضافه نموده هنگام طلوع مشتری می بزیر آسمان تا وقت غروب او گذارند و بعد غروب مشتری برداشته بدماغ ابن العرس سرشته بنادق ساخته هر یکی مقدار یک درم سازند و هنگام گزیدگی حیوان ذی سم یا خورانیدن زهر باید که اول روغن گاو خورانیده قی کنانند بعد از ان یک بندق خورند و پیاله آب شیر گرم عقب آن بنوشند و ابن العرس را کشته آنچه در شکم اوست تمام برآرند الا زهرهٔ او و بریان کرده تناول کنند از هر قسم سموم موجب نجات است

تریاق اللونوس

باید که وقت نزول مشتری بدرجه پانزدهم از برج سرطان بگیرند قلقطار ده درم کهربا دو درم زعفران دو درم حلتیت بادرنجبویه یکنیم درم فادزهر برابر نصف جمیع اجزا هر یک ازین اجزا را جدا جدا

کوفتہ بیختہ مجموع آنہا را خلط کردہ بروغن بادام چرب نمودہ بعسل معجون سازند و بوقت قران قمر با مشتری در موضع مذکور بجعبۂ طلا یا بلور در مکان کثیر البرودت نگاہ دارند آکل سموم قاتلہ یکدرم خورد نجات یابد و اکثر اجزای سمیہ بطریق عرق دفع شود

تریاق دردیلوس

افعی کوہی کبیر الراس سریع الحرکت را سر و ذنب قطع کنند و شکم را پاک کردہ احشا را دور ابرآرند بآب یک ہفت نوبت بشویند بعدش در ہاون بکوبند کونرم ہموار شود پس بآتش معتدلہ بپزند تا مہرا گردد بعدہ برآوردہ باز بکوبند دقرنفل وجوزبویہ وقاقلہ از ہریک پنجدرم زعفران دو درم ساذج ہندی پنجدرم نانخواہ دو درم تخم کرفس و فلفل اسود از ہریک سہ درم قرومانا چہار درم حب الغار سہ درم قاشرہ وجنطیانا رومی از ہریک پنجدرم مجموع را در ہاون کوفتہ بادویہ سابقہ آمیختہ بادو وزن عسل سرشتہ معجون ساختہ بدردیگ گذارند بعدش افیون دو درم و میعۂ سائلہ ولادن دو درم کندر شش درم زعفران دو درم ہمہ را سحق بلیغ نمودہ بمحفوظ اول مخلوط نمایند بعدش خرزۂ حمار و خرزۂ یوزنیک صلایہ نمودہ داخل کنند و عسل بقدر حاجت آلۂ تناسل بیامیزند این تریاق عجیب الفعل و غریب الاثر برای مضرت سموم ست کہ جمیع سموم را بعرق دفع کند و مسموم را صحت کامل و شفای عاجل بفضل خدای تعالی حاصل گردد و بارہا تجربہ شدہ است گاہی خطا نکردہ بسیار عظیم النفع ست

فصل سوم

در عجائبات متفرقہ

برادۂ سفینۂ رومی در پنبۂ کہنہ ریختہ فتیلہ سازد کہ تمام برادہ دران پیچیدہ شود بعدش روغن لادن بچراغ نو انداختہ آن فتیلہ را روشن کند ہر کہ بروشنی آن چراغ نشیند رنگ رویش زرد و دندان سیاہ نماید **ایضاً** خون کنجشک سبز بر پوست گردن خروس مالد و پارۂ زنگار دران بپاشد و بجامۂ کہنہ پیچیدہ فتیلہ سازد و در چراغدان سبز نہادہ بروغن کنجد پر کند و روشن سازد چنان نماید کہ مرغان رنگارنگ در ہوای آن خانہ پرواز میکنند **ایضاً** بگیرد پیہ خوک و پیہ گرگ و ہر یکے را جدا جدا در دو چراغ کند و از پنبہ دو فتیلہ طیار کردہ در ہر دو چراغ نہد و ہر دو را روشن

کرده اندک دور به بعد یک وجب هر دو چراغ را بگذارد شعله های هر دو چراغ بپیچند و گویند که
از پنبه تر و خرگوش نیز همین اثر مشاهده شود ایضاً فتیله از پوست مار سیاه ساخته با روغن نفط
در چراغ سبز یا سیاه روشن کند تمام خانه پر از ماران سیاه معلوم شود ایضاً بیارد سرگین گرگ و سگ و
چرک گوش سگ و پیه گرگ و خرقه کتان را بدان آلوده فتیله سازد و در چراغ نو نهد و روغن زیبق
دران ریزد و روشن کند اهل آن مجلس همدیگر را بصورت سگ مشاهده کنند ایضاً بگیرد خون
خرگوش با روغن گل بیامیزد و در چراغ نو کرده فتیله از پنبه سرخ دران نهد و روشن کند اهل مجلس
چنان بینند که دران خانه خرگوش می آیند پنبه سرخ قسمی از پنبه است که بذاته سرخ پیدا شد
ایضاً بیارد پیه کشف و بوره ارمنی دران ممزوج کند و فتیله از خرقه کتان ساخته دران
بیالاید و در چراغ نو نهاده با روغن زیبق روشن کند مردمان آنخانه چنان پندارند که کشتی نشسته
گویا سیر دریا میکنند ایضاً بیارد نیل سوده در خرقه نو پیچیده در چراغ نو با روغن بید انجیر
روشن کند چنان نماید که مردمان آنخانه تمام سبز پوش شده اند ایضاً بیارد شیشه
صلفی و قدرے شراب تیز دران ریزد و قدرے کبریت نیز اندازد و بخانه تاریک نهد
چنان نماید که گویا آتش درمیان شیشه داشته اند ایضاً کبریت را با نفط سفید بیامیزد و
بر تخته یا دیواری ازان خطوط بکشد هر نوع که خواهد و آتش بر یکجانب خطوط بزند در حال تمام
آن خطوط روشن شوند ایضاً صورت هر جانوریکه خواسته باشد از گل طیار کند مجوف
و در شکم آن سوراخے کند و از بینی آن نیز بیرون سوراخ بگذارد و غوکے از ان سوراخ
بشکم آن صورت اندازد و سوراخ شکم را محکم بند کند و کبریت را با آتش انداخته مقابل بینی
آن صورت دود کند چون اثر دود بغوک رسد آواز عجیب کند مردمان پندارند که صورت گل صدا
میکند ایضاً بیضه ماکیان یا کبوتر که تازه باشد چند روز در سرکه تیز خوب تر دارند تا پوست
بیضه نرم شود هرگاه اینقدر نرم شود که اندیشه شکستن نباشد اندرون شیشه دهن تنگ
بیندازند و آب سرد بران ریزند که بحالت اصلی خود سخت شود مردمان حیران شوند که چگونه بیضه
بدهن تنگ شیشه سلامت فرو رفته تماشاے عجیب ست ایضاً قدری نوشادر و عاقرقرحا کے
سوده در دهن گیرد و بخاید و بهمان آب مضمضه و غرغره کند بعد ازان اگر پرکاله آتش در دهن

گیرد هرگز دهن نسوزد **ایضاً** افیون وکتیرا وشب یمانی ونمک طعام وپوست تخم مرغ و زیبق
بایکدیگر سحق کرده با سرکه در دست بمالد و آتش بدست بردارد و دست نسوزد و اگر بکف پا بمالد
و بر سر آتش رود پاے نسوزد و گل سرخ و زاج وخطمی وشراب وکافور و سرکه باهم مخلوط کرده بردست
وپا بمالند از آزار آتش محفوظ باشد **ایضاً** بگیرد طلق محلول و با زیبق مخلوط کرده با سفیدۂ
تخم مرغ ولعاب خطمی بر بدن برهنه مالد اگر در تنور سوزان برود نسوزد **ایضاً** زرده
وپوست تخم مرغ هریک قدرے کوفته بیخته با سرکه آمیخته در بدن بمالد و بآتش برود واثر آتش
بربدن نرسد **ایضاً** اگر قدرے گوگرد ریزه کرده در لته بپیچد واندک آب بران
ریزند بعد از لمحه لته روشن شود و از آهک آب نارسیده نیز همین عمل بظهور آید **ایضاً**
بگیرد فندقے یا بیضه مرغ و مغز آنرا خالی کرده قدرے سیماب دران اندازد و سوراخ
خوب محکم بند کرده بگرمی آفتاب تابستان یا گرمی آتش بدارد که برهوا پران شود -
ایضاً اگر در آب شیر گرم قدرے سریشم ماهی سوده بریزد فی الحال آب منجمد شود که هیچ
ننماید **ایضاً** بیارد قدرے کپڑاے سفید خوب باریک ببافد و هموزن آن نبات سفید
باوے بیامیزد و قدرے زعفران سوده دران اجزاے خشک سائیده مخلوط کند و پنهان
از نظرهاے اهل انجمن نزد خود نگاه دارد و بروے حاضران مجلس قدحے پر آب بهم رسانند
ومخفی از نظرهاے مردمان آن اجزاے سوده را در آن آب اندازد و خوب مخلوط کند و سرپوش
کرده ساعتے بدارد و بخواندن لب را بجنباند تا اهل مجلس بدانند که چیزے میخوانند بعد
از ساعتے سرپوش قدح بردارد وکیتراے سوده مخلوط با آب مثل فالوده منجمد خواهد شد اهل مجلس
را بخورانند بسیار لذیذ باشد و همه دانند که بتاثیر عزیمت آب قدح فالوده شده **ایضاً** حبی از شاهتره
هندی بزیر زبان نگاهدارد و کاسه پر آب طلبیده از نظرهاے اهل مجلس مخفی قدرے
لعاب دهن دران آب ریزد همه آب مثل خون سرخ شود - **ایضاً** بیضه را سوراخ کرده
همه مواد آنرا فرو ریزد و از شبنم پر کرده سوراخ بند نموده بآفتاب گذارد که بهنگام اثر گرمی آفتاب
بیضه رو بهوا کند - **ایضاً** کاغذی را به شبنم پر کرده بآفتاب گذارد بعد ساعت آن کاغذ رو بهوا
کند - **ایضاً** مرغی از موم ساخته شکمش از شبنم پر کرده بآفتاب دارند بعد چند لحظه آن مرغ راه هوا گیرد

ایضًا بر بیضهٔ گرم و تازه با آب زاج سفیدی هرچه خواهند بنویسند و چند بار بجای واحد تکرار تحریر نمایند و یکساعت توقف کنند تا آب تحریر خشک شود بعدش بیضه را بشکنند آن الفاظ در سفیدی عیان باشند **ایضًا** سنگ را اندک گرم کرده از موم چیزے بران نویسند و آن سنگ را بسرکه تند اندازند بعدش برآورده به بینند انچه درو نوشته باشند ظاهر و عیان گردد **ایضًا** روغن ماہی را سه روز در آفتاب نهند بعدش هرچه ازان روغن نویسند نمایند شود **ایضًا** خردل و خرما را باہم کوفته قدرے آب دران ریزد هرچه ازان نویسد سرخ معلوم شود **ایضًا** آب زاج و مازو که چند ساعت آب تر داشته باشد انچه بنویسد سبز شود **ایضًا** در شیر قدرے نوشادر آمیخته بر کاغذ سفید نویسند دیگر می آتش خشک کنند خط سیاه ظاهر شود و اگر با آب پیاز نویسند و با آتش گرم کنند خطی سبز و اگر با آب نارنج نویسند و با آتش گرم کنند خط سرخ و اگر بشیر خالص نویسند و با آتش برند خط زرد نماید و اگر زهرهٔ پلنگ و زهرهٔ سگ سیاه و زهره باز جمله را باهم آمیخته بر کاغذی نویسند بروشنی روز هیچ معلوم نشود و بتاریکی شب همان عبارت خوانده شود **ایضًا** خون کبوتر با آب آمیخته قدری سیاهی دران ریخته بنویسید در روز هیچ معلوم نشود و بشب خوانده شود **ایضًا** بورهٔ سرخ و سیاه با روغن زیت یا روغن کنجد خوب بساید و ازان روشنائی بر سطح آب که بمقداری ریخته باشد بنویسید حروف نمایان و بخوبی خوانده شوند **ایضًا** زاک سفید را با قلیاب سرکه سحق کنند و بعد از خشک شدن بسرکه بیامیزد و بروے حروف نوشته بکشد همه اثر حروف زائل و کاغذ سفید گردد و اگر موم گرم کرده بروی نوشته بگذارند همین عمل کند و اگر نوشادر و سهاگه و سنبل فار مساوے الوزن با آب سائیده بر حروف مکتوبه ریزند و با آفتاب نگاه دارند اثر حروف زائل و کاغذ سفید گردد **ایضًا** مرکی و زرنیخ هر یکیه را باریک سائیده با خمیر مخلوط کند هر مرغے که ازان خورد بیهوش شود و اگر آن مرغ بیهوش را با آب سرد بشوید باز بهوش آید **ایضًا** گندم یا دیگر حبوب را با زرنیخ و گوگرد و بزر البنج جوشانیده خشک کرده نگاه دارند هر مرغے از خورش چند دانهٔ آن بیهوش شود **ایضًا** برگ عنب الثعلب کوفته بیخته بخون خرگوش آمیخته گوے سازد و رشته دران بسته آب اندازد ماهیان بسیار گرد آن گوے فراهم شوند دام انداخته بگیرد **ایضًا** اگر سنگ مقناطیس را چند روز در عرق سیر تر دارند قوت جاذبه او بالکل زائل

شود چون باز بسر کہ تر دارند بحالت اصلی باز آید **ایضاً** اگر قاشہاے پیاز در چراغ اندازند
پروانہ ہا گرد چراغ ہرگز ہجوم نسازند واز بوے پیاز بگریزند **ایضاً** سیر و کنجد مقشرہ
بزرالبنج و پوست کندر مساوی الوزن کوفتہ بآرد گندم آمیختہ خمیر کردہ برشتہ بستہ بآب اندازد
ماہیان گرد آن ہجوم آرند چنانکہ بدست توان گرفت **ایضاً** جاوشیر و آرد باقلا باہم بر آمیختہ
حب ہا بندد و بقلابہ دام آلودہ بآب اندازد ماہیان بسیار گرد آن بیایند **ایضاً** اگر در چراغ
قدری آب شامل روغن کنند روغن کم سوزد و در روشنی چراغ گری باشد **ایضاً** شیشہ را
از پرہای کبوتر پُر کنند بحیکہ ذرہ اندرونش خالی و متخلخل نباشد پس سر شیشہ را محکم بند کردہ
از جای بلند کہ احتمال شکستن داشتہ باشد بیند ازند ہرگز شکستہ نشود **ایضاً** انگشتری نقرہ
یک دانگ وزن کہ نگینش از کہربا یا سندروس باشد ہرگز بآب فرو نرود **ایضاً** قدرے افیون
پنجاہ عدد جوز در آب آہک جوشانند ہر کہ از ان آب قدرے خورد فی الحال بیمار شود و چون
قدرے روغن خورد فی الفور صحت یابد **ایضاً** آہک و زرنیخ و مرداسنگ و سنا و حنا و
گل خیری مساوی الوزن کوفتہ بیختہ در کاسہ پُر آب ریختہ یک شب گزارد و بعدش صاف نمودہ
بجلد حیوان سفید مو بمالد ہمہ موہاے سفید سیاہ شوند و اگر جستہ جستہ بمالد ابلق شود
ایضاً شب یمانی و کافور باہم آمیختہ بآب سائیدہ در کاغذ بمالد در زیر آن کاغذ
آتش کردہ حلوا توان پخت **ایضاً** دارچینی سائیدہ در خمیر کردہ نان پختہ سگ را خوراند
فی الفور برقص در آید **ایضاً** بادام را در کرباسے بستہ چند بار بر سنگ زنند پوست بادام
نشکند مغز اندرونش خُرد خُرد بارک شود پوست را شکستہ برای العین مشاہدہ کند **ایضاً**
از شیر درخت مدار بدست چیزے نویسند و بعد خشکی اندک خاکستر بران مالند حروف
سیاہ نمودار شوند **ایضاً** اگر انگوزہ در کوزہ کنند و آب دران کوزہ ریزد کوزہ بشکند
ایضاً شیطرج ہندی و علک و انگوزہ را سائیدہ در میان گل بیا شد ہر کہ بوید عطسہ
دہد و گوز زند **ایضاً** خروس از چرب کردن سر و خر از چرب کردن کون بانگ نزند
و اسپ بچربی کون از دوش باز ماند **ایضاً** قدرے خاک جائے غلطیدہ خر را
زیر دستار خوان نہند اہل سفرہ بجنگ در آیند حتی کہ طعام خوردن نتوانند **ایضاً** اگر گرفتہ

موی سر آدمی بربای او ببندند و در زیره ستار خوان نهند اہل سفره بخنده درآیند و از خورش طعام
باز آیند ایضاً دانه خشخاش سه روز بشیر تر دارند چندان بزرگ شود که بسوراخ توان کرد ایضاً
از اقسام حبوب چند روز به شیر آگ تر دارند بعدش بسایه خشک نمایند هر طائر بخورش چند دانه آن
بیهوش شود و بغسل آب گرم بهوش آید ایضاً تباسه و دست را بروغن چرب کرده بآب اندازند
حل نشود ایضاً هر که به هلیله خوردن عادت کند هرگز ریش او سفید نشود ایضاً صمغ عربی بآب
حل کرده بدست مالد آتش بدست بردارد و دست نسوزاند ایضاً دندان آدمی مرده و زبان هدهد زیر
بالین کسی نهند هرگز از خواب بیدار نشود تا وقتیکه بر دارند ایضاً از پوست گرگ نر کمان ساخته
از ان تیر اندازی کنند هر کمانیکه نزدیک آن کمان آید چله اش بشکند و از نجو پوست گرگ در نقارخانه
پوست های نقاره پاره پاره شود و اگر نقاره از پوست گرگ بنوازند پوست های دیگر نقاره پاره پاره
شوند و اگر از پوست گرگ فوطه ساخته بمیان بندند وقت شب نترسند ایضاً پوست انار سه
شبانه روز در آب تر کرده آن آب را بدرخت انار ریزند و اگر پوست انار بدرخت میوه دار
بندند بهر دو صورت از ملخ ایمن باشد ایضاً حروف بر کاغذ از سیاهی بنویسند و بهر رنگ
سرخ یا زرد یا سیاه بروغن آمیخته بران حروف بلکه تمام کاغذ طلا کنند و بعد از خشک آن کاغذ
را بالای سنگ گذاشته بزور آب بران بپاشند از زور آب رنگ از سر حروف زائل شود و
حروف سفید بر آیند ایضاً نوشادر و نیله تھوتھہ برابر بعرق نعناع یا عرق لیمون کاغذی
سائیده بپرکار دیا شمشیر یا دیگر چیزی آهنی از موم گداخته چیزی تعلم بنویسند و بعد از ان
ادویه سائیده بران نوشته ریزند و بآفتاب گذارند تا خشک شود بعد خشک شوید حروف
مکتوبه بر صفحه آهن صاف و روشن نمودار شوند و اگر بر صفحه نقره از موم نویسند اندکی گوگرد
بالای اجزای مذکوره اضافه نمایند و اگر بر سنگ نویسند صرف شنگرف سرخ را بعرق نعناع حل کرده
بالای نوشته ریخته بآفتاب داشته بعد ساعتی بشویند حروف نمودار شوند ایضاً
نیش زده کژدم را قدری نوشادر بآهک سائیده بمالند فی الفور زهر کژدم دور شود و اگر
بیخ اونگه که گیاهی است معروف بآب سائیده بجای نیش عقرب گزارند فی الفور زهر دفع شود
ایضاً یک سرخ نیلا تھوتھہ باریک سائیده بدماغ مار گزیده بدمند اثر زهر دفع شود فی الفور بہوش

درآید **ایضاً** طلا و آہن را بہ توتیای سائیدہ در آب چند بار غوطہ دہند برنگ مس گردد
ایضاً اگر خیار بزرگے نصف کردہ مغز درمیان آنرا خالی کردہ و خرماے خشک دران
نہادہ بستہ کنند و بخرقہ بپیچیدہ اول بدیگ آب اندازند و بدہن دیگ خرقہ بستہ بالاے
خرقہ خیار را بگزارند و بالاے آن سرپوش نہادہ چندان آتش کنند کہ خیار از بخار پختہ
شود و خرماے خشک درمیان خیار خرماے رطب شدہ باشد **ایضاً** آب شور از کشیدن
قرع انبیق شیرین و لطیف گردد

خواص سوم دربیان علم کیمیا مستزاد

بعد ستایش حق و نعت نبی مطلق صلے اللہ علیہ وسلم ناشناس مفہوم التماس اضعف الناس
محمد عثمان عفی عنہ کہ این رسالہ ایست **بجلتاس** را از کتب کاملین فن ہذا مثل مصحف
ہرمس الہرامسہ و طلسمات علم ہندی و اینس اسکندرانی و تماثیل ابوبکرین و خفیہ وغیرہ
اخذ نمودہ بتالیف یک مقدمہ و پنج فصل ساختم

مقدمہ
در تعریف علم کیمیا

بشنو علم کیمیا امتزاج قواے فاعلہ علویات ست با قوای منفعلہ سفلیات ای عبارت
از اسما و طلسمات ست کہ بعمل آن افعال عجیب و آثار غریب ظاہر گردد فقط

فصل اول

حرزۂ طلسمیہ کہ جمیع امراض حلق را شفا دہد در گردن افعی کوہی خیطی از ریشم بستہ معلق گردانند
تا خفہ شود و آن خیط را در گردن صاحب خناق و خنازیر وغیرہ بندند بقدرت اللہ تعالے
فوراً شروع در انحطاط گردیدہ مواد آن مرض بتحلیل رود و مریض شفا یابد **طلسم ابلانوس**
باید کہ در وقت شروع مشتری بخانۂ حوت گیرند رصاص چہل و ہفت مثقال و زنجیرے
بطریق غوطہ ترتیب دہند و در وسط زنجیر صفحہ مقدار کف دست آویزے کہ وزن

آن مقدار شش دانگ باشد قرار دهند واین صورت دران صفحه نقش کنند وبوقت اتصال قمر بمشتری یعنے نظر او با حوت یا بسرطان باشد صاحب مرض در کمر خود بندد تا زوال الم از کمر کشاید و صفحۂ زنجیر برابر موضع درد باشد

طلسم عسر البول را دفع کند وقت نزول مشتری بدرجۂ یازدہم سرطان بگیرند قطعۂ کبیرہ مدور از بلور سہ مثقال و اگر غیر بلور باشد از احجار ابیض اللون و شفاف باشد و این شکل اندرو یا مستطیلۃ التربیع در وبکشند و در بازوے مریض معلق آویزند

طلسم سبلیوس اگر کسے این را نزد خود داشته پیش غضبناک رود غضبش زائل و غلظت این درشتی پیدا گردد واگر در سر دیگ جوشان بندند از غلیان باز ایستد

ترکیب وقت نزول مشتری بدرجۂ پانزدهم سرطان و تسدیس زحل با مشتری و تثلیث و تربیع ساقط باشد از مشتری و متصل باشد باتصال مقبول بگیرند حجر اسراللون و قطع سازند بر هیأت قطعۂ عسراالبول و این صورت را در و نقش کنند

طلسم دافع وجع کبد وقت نزول مریخ به بست و هشتم درجۂ جدی بگیرند حجر احمر مستطیل و اگر بشکل حلقه گردانند بهتر باشد و صورت جدی در و نقش کنند و بر حوالی آن این کتابت تحریر سازند و دوالی ادیم در سوراخ آن گذرانیده در گردن صاحب وجع آویزند بسرعت تمام شدت آن وجع برطرف گردد

طلسم مسکن وجع کلیہ وقت نزول زہرہ بہ برج میزان یا ثور و قمر با زہرہ مقارن با اتصال مقبول داشتہ باشد بگیرند حجر احمر اللون بوزن ہفت مثقال و آنرا بصورت گردہ تراشیدہ این صورت بریک جانب آن نقش کنند و سوراخ کنند نوعیکہ بآنجانب نرسد و با بریشم زرد بہ بازوے مریض بہ بندند بفضلہ دفعۃً صحیح گردد

طلسم سلارلوس دارندہ این طلسم نزد خود ہمیشہ محفوظ باشد از آلام و رنجہا و مدام بفرح و شادمانی بگذراند ہیجان باہ و سرعت نعوظ بسیار شود سیم و طلا از ہر یک مقدار ہفت ہفت مثقال را یکجا گداختہ بشکل حرز تیار سازند بوقت نزول زہرہ بہ ثور کہ قمر از برج سرطان متصل بزہرہ باشد و در وقت طلوع برج ثور صورت ذیل را برو نقش کنند بر ہر دو جانب آن و بوقت اتصال قمر با زہرہ اتصال مقبول با بریشم سبز بہ بازو وغیرہ بندند
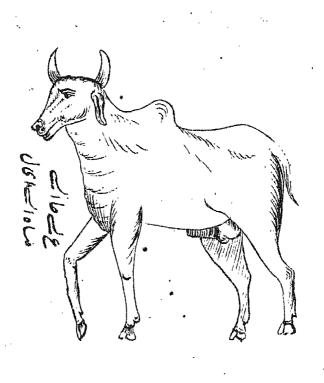
طلسم مسکن ضربان علین وقت قران قمر بالمشتری در برج سرطان اینصورت را بریک جانب خرع ابیض حرزہ ساختہ نقش کنند وسوراخ کردہ درگردن آویزند باقصرازمنہ دردساکن گردد بعون اللہ تعالیٰ
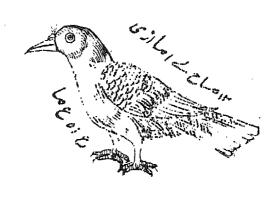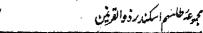
طلسم آنالبوس نافع وجع دندان ست نحاس اصفر دہ مثقال شبکہ کردہ بر ہیأت
حرزہ تیار سازند و در وقت استقامت مشتری در برج سرطان و قمر متصل بسرطان
باشد این صورت درو نقش کنند
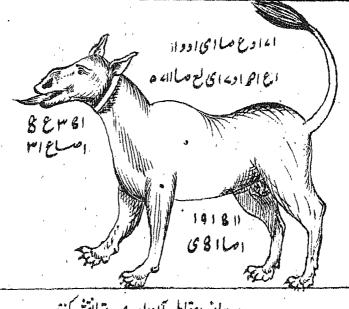
و بر جانب مقابل آن این صورتہا نقش کنند

وقیطے از اطلس زرد بسوراخ حرز انداختہ در گردن آویزند فی الحال وجع

دندان پامال گردد

فصل دوم

در فنون مختلفہ طلسمات وقت نزول مریخ از برج سرطان

بگیرند فولاد چیدسی مثقال و از ان لوحی مدور بسازند کہ مقطوع باشد اعالی و اسافل سطحین و اسطوانتین و برظاہر لوح صورت دو ثعبان کہ دم ہر کدام مائل بسوی ہم باشد بکشند و ابین ہر دو این کتابت نقش کنند ۱۱۱ طسے م ہ او در بطن آن لوح کہ دریکی جسم او لا دلبس است ثعبانی کہ سر او ہمچو سر شیر باشد بکشند و از بینی راس او کتابت ذیل تا دم آن نقش کنند برائے قطع جوشش خون کہ از مرض یا از جراحت عظیمہ باشد انفع است و آن اینست

صا ۱۱ ط لیے ۲۱ صا

طلسم عقارب وقت نزول زحل در برج عقرب و طلوع برج عقرب اما چنانکہ آخر

جزوی اول طالع باشد ابتدا کنند و وقت کمال طلوع برج از عمل فارغ شده تمامہ صورت
باین طریق کنند کہ نصف اعلے انسان و نصف اسفل عقرب باشد و این مثال را بر عمود
آہنے راکب نمودہ بسیار قوی مستحکم کنند

در وقت اول طلوع عقرب تا آخر او باین عمل مشغول باشند و عمود را نیز درینوقت طیار سازند
اگر احیاناً تمام نشود بگذارند تا باز وقت طلوع عقرب تمام کنند و آن عمود را نصف بزمین قریہ
مستحکم کردہ بنائے بر حوالی آن نہند و سر او را بپوشند تا محافظت طلسم کند بعد از اتمام طلسم
عقرب دران شہر نماند و تمام و کمال بمیرند و بگریزند و دیگر داخل نشوند و توالد عقرب ازان
شہر برطرف شود و خاک این قریہ بہر جا کہ برند عقارب آنجا بہر کس مضرت نرسانند
و اگر این خاک مدینہ را بہ آب خمیر کردہ قرص قرص ساختہ در وقت طلوع عقرب
بران حائطے کہ حوالے عمود است ملصق سازند و بگذارند تا خشک شدہ بیفتد
این قرص ہا برائے عقرب گزیدہ نافع است **ایضاً** بر خاتم بلوری یا از
سنگ سفید صورت عقربے نقش کنند در وقت طلوع عقرب کہ زحل در
برج عقرب باشد ابتدائے عمل اول طلوع عقرب ا سے ابتدا از سر عقرب و انتہا بہ
ذنب نماید لابس آن مطلقاً از ضرر سموم عقرب متاذے نشود اگر آن خاتم را در
قدحے انداختہ آبش بہ عقرب گزیدہ دہند ضرر سم باو نرسد و از صاحب این خاتم

عقارب بگریزند باید کہ در دم عقرب این حروف نقش کنند ١١ ا ے ١٢١ ٨

طلسم حیات ابجا دبلیناس ست صورت حیات برحجرے یا فولا دیا حدید نقش کردہ درمیان احجار دیوار قلعہ مستحکم نماید جمیع مارہا ازان شہر بگریزند و مار گزیدہ بمحض رؤیت این صورت از سم نجات یابد کہ وقت نزول قمر بہ نصف آخر قوس و طلوع قوس در نصف درجہ این صورت راکشد
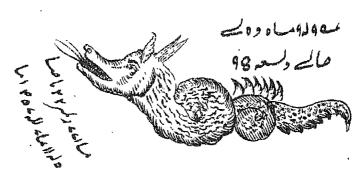
و اگر این صورت را بشکل خاتم تیار ساخته بگلے یا ادویه مُہر کنند آن ادویه مضعف دل
نباشد و مارگزیده ازین گل یا ادویه بخورد فی الحال اثر سم ازو زائل گردد باذن اللہ تعالےٰ
طلسم جراد از بست مثقال حدید چینی مرغی طویل المنقار صغیر الجثہ طویل الرجلین ساخته در پشت
آن این حروف نقش کنند ١١ ٥ ١١ لسے ٩ ٣ ح ١١٠ ٢ لیے ٩ و بزیر شکم آن صورت
ملخے نماید و تحت آن صورت این حروف نقش کنند سمنے ١٩ ٥ و در فوق جراد این شکل
نقش کنند للـ١٢١ـکل ابتداے عمل وقتے باشد که مشتری مستقیم السیر بود و قمر در برج ثور یا سرطان
یا حوت و طالع بدرجه مشتری باشد بعد اتمام بر قمونی از حدید هر دو پاے آن مرغ را ملصق
با بسمار محکم گرداند بعد ازان در وسط آن ناحیه بناے عالی وضع کند بهیئت منار بلند
و در بلندی و ارتفاع آن چندان که تواند سعی نماید و این عمود را دران بلندی نصب
کند و حوالی آن بنا را به سنگ برآورده چنان محیط آن صورت نماید که اثری از باد و باران
بآن صورت نرسد بفضله تعالےٰ جراد مطلقًا دران ناحیه نماند و اگر شخصے بالاے منار رود
چندانکه چشم او کار کند ملخ دران جا نگذرد غریب تر آنکه هر جا که آن منار مرئی شود و ستاره
دیگر بسازند و بر بالاے آن منار برآمده به بیند که تا کجا دیده میشود ملخ تا آنجا نرسد و هیچ
مضرت بآن ناحیه نرسد همچنین اگر منارهای متعدد سازند هر یک ازان منارها حوالی خود را
از دخول ملخ محفوظ دارد صورت طائر اینست

طلسم مسکن ریاح ایجاد هرمس است چون بر موم مُهر کرده در کشتی همراه خود دارند آن کشتی از شورش و مضرت دریا ایمن باشد و سلامت بساحل در آید و ریاح شدیده از شدت باعتدال گراید گویند که بلیناس هنگام شکایت سکنهٔ مدینهٔ حمص از شدت ریاح این طلسم را در آنجا ساخته ریاحش را باعتدال آورد که تا این زمان برجاست و وقت عمل آن مشتری در برج میزان یا دلو و قمر متصل به مشتری بود از برج ریاحی و ناظر نباشد بزحل بگیرند حجر اسم اصفر و از آن صورت آدمی سازند قائم بربالای کرسی و در یک دست او سپر بزرگ پوشند و رو و سینهٔ او جدا از صدر و بدست دیگر شمشیرے باشد از همان حجر ای مجموع این صورت با سپر و شمشیر از یک سنگ باشد و بر پیشانی آن این حروف نقش کنند ۱۴ ماسه ں ے االه اطاے اعه لا لعدع کله له احسا االمنے لمح حہ ہ منہ دسے ااحاحام الما اسے ھرسے اا احے طاحم اا اا ۱۶۵۱۵ سے ۹۱ لمح ۶ سے ۷ عالدعا و بر صدر صورت این حروف نقش کنند االه ہ قلبے ام ولےله ۱۹ لمح ۱۶ حہ ۸۲ الہ حہ ۱۱۱۶ قلبی اہ سما سہ ۱۶ لسطے و صورت اینست

و بر پشت آن این صورت را مع حروف نقش کنند
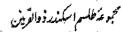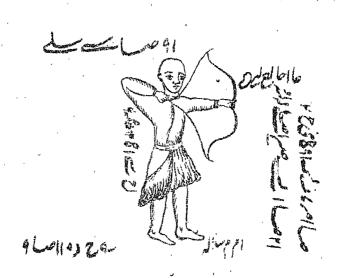
بعد اتمام در وسط شہر یا ناحیہ بنای عالی وضع کردہ تمثال را در اعلای آن مستحکم کردہ اند کہ از مطر
ورياح وبرد آسیبے نہ بیند واگر آن صورت صغیر بود گردش بنا کردہ بپوشند تا از آسیب ریاح
وغیرہ مصون ماند باذن اللہ تعالیٰ ریاح آن بلد بغایت اعتدال باشد

طلسم دافع تپ مثلثہ وتپ ربع باید کہ در وقت اجتماع مشتری وقمر بدرجۂ پانزدہم
یا چہاردہم از برج سرطان از فضۂ خالصہ عاتی ساختہ صورت سرطان در ونقش کنند واین
حروف را بر دور آن ثبت کنند باذن اللہ تعالیٰ تپ ہائی مذکورہ برطرف شود

۱۱۲۱۱۹۸۸

طلسم دافع تپ بلغمی وقتیکه مشتری بیش از پنجدرجه قوس سیر نکرده باشد و قمر متصل مشتری باشد بنظر مقارنه و تسدیس در میزان و زحل ناظر نباشد بقدر خاتمی از قلعی و فضه مربع ساخته این صورت را مع حروف دران نقش کنند

طلسم دافع تپ صفراوی وقتیکه زهره در برج حوت بود و قمر متصل زهره و ساقط از مریخ باشد از سته مثقال نحاس و فضه ممزوج خاتمی سازند که نگینهٔ آن از سنگ یشب باشد و این صورت گربه را با حروف دران نگین نقش کنند
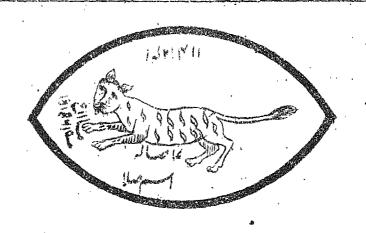
طلسم دافع حمی دقیه موثرهٔ اعضای اصلیه وقت نزول مشتری بحوت واتصال او بقمر از برج سرطان از فضهٔ خالص خاتمی ساخته این صورت را دران نقش کند و بعد اتمام این خاتم را استعمال نماید باید که ابتداے عمل از وقت طلوع مشتری و انتها تا وقت طلوع برج حوت باشد و همچنین در اکثر اعمال این فن ضبطے بانظار و آثار کواکب واجب ولازم شناسد تا عمل موثر و تمام باشد
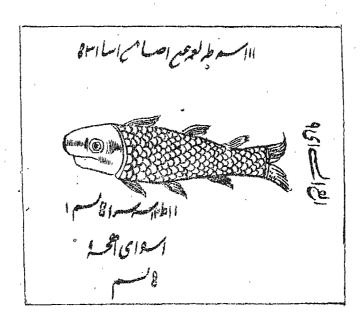
طلسم مجرب بلاد و باعث فتنه و فساد نامش اصسنطیوس که بتازی معنی آن مصیبت العقل است باید که وقت نزول زحل بدرجهٔ عاشره دلو که مستقیم السیر باشد و قمر در تثلیث زحل از برج میزان و مشتری ساقط باشد از نظر زحل بگیرند حدید اسود و تمثالے قائم یکپا بر پاے خود نهاده و یکدست او بر سینه و دیگر دست او بر سر باشد بسازند و این کتابت بر و نقش کنند ... و بر شکمش این حروف نقش کنند ... عامل این طلسم را سزاوار است که مشغول نشود در عمل این الا وقت طلوع برج دلو و اتصال قمر بزحل و هنگام اتمام آن خود را ازان دیار دور افگند

واین طلسم را در وسط آن ناحیہ یا سرا یا شہر دفن کنند صورت اینست

وصیت

بشنو عامل با ایمان را کہ کحل الجواہر حقیقت در چشم او رسانیدہ اند و از عالم علوی خبرے دارد و از نعیم عمیم رب کریم تمتعی آرزو میکند و بعوث و بعثت اقرار نمودہ و از دوزخ و بہشت حکایت شنیدہ و آلام و راحات روحانی و جسمانی را باخبار مخبر صادق تصدیق کردہ زیرا کہ ارتکاب امثال این اعمال ناستودہ بمحض خواہش دنیا و رضاے نفس و ہوا نکند و حذر لازم داند و اگر بنا بر مقتضیات وقت و مصالح امور ضروریہ مرتکب آن شود مطالب دینی و رضای خالق را مقدم داشتہ محض براے رفاہیت خلق این عمل کند ورنہ زیانکاری کہ بہواے نفسانی را مطمع نظر داشتہ تخریب بلاد و انقطاع حیات جمع کثیر نماید خسر الدنیا والآخرۃ گردد

فصل سوم
بذکر خواتیم کواکب سبعہ

خاتم شمس هرمس گوید که لابس او در انظار ملوک و عیون خلائق کثیر السطوت و همه جا
معزز و مکرم باشد و هیبتش در دل همه‌ها تاثیر کند بوقت نزول شمس باول درجه
نوزدهم از برج حمل از ذهب خالص احمر نوزده مثقال گرفته خاتم سازند و نگین آن
علیحده ترتیب دهند بوزن چهار مثقال و این صورت را بر آن خاتم نقش کنند و بوقت
اتصال قمر به آفتاب از برج اسد این خاتم را بپوشند الا بعد از فراغ عمل آن خاتم مع
نگینه از نوزده مثقال کم و زیاده نباشد

خاتم قمر لابس او در فلاحت و زراعت قوی طالع باشد و هرچه مزروع کند
از آن ثمر گردد و در رکوب سفائن دریا و صدمات امواج عظیمه از خطرها ایمن باشد
الا باید که بوقت هیجان دریا آن خاتم را در خیطی بسته بآب اندازد فی الحال
شورش تسکین یابد بوقت نزول قمر در اول درجه ثالثه ثور و اتصال زهره
و بودن فاصله مابین شمس و قمر زیاده شصت درجه از نقرهٔ بیضای خالص
بوزن سه مثقال که نگینش از و بزرگ تر و مدور باشد خاتمی سازند

و در وی این صورت نقش کنند

الا باید که فراغ از عمل و ترکیب و نقش آن پیش از خروج قمر باشد از اولی درجهٔ ثالث
برج ثور و وقتیکه قمر متصل به سعود باشد و غیر ناظر به نحوس بپوشد اما از قرب قمر براس و ذنب
اجتناب کند و میان ایشان دوری زیاده از دوازده درجه باشد اگر موی ازین خاتم
همراه نزد خود دارند جمیع خواص آن خاتم با آن موم اعاده کند

خاتم زحل نشست صورت مرد سیاه را با سلاح آرد و تسکین ا ... و سوداویه
تپ دموی و تپ محرق و طاعون کند و با عتدال مقرون گرداند اگر شخصی کثیر الفکر طویل
الکلام حامل و لابس این شود این صفات زایل شوند و مرتفع گردد و بسر حد توسط در آید
و از خواص این خاتم تقویهٔ اعصاب است معاون بخوابی و بدن را فربه داده و لبس دوام
او مورث ضعف قوة باه است و این طلسم را عقرب نامند که از حامل آن عقرب بگریزد
باید که وقت نزول کیوان به بیست و یکم درجهٔ میزان یا دهم درجهٔ دلو که متصل بقمر یا به دلو باشد
و مریخ ساقط از زحل بود از هفت مثقال رصاص اسود خالص ترتیب داده و نگینش را
مربع داشته صورت ذیل در و نقش کنند و وقت اتصال قمر بزحل این خاتم را بپوشند الا هنگام

لبس پشت او را بچون میش اسود عظیم الجثہ لمس کنند اعدا از و خائف و در نظر خلائق معظم گردد

خاتم مشتری ازالہ خفقان و ضعف دل و قولنج و غشی کند و در نظر ہمہ بہیبت باشد و عامۂ خلائق برو مہربان بود و ہر حاجتے کہ از کسی خواہد و دست برآید باید کہ ہنگام بودن مشتری بدرجۂ پانزدہم برج سرطان و اتصال قمر با و از برج حوت از شش مثقال رصاص قلعی خاتمی نگینہ مربع ساختہ صورت زحل درو نقش کنند و بوقت قران مشتری بسرطان بدرجۂ مذکور یا قرب آن درجہ مشروط بطہارت او را بپوشند و پشت خاتم بچون سرطان بہ سرطان بہ سے دخون سمک بیالایند

خاتم مریخ لابس او قوی دل و شجاع و در معرکہ جنگ بر اعدا غالب و از شر دزدان محفوظ و بر اعدا فتح مند باشد و در صفوف قتال از سہام و سنان اندیشہ مند نشود و آلات حرب در و کارگر نباشد و اقسام افاعی و زنبورہا و انواع درندہ و گزندہ بحامل خاتم آسیبی نرسانند باید کہ وقت نزول مریخ در حدی کہ متصل بقمر باشد از برج عقرب از پنج مثقال فولاد بہتر خاتمی مربع طیار ساختہ این صورت را برو نقش کنند و پشت خاتم را بخون شیر نر یا یوز آلودہ کردہ بخاتم وصل کردہ بپوشند و حامل خاتم از امراض لقوہ و قولنج و خدر و رعشہ و سائر امراض بلغمیہ و اضغاث احلام محفوظ ماند

خاتم زہرہ برای علت قلوب وقوت باہ بی نظیر است ولابس او ہمیشہ مسرور وفرخاک باشد وزنان حامل این خاتم از اختناق رحم وسائر امراض ارحام وعسرت ولادت و قطع برآمدن خون محفوظ مانند باید کہ وقت نزول زہرہ بہ بست و دوم درجہ حوت وتسدیس زہرہ بقمر در برج ثور ومریخ و برج عقرب از شش مثقال نحاس اصفر خاتمی ساختہ و نگین اوراز سنگ لاجورد ورنہ از حجر ابیض ساطع الزرقہ مربع ساختہ این شکل را دران نقش کنند و وقت ابتدائے نقش زہرہ در اول بست وششم درجہ حوت باشد و وقت اختتام زہرہ بآخر درجہ مذکور باشد و وقت بودن قمر در برج سرطان ومتصل بزہرہ بپوشند و در جمیع اوقات اے عمل ونقش ولبس قمر ساقط از نظر زحل باشد وتثلیث وتسدیس مریخ ونظر مشتری بزہرہ برائے این کار افضل است۔

خاتم عطارد برائے تسخیر ارباب اقلام وحکما بغایت خوب ست لابس این خاتم

قوی الحافظہ و زکی و در مباحثۂ علمیہ بر ہمہ فائق باشد و ہر مقدمہ منسوب بعطارد و از
علوم حکمیہ وغیرہ برو آسان و راے او صحیح و ظن او احسن و اکثر چیزہا را بحسب
وقوع در خواب بیند و رفع مالیخولیا کند و گریۂ اطفال بخواب و بیداری و صرع را نافع است
نحاس طالیقون و حدید چینی ممزوج بہ فضہ و ذہب مساوی الوزن بگیرند و بعد امتزاج
سکہ نمایند کہ ہر دو جسم واحد شود و از ان خاتم سازند بوزن یک مثقال مع نگینہ و ابتدائے
عمل وقت نزول عطارد با ول درجہ پانزدہم برج سنبلہ باشد و وقتی نقش کند کہ عطارد مستقیم
و ساقط از تحسین و متصل نباشد قمر بہ عطارد از برج جوزا یا مقارن عطارد باشد در برج
سنبلہ و وقت لبس آنست کہ قمر در یکی از دو خانہ عطارد باشد یا قمر و عطارد باہم
در مناظرہ مقبول باشند ہذا صورتہ

فصل چہارم

در بیان اتحاد و قلوب

بشنو اصل مقصود در قضائے حوائج اصلاح کوکبے باید کہ بران حاجت دلیل
باشد مثلاً حب و عشق و عطف قلوب کہ مختص ست بہ زہرہ پس باید کہ وقت

نزول زہرہ از برج حوت و تسدیس زہرہ با قمر از برج حوت یا سرطان بگیرند شمع عروسی که نزد عروس نصف سوختہ باشد و نصف باقی ماندہ و ازان موم دو صورت مرد و عورت باہم طالب و مطلوب بسازند و ذکرے چند برای ند کر قائم کردہ باشند مثلا بر پیشانی و بر کف ہر دو دست و بر شکم و بر ہر دو زانو و بر ساقہا و پاے باشند و مجموع اینہا بر وذکرہ متوجہ مفعولہ باشند ہمچنین جہت مونث در این مواضع بازای ہر ذکرے تجویفی ترتیب دہند بر ہیئت فرج بحیثیتے کہ ہنگام معانقہ صورتین ہر یکدیگر داخل و منطبق شوند و وقت انطباق مثالین در دہن ہر یک از صورتین پارچہ شکرے گزارند و زعفران و مشک و عنبر اشہب از ہر یک جزوی نوشادر نصف جزو و عود ہندی سہ جزو لوبان یک جزو ہمہ را کوفتہ بیختہ بشراب عطر معجون نمودہ بندق ہا سازند بوزن یکدرم و بعد از انطباق مثالین در حریر اخضر پیچیدہ زن جمیلہ جوان یا صبیہ یا امردے وقت طلوع زہرہ بدست خود در کرسی نصب کردہ مقابل ایشان باشند و ہر یک ازین بنادق را در آتش گذاشتہ تدخین کردہ این کلمات را گوید

کہ انیت فُلَان بن فُلَانَة و فلانة بنت فلانة قَالَ عَطَفْتُ بَعْضَهَا عَلٰى بَعْضٍ وَ سَخَّرْتُ اَحَدَهُمَا لِلْاٰخَرِ بِرُوحَانِيَّتِكَ وَ قُوَّتِكَ يَا مَارِيطَاسُ يَا ذَاتَ الْجَمَالِ وَ الْبَهْجَةِ وَ الْبَهَاءِ وَ الطَّرَبِ وَ الشَّرَفِ وَ النِّكَاحِ يَا مُوَلِّدَةَ الْمَحَبَّةِ وَ الشَّغَفِ وَ الْعِشْقِ يَا سَعْدَ السَّمَاءِ وَ اَحْسَنَ مَا فِي الْعَالَمِ اِلَّا تَعَالٰى اَسْاَلُكَ بِحَقِّ مَكَانِكَ الشَّرِيفِ مِنْ بُرْجِ الْحُوتِ بَيْتِ اَبِيكَ الْمُشْتَرِي وَ بِحَقِّهِ عَلَيْكَ اَسْاَلُكَ اَنْ تُرِيدَ بِيْنِ وَ تُقَوِّيَ عَمَلِيْ وَ تُعِيْنِيْنَ عَلَيْهِ نُوْرُكِ لِجَلَابِ الْقُلُوْبِ الْاَحْبَابِ يَا مُفِيضَ السُّرُوْرِ وَ الْفَرَحِ وَ يَا طَارِدَ الْهُمُوْمِ وَ الطَّرَحِ وَ اَسْاَلُكَ بِحَقِّ الْاَعْظَمِ الَّذِيْ اَفَاضَ عَلَيْكَ النُّوْرَ الْبَهِيجَ الَّتِيْ لَا تَسْتَغْنِيْنَ وَ الثَّبَاعَلَ عَنْهُ اَكْثَرَ مِنْ نَحْنُ الْفَلَكِ وَ بِحَقِّ الْمَلَكَةِ الْمُجَاوِرِ بِمَدَارِكَ حَرَكَتَهُ قَوِّيْ بِرُوحَانِيَّاتِكَ الْكَائِنَةِ فِي طَبَائِعِ فُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ وَ فُلَانَةَ بِنْتِ فُلَانَةَ وَ تُهَيِّجُهَا حَتّٰى تُحَرِّكَ

سالکیھا ولیظہر کانہا حتی یتصل روحانیتہما المحبۃ فیہما انہما لا دائما باقیا
بقاء فلک تدویرک بن بقاء فلک عطارد المرکز بن بقاء فلک المائل بن بقاء محویہ حرک
بن بقاء فلک البروج آمین باید کہ این کلمات را ... مرتبہ تکرار کند و درحال این کلمات
تدخین کند بآن بنادق در پیش صورتین و ہر دو صورت را در پیش ہم آوردہ ملاصقہ عضوین
مخصوصین نمودہ در حریر اخضر پیچیدہ با بریشم اخضر مستحکم بستہ در کوزۂ تجاری گذاشتہ در وسط
قبرستان کہنہ دفن کند و کنار آنرا بسنگ برآوردہ زمان طویل بحال خود گذارند کہ یکدورہ (سفال پختہ)
کامل قمر بر وی بگذرد افعال عجیب و آثار غریب بظہور آید اینست صورتین

اعمال تسکین ملوک و تسخیر سلاطین کامگار ہرمس گوید وقت نزول بہرام بجانب
عقرب و مستقیم در سیر و غیر ناظر بزحل و زحل با و ناظر نباشد و غارب نبود از شمس
بگیر تیغ عدد عقرب جوان اشقر اللون ازرق العین را سرتا پا لباس سرخ پوشانیدہ
و بر قامت آن زرہ و بر سر خود فولادے کہ در کمال جلا و درخشندگی باشد بنہند
و شمشیرے بدست راست او دہند و دامن ہاے او را بر میان زنند بعد ازان
زہرۂ افعی و کبریت اصفر و زرنیخ معدنی از ہر یک جزوی و نوشادر برابر ہمہ مجموع را در کوزہ

آهنی کرده بآله آهنی حرکت دهند تا هم نیک مخلوط شوند و وقت ظهور مریخ از مشرق باین طریق
تدخین کنند که مجمرهٔ حدید بر آتش کرده روی مجمر بسوی مشرق نهاده خود روبروی مریخ
ایستاده این کلمات را بخوانند یَا شُجَاعَ السَّمَآءِ وَ سَیَّافَ الْفَلَکِ الْاَعْلیٰ
یَا ذَا الْبَطْشِ وَالشِّدَّةِ وَالْقُوَّةِ الْقَاهِرَةِ الْقَاصِمَةِ وَالْجُرْأَةِ وَالْاِقْدَامِ یَا
ذَا الْقُوَّةِ الْغَالِبَةِ وَالصَّرَامَةِ الشَّدِیْدَةِ الْمُبَرَّاءِ مِنَ الْفُوْتِ وَالْعُوِیِّ یَا ذَا الرُّوْحَانِیَّةِ
الْمُحْرِقَةِ یَا صَاحِبَ الزَّلَازِلِ وَالرُّعُوْدِ یَا مُسْعِرَ النِّیْرَانِ التَّاجِجَةِ وَ مُرْسِلَ الصَّوَاعِقِ
الْمُهْلِکَةِ وَالرَّجَفَاتِ الْمُبِیْدَاتِ اَسْأَلُکَ بِحَقِّ فَلَکِ تَدْوِیْرِکَ
الَّذِیْ لَا یَتَعَدّیٰ مُحِیْطَهٗ فِیْ مَسِیْرِکَ الشَّرِیْفِ بِقُوَاکَ وَ حُنُوِّکَ وَ
رُوْحَانِیَّتِکَ بِفُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ خَابِیَةً وَاِلیٰ قَضَاءِ حَاجَتِهٖ سَارِعَةً
بِالْمَرَامِ الْاَکْبَرِ یَا سَاطِیُوْسُ یَا نَارِیُوْسُ یَا ذَا الْقَهْرِ بِصَوْلَتِهِ الْبَاهِرَةِ وَحَوْلِهٖ
وَقُوَّتِهِ السَّاعَةَ السَّاعَةَ اَزْعِجْ فُلَانَ بْنَ فُلَانَةَ وَهَیِّجْ رُوْحَانِیَّاتِکَ
الْکَائِنَةَ فِیْ طِبَاعِهٖ وَحُلْ بَیْنَهٗ وَبَیْنَ رُقَادِهٖ حَتّیٰ تَقْضِیَ حَاجَةَ فُلَانِ
بْنِ فُلَانَةَ بِحَقِّ هَیْکَلِکَ مِنْ بُرْجِ الْعَقْرَبِ وَبِحَقِّ شَرَفِکَ مِنْ بَیْتِ
اَبِیْکَ کَیْوَانَ وَبِحَقِّهٖ عَلَیْکَ سَاطِیُوْسُ یَا نَارِیُوْسُ بِالْوَحَا
الْعَجَلَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ اٰمِیْنَ اٰمِیْنَ و وقت گفتن این کلمات بخور در نار اندازند
بعد اتمام این کلمات یکی از آن عقارب خمسه را زنده در مجمر اندازند و مجمر را در زمین
گذارند بلکه در دست گرفته معلق دارند و بعد اتمام کلمات مذکور عقرب ثانی
از آن عقارب در آتش اندازند الا استعمال بخور بدستور دارند تا عقارب خمسه
بدستور سوخته شوند همچنین مجمر را در زیر آسمان گذاشته دهند بعد تمام روحانیه در
خواب آن شخص آید بحالیکه در دست از حربه باشد و حربه در گلوی آن
شخص نهاده گوید حاجت فلان بن فلانه برآرد الا ترا هلاک میکنم و آن شخص
هرگاه به خواب رود این حال مشاهده نماید تا آنکه بقضای حاجت اقدام
کند مشتریا دیگر السلسله نیم تعلق بعقرب با و مشاهده این عدد را ۱ ۹ ۳ ۲ ۴ در

مربع طلا در ساعت سعد کہ قمر خالی از نحوست باشد پر کند و اندک شیرینے تصدق کند
فی الفور غضب بادشاہ تسکین یابد الا از ظالمان و نا اہلان و جاہلان مخفی دارد **ایضاً**
عدد ۹۰۲۲۳۰ را با عدد اسم خود در لوح کاغذ مربع نقش کند غضب تسکین مبدل
گردد **ایضاً** بروز یکشنبہ اول ساعت وقت سعد کہ قمر خالی از نحوست باشد
عدد این آیت معظم سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ
وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تعداد سے
۲۲۷۵۰ را در مربع کاغذ با نقرہ بنویسد بعد اتمام لوح اندک بوی خوش سوختہ
این لوح را بران دود داشتہ در بازوی چپ بندد از غضب بادشاہ ایمن
گردد و فقط **ایضاً برائے مفارقت و عداوت** وقتی کہ عطارد مقابل
زحل باشد و قمر منصرف بود از مربع بزحل و عطارد و بگیرد شمع نیم سوختہ مقابل از ان
دو صورت ترتیب دادہ روہاے صورتین را سیاہ کند و ہر دو را پشت بہ پشت ہم
ملصق گرداندہ پارچہ چرم کہ موے سیاہ داشتہ باشد بہ پیچد و بعد ش وقت طلوع
عطارد ماین صورتین مدفنہ در دست استادہ تدخین کند محبت و خلوص بعداوت
و مفارقت مبدل گردد **صفت تدخین** زہرہ روباہ و زہرہ سنجاب اسے ماہی ک
در دجلہ بغداد باشد و او را بہ یونانی فلولویوس نامند و زہرہ خسر و من و زہرہ زاغ
و زہرہ خنزیر محرقہ و کعب خنزیر محرقہ این مجموع را باہم جمع نمودہ خشک ساختہ
مقابل عطارد ایستادہ بخور کند و این کلمات بر زبان راند بلہ یطوس بن یطوس
يَا ذَا الْفَهْمِ وَالْحِكْمَةِ وَالْعُلُوْمِ يَا مَنْ اَحْصٰى عَدَدَ النُّجُوْمِ وَالتَّوْصِيْلِ
الرُّجُوْمِ يَا عَالِمًا بِعَدَدِ الْحَصٰى وَمَا فَوْقَ الْبِنْيَةِ الْعَالِيَةِ وَمَا تَحْتَ
الْبِنْيَةِ السُّفْلٰى يَا مُفِيْدَ الْعَطِيَّةِ عَلٰى ذَوِي الْاَلْبَابِ وَالْاٰدَابِ
يَا ذَا الْمَكْرِ وَالْغَنِيْمَةِ يَا ذَا الْحَيْلِ وَالْحِيَلِ يَا بند ریطوس یاحولا فیس
یا مجالیس یا کیکوالیسحق ... من فلک الثانی ...
وَمَحَلِّ الْفَلَكِ الثَّانِيْ ... الثَّالِثُ ...

الحکمة والتجارب والفنون فی المذاهب آیدّ وشیّد عملی هذا وانزع بروحانیته الا تفلق من قلب فلان بن فلانة وفلان بن فلانة وهیّج بینهما بحق روحانیتک الغدّارة المکارة وروحانیة ابیک بدّل انسهما بالوحشة وحبهما بالبغضة ولا تزال رد بینهما متباینة غیر منفعة متفاوتة غیر متجانسة متضادة غیر متشاکلة مادمت فی فلک الشد وبدوام فلک المدبر

فصل پنجم مستزاد
در اعمال حروف

بشنو اعمال حروف مفردات بالا اولے زکوٰۃ بست وہشت حروف به بست وہشت روز راست نیاید وقاعدۂ زکوٰۃ اینست کہ ہر حرف را ہر روز بحساب عدد ملفوظی آن بوقت معین با طہارت در حجرہ با خلوت خواندہ به بست وہشت روز از زکوٰۃ فارغ شود آنگہ کہ عملش راست آید الف ہر کس کہ بامداد از بستر خواب پیش از حرف زدن ہزار بار حرف الف را بر زبان راند صاحب ثروت شود واگر ہزار بار الف بساعت مشتری بکاغذ نوشتہ با خود دارد ہمان تاثیر بخشد واگر بوقت سختی وضع حمل حرف الف را بر ناخن ہای دست وپا ے حاملہ رقم کند وضع حمل بآسانی شود ودر وقتے کہ ماہ در وبال یا ہبوط یا محترق باشد بنظر نحس بلوح سرب دائرہ بکشد ودرمیان دائرہ نام دشمن ومادرش نقش کند ویک صد ویازدہ الف گرد دائرہ بموجب نقشہ کہ بذیل مندرج است نوشتہ در قبر کہنہ مدفون سازد بزودے دفع آن دشمن شود

نام دشمن ونام مادرش درینجا بنویسد

الباء اگر ہزار و یک بار بر پوست شغال دباغت کردہ بنام دشمن و مادرش نوشتہ بخانۂ دشمن دفن کنند بزودی دشمن دفع شود و اگر محبوسے ہزار و یک بار بخواند از حبس خلاصی شود و اگر نوشتہ با خود دارد ہیچ آسیبے بوی نرسد و اگر ہزار بار بر پوست دباغت کردہ گربہ نویسد و صاحب تپ دق با خود دارد شفا یابد **التاء** اگر مثلثے بر پوست دباغت کردۂ شیر روز شنبہ وقت طلوع مریخ بکشند و در ہر ضلع آن مثلث پنجاہ نہ حرف تا بنویسد و بہ محبوس دہد کہ با خود دارد فی الحال خلاص شود و اگر چہار صد تا بر کاغذ حریر بنویسد و با خود دارد در چشم مردم عزیز و مکرم شود و اگر ہر روز چہار صد بار بخواند در فتوحات بر روے او کشادہ شود **الثاء** اگر پانصد و ہفتاد و نہ حرف ثاء بر صدف نقش کند و با خود دارد از غرق شدن محفوظ باشد و اگر بست و یکبار بر چوب سدر (؟) بیلو نویسد بہر طرفے ہفت بار و در گذرگاہ مفسدان دفن کند در جمعیت مفسدان پراگندگی رو دہد و اگر پانصد حرف ثاء بنویسد و در زیر بالین اطفال نہد در خواب نترسند و اگر بر لوحے از موم کافوری پانصد و ہفتاد و نہ بار با نام خود و نام مادر خود نقش کند و در کاریزے کہ از ملک او باشد بنہد از وے ہرگز آب ازان کاریز کم نشود **الجیم** اگر بدین صورت ج بست و چہار بار بر نبات مصری نویسد و بخورش صاحب قولنج دہد شفا یابد و اگر زنے مردی را بستہ باشد ہزار و یکبار بر طشت نویسد و بآب بشوید و بخورد فی الحال کشادہ شود و اگر سی و پنج بار بر قدحے نویسد و آنرا شستہ بخورش مریض دہد از مرض شفا یابد **الحاء** اگر بساعت اول یا ہشتم روز دوشنبہ یا جمعہ کہ قمر خالی از نحوست باشد ہشت مرتبہ بیک قطار در نگین انگشتری نقش کنند و با انگشت کنند قوت باہ بخشد و اگر صاحب تپ در انگشت کند یا در آب اندازد و ازان بخورد یا غسل کند شفا یابد **الخاء** اگر بر دوازدہ پارچہ ہاے خشت نقش کند و در راہ آبے کہ بباغ یا مزرع برود دفن کند از آفات ارضی و سماوی محفوظ ماند و اگر بساعت قمر شصت بار نوشتہ بنام غائب در زیر سر نہد و بخواب بد بر احوال غائب مطلع شود و معلوم شود کہ غائب کجاست **الدال** اگر عدد ملفوظے آنرا کہ سی و پنج است در مربع چہار در چہار بوضع رفتار او وقتیکہ قمر در سرطان و ناظر بمشتری بود بر حریر سفید نقش

کنند و در زیر نگین انگشتری نهند خدای تعالی بوی نعمتی ارزانی دارد که هرگز کم نشود و اگر
بر ورق آهو بنگارند و باخود دارند حفظ و فهم و دانش زیاده شود **الذال** اگر کسی بخواندن
آن مداومت کند دولت او روی زوال نه بیند و اگر هفت صد بار بخواند و بر شیرینی بدمد
که ازان بخورد محبوب القلوب گردد **الراء** در روز چهارشنبه آخر ماه پنج بار بر اطراف پیشانی
نویسند صاحب درد شقیقه را سود بخشند و اگر روز یکشنبه یکصد حرف را ر نوشته در زیر بنای
عمارتی که نو میسازند بگذارند از شکستن و خراب شدن محفوظ ماند و اگر هفتاد حرف را بنویسند
و در گوش خروس سفید نهند و سر دهند که برود در جائیکه دفینه باشد و اگر بخورانند و برود بمنزل و
سر دهند همین عمل کند و اگر همین عدد نوشته در گوش خر نهند و یا زیر آورده در ظرف قلعی نهند
و چندان نمک بریزند که پنهان شود پس ازان در زیر سر خود نهند و هفتاد بار بخوانند و بخواب
روند دفینه هرجائیکه باشد بخواب ببیند **الزاء** وقتیکه قمر در جدی و مریخ تحت الارض باشد
هفتاد و پنج بار بر ورق آهو نوشته باخود دارند از آفات محفوظ مانند و اگر همیشه بخواندن آن
عادت کند از هیچکس نترسد **السین** اگر بست و یکبار بر برگ نوشته بنام هرکس که خواهد در آب
روان اندازد آنکس نزد وی بیاید و هرکه همیشه بعد نماز ظهر شصت بار بخواند صاحب کرامات شود و
همین عدد نوشته در گلوی اطفال بندد زود بسخن در آید **الشین** اگر چهل و دو حرف بر پره قفل
بنویسند و بر هر عدد چهل و سه خرما چهل و دو بار نوشته آن پره قفل خرما ها بدامن زن ناکتخدا بسته
در گذرگاه عام بیندازند هرگاه کسی آن قفل را کشاده ازان خرما بخورد بخت آن زن
ناکتخدا کشاده شود و شوهرش پیدا گردد و اگر بچهل پاره کاغذ نوشته در چهل لقمه نان
گذاشته بنام هرکس که خواهد هر یک لقمه نان را بیک یک سگ بخورانند زبان آنکس
بسته شود و اگر بوقت خواب سه صد بار بنام زن حامله بخواند در خواب بیند که زن دختر
زاید یا پسر و اگر بطعام و شراب همین عدد بخواند و بخوردن زن حامله دهند دو باره نهند
الصاد اگر در وقت پیاده رفتن بخواندن این حرف مداومت کند در راه مانده نشود و
زود بمنزل مقصود برسد **الضاد** اگر هشت صد بار بطعام بخواند و بخورش مصروع دهد
شفا یابد و صاحب ضعف دل را نیز همین عدد نفع بخشد **الطاء** هرکه خواهد که از میان

دشمنان نجات یابد یکبار بناخن خود بنویسد و ده بار بخواند بیک نفس و بیرون آید و با کسے
سخن نگوید بسلامت برود **الظاء** اگر هر بامداد وقت پیشین یکصد بار بخواند و بجانب خانه
کسی که از و در آزار باشد بدمد بزودی دفع شود بهمین عدد نوشته بر مصروع بندد
صحت یابد **العین** اگر ده بار به قلمطار یا خون کبوتر بر برگ ترنج نوشته با گلاب شوید
و بخورش صاحب قولنج بدهد شفا یابد و اگر در تسدیس زهره و مشتری بمشک و زعفران
و گلاب بنام هر که خواهد نوشته با خود دارد زود بمطلب خود برسد و اگر بهمین ساعت
نوشته بخورش مطلوب بدهد بهر چیزیکه باشد زود بمطلوب خود برسد **الغین** اگر هزار حرف
غین بر برگ حنظل نوشته در هبوط مریخ در خانهٔ خصم دفن کند زود آواره شود و اگر بهمین عدد
بطرف خانه او بخواند و بدمد همین فائده بخشد **الفاء** اگر هشتاد بار یا فتاح در قدح زجاجی
نویسند و بآب بشویند و بخورش زن حامله دهند فی الحال بار بنهد و اگر کسے هشتاد بار هشتاد
روز بخواند و بسوی خانهٔ دشمن بدمد زود هلاک شود اگر بنام غائب هزار بار بر کرپاس
پاک نوشته بسوزاند زود بیاید **القاف** اگر روزے چهل بار بخواند مطلب او
زود ساخته شود و اگر صد بار بر برگ جوز نوشته بخانهٔ دشمن دفن کند زود آواره شود و
اگر دو صد بار بر کاغذے بنام هر که خواهد بنویسد و در زیر سنگ گران نهد خواب آنکس بسته
شود تا بیرون نیارد و محو نکند آنکس را خواب نبرد **الکاف** اگر کسی در ساعت زهره
یا مشتری یا قمر بنویسد و با خود دارد یا هر روز و هر شب دو صد بار بخواند و بر خود بدمد در چشم
مردم عزیز گردد اگر بست بار باین طریق بنویسد [figure] و بر گردن
خروس سفید بسته قدرے سیماب در گوش او ریزد و در موضعے
که گمان دفینه باشد سر دهد خروس بدان موضع رود و منقار بر زمین زند **اللام** هفتاد
و یک حرف برکارد نویسد و هفتاد و یک بار بر سفرجل بخواند و بدمد از ان کارد آن سفرجل
را ببرا شد و بخورش زن و شوهر که باهم الفت نداشته باشند بدهد در میان ایشان مواصلت
و التیام پدید آید و اگر هر روز دو صد بار میخوانده باشد از کید دشمن نجات یابد **المیم** اگر
یکصد و پنجاه و یک حرف میم بشرطیکه چشم آن مفتوح باشد بدینصورت [figure] بر سیب سرخ

یا آبی بنویسند و بخورش مطلوب دهند یا باستشمام او رسانند محبت عظیم هم رسانند و اگر کسی
چیزے طلب دارد و آنکس آنچیز ندهد نود بار بخواند و بسوی آنکس بدمد بزودی آنرا بدهد و اگر
چهل بار بر ظرفے بنویسند و بشویند و بخورند حافظه و فهم زیاده کند النّون اگر بست و یکبار بر نعل
اسپ وقتیکه زهره به تسدیس آفتاب باشد بنام هر که خواهد بنویسند و در آتش اندازد آنکس
بعشق او بیقرار شود و اگر بقصد وشش حرف مذکور بر کارد فولاد بنام هر که خواهد بنویسد و اندرون
دیوار رو بقبله فرو برد مادامیکه آن کارد بدیوار باشد خواب آنکس بسته شود و اگر پنجاه حرف نون نویسد و باخود
دارد هیچ جانور گزنده او را نگزد الواو اگر نود و نه بار بنام شخصی بر ورق آهو نوشته وقتیکه قمر
تحت الشعاع باشد در هوا بیاویزد خواب آنکس بسته شود و اگر خواهد بطرفے رود که هیچگونه رفتن
آنطرف میسر نشود اگر هر صباح شصت بار بخواند و بر آنطرف بدمد بزودی سفر آنطرف میسر گردد
الهاء اگر فقر و فاقه بر کسی مستولی شود باید که از زرنا و وان چهل تونگر چهل سنگریزه بردارد و
وقتیکه قمر زائد النور و مسعود بود بهر یک یک هـ بنویسد و در زیر بالین خود نهند بلکه دفن کند
البته جمعیت بهم رساند و اگر بقصد دفع دشمن بر خاک گورستان بخواند و بجانب دشمن بپاشد بزودی
دفع دشمن شود الیاء اگر صد بار بر حریر سفید بنویسد و باخود دارد زبان بدگویان از و کوتاه شود
اگر همین عدد بر آلات زرع نقش کند زراعت بسیار شود و از آفت ایمن باشد اگر کسی از
چیزے ترسان باشد و بحالت ترس بگوید کٓهٰیٰعٓصٓ حٰمٓ عٓسٓقٓ لاحول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم از آنچه که ترسان بود ایمن گردد و اگر این اسم
را بر سفال آب نارسیده بنام گریخته بنویسد و در آتش اندازد البته باز آید اسم اینست یا
دعیوس و اسم گریخته را بر روے دیگر سفال بنویسد و اگر این اسما را بر انگشتان
و کف دست کسی که گمان دزدی برو باشد بدین ترتیب بنویسد بانگشت ابهام این شکل
طلیلیلج و بر انگشت سبابه این شکل لسیح و بانگشت وسطی این شکل طلیسه و بر انگشت
بنصر این شکل صلطح و بر خنصر این شکل طلطح و در کف دست نویسد مَعَاذَ اللهِ اَنْ نَاْخُذَ اِلَّا
مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهٗ اِنَّا اِذًا لَّظٰلِمُوْنَ اگر او دزدیده باشد انگشتان او بهم
نشوند و اگر نام کسی که اشتباه دزدی برو باشد بر کاغذ بنویسند و این اسما یا افیلم یا الجیم

یا اتعلیح لَاحَوْلَ وَلَاقُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْم برآن بخوند و بسوزاند و خاکستر آنرا بردست آنکس بمالد اگراو دزدیده باشد در خاکستر نقش نام او مشاهده شود و اگر این شکل را ۱۱۱ ا ق ر ۱۱۱ ا ا سے حا در سفر میان بار خود بگذارد از حرق و غرق و سرق امین باشد اگر بزرگی از کسے رنجیده باشد و بیم آزار ازو باشد باید که این طلسم را اگر مرد باشد بخون کبوتر نر و اگر زن باشد بخون کبوتر ماده بزعفران و گلاب بر برگ نارنج بنویسد و بمقل ازرق و از بروت بخور کند و در خرقہ زرد بپیچید در موم عروسی گرفته در گردن یا بازوی راست خود بندد و نزد آن شخص برود نهایت محبت ازو بیند طلسم اینست ۱۳۳۱ لا ام ۱۱۱۳ ن ہو ہگا مگا ووھے ا اسط طلنا سے بالعجل بالعجل

مع المحبت فلان بن فلان

خواص چهارم دربیان علم سیمیا مستزاد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد خالق اکبر و نعت حضرت خیر البشر صلی اللہ علیہ وسلم ای شایق نیکو منظر بجگر یارہای احقرالعبد یعنی محمد عثمان قیس بنگر که این رساله علم سیمیا مسمّے به بال هما مشتمل بر یکمقدمه و سه فصل انتخاب کتب نایاب مانند نوامیس افلاطون و مختصر جالینوس و عشره مقالات بلیناس ست

مقدمه

در تعریف علم سیمیا

علم سیمیا خیالاتی ست که به سبب بعضے اعمال تصرف در قوت متخیله حاضران کند و مثالات خیالیه در نظرهای مردم آید که آنرا در خارج وجودے نباشد

فصل اول

در خواص نباتات مستحیله

اسطیطیات لیطوس عنایوس معنی آن تدبیر قابل روحانیات و قابل طبایع ناس ست و این آبی ست که حکماء زمان سابق کتمان این عمل کرده و بسیار صیانت نموده نهایت عظیم شمرده اند زیرا که هر که باین مطالب مقرون شود بدر جات و فراغ عیش باشد و جمیع مطالب او با نجاح مقرون بود و تاثیرات و تصرف عظیم در طبایع خلائق داشته باشد چون بطیخ از سائر نباتات اسرع است در استحاله با نچه مخالطت

ممازجت میکنند ای اگر صفرا از بدن غالب باشد فی الحال مستحیل بصفرا شود و اگر بلغم باشد به بلغم و این
سبب آنست که در طبیعت بطیخ استحاله اعظم ست هرچه در معده یا بدان باد و مخالطت و ممازجت کرده
بعدش ازان نقل طبیعت کرده از کیفیتی به کیفیتی و از صورتی به صورت نوعیه دیگر انتقال کند و این از ارکان
جید سعد الیست و اینجا انچه هرمس گفته ذکر بعضی ازان میکنم عالانوس تاویل آن لف العقل ست زیراکه
طبع اکل خود را پلید کند و دل او را بمیراند چنانچه ادراک او از دریافت متعارفات بغایت قاصر و عاجز باشد
و حافظه از و مطلقاً مفقود گردد و بعینه مانند بهایم گردد و درک و حفظ بتمامه معدوم گردد و صفت آن
بگیرند کله حمار مرده در زمین دفن کرده و تخم خربزه را در مغز سر خر مالیده و مزروع نمایند و ترتیب کما ینبغی نمایند که
مثمر گردد هر که ازین خربزه خورد پلید و بی عقل شود و حس و فطانت از و زائل گردد حتی که از خیر و شر و مدح
و ذم شعور نداشته باشد بطیخ کلکیانوس تاویلش بتازی زیاده کننده عقل و فهم باشد ترکیب تخم
خربزه را به ترکیب مذکوره عالانوس زرع نمایند اما درینجا تخم خربزه را در کاسه انسان زرع باید کرد بهمان طریق
با مغز سر آدمی آمیخته و دیگر مراعات آداب زراعت بالتمام نمایند و چون بطیخه بظهور آید اکل آن وافر الذهن
کثیر الذکا و العقل و الفطانة گردد هرچه شنود بمجرد یکبار شنیدن حفظ کند و بهرچه توجه و اراده نماید بادراک
آن رسد و در عقل و فهم و ذکای آن شخص زیادتی بسیار بظهور آید و در حدس و معارف آن با مور عظیم و قوی باشد
و جمیع حقائق عالم کون و فساد او را بسهولت تمام حاصل شود و هرچه آکل این بطیخ گمان برد در خواب ببیند
و بعینه چنان بظهور آید بطیخ کیطیطیا تفسیر آن بتازی مسهل الصفرا باشد ترکیب بگیرند غمان لاغیسم
ده رطل خشک کرده با خاک و زبل برابر آن و بکوبند و در حفره گذارند و در میان آن تخم خربزه و ریزند و پرورند
چنانچه باید تا بر دهد هر که یکی ازان بطیخ بخورد صفرای فاسد غلیظ حاد را بالتمام دفع کند

فصل دوم مستزاد
در بیان خواص مرکبات

بگیر دو برگ کاهو و آنرا بخون شتر بیالاید و بروغن کاهو چرب کند و بظرف رصاص کرده سر آنرا
محکم بندد و بزیر زبل اسپ دفن کند و بعد یک هفته تبدیل زبل کرده ماند تا وقتیکه جانورے
ازان متولد شود بصورت مارے و سر او بسر شتر مشابه و هردو چشمان او سیاه و دو بال داشته
باشد پس باید که قدرے از خون فصد شتر مهیا داشته باشد هرگاه آن جانور چشم بکشاید فی الفور

قدرے بر چشم و روی او ریزد چنانکه در یک روز و شب بقدر نیم پاو آثار خون فصد شتر بر چشم
و روی او ریخته باشد بعد از سه شبانه روز قدری از جگر شتر پیش او اندازد تا بخورد و تا چهار روز از
جگر شتر خوراک او دهد بعد از هفت روز آن جانور بشکل مور شود پس در ینوقت قدری از بول شتر
برو ریزد فی الفور بیاشا مد و ضعیف شود پس بعد از سه ساعت کارد تیز اندرون ظرف بگردن او نهد
و زور کند تا خون او بجوشد و دران ظرف جمع شود هر که قدری ازان خون بکف پا بمالد بر روی آب رود
هرگز غرق نشود و طی الارض نیز حاصل شود ای راه یک ماه بیکروز طی کند و اگر ازان خون قدرے
بر روی خود بمالد کسی او را نه بیند و اگر بر سر بمالد و سر برهنه بزیر آسمان بایستد فی الفور ابری پیدا شود
و باران ببارد **ایضاً** بگیرد لوبیا و آنرا بخون حمار بیالاید و در ظرفے کرده در زیر سرگین حمار دفن کند
و هر روز آن زمین را ببول حمار تر سازد تا مدت سه ماه بعد ازان بیرون آورد دران ماران سرخ
که هر یکے گزنده و کشنده باشد پیدا شده باشند آن مارها را با حتیاط و خودداری تمام در ظرف
زجاجی کلان کند که سر آن تنگ باشد و تا یک هفته خون حمار بخورد آنها دهد پس سر آن ظرف را محکم ببسته
تا سه هفته بگذارد تا همه ماران یکدگر را بخورند و یکی باقی ماند ملون با نواع الوان و تاجی مثل تاج
خروس و دو بال خرد خواهد داشت و یونانیان او را اکلوس نامند و او را برای خوردن هیچ نباید داد
تا قوت حرکت او را نباشد پس دماغ خود را محکم ببندد که رائحۂ او در دماغ ضرر عظیم میرساند و دستانه
پوست محکم بر دستها باید کشید و آن مار را بزنبوری گرفته از ظرف شیشه برآورد و تیغاری افگنده
فی الفور کارد تیز بر سرش براند و چنان نکند که سرش از هم جدا شود که مبادا سر بریده نطپد و
آزاری بصاحب عمل رساند چون بمیرد خون او در عمل کیمیا بمنزلہ اکسیر ست که اگر قدری ازان
بر مس گداخته اندازند طلای خالص شود و سر و گوشت او را با حتیاط نگاه دارند از خواص سر او ست
که هرگاه باران عظیم ببارد و بجانب آسمان سر را نمودار کنند باران موقوف شود و در هر لشکرے
که آن سر باشد همیشه منصور و فیروزمند باشد و هر که آن سر را ببازوی خود ببندد و بروی آب
رود غرق نشود و بهوا مثل طائران طیران نماید و از چشم مردمان پنهان شود و ببازوی هر مریضی که
ببندند فی الفور شفا یابد و اگر از گوشت او بوزن دانگی بخورد کسی دهند فی الفور هلاک شود **ایضاً**
بگیرند عدس که هر یک روی آن سبز شده باشد بخون کبوتر بیالایند و در ظرف روغن دار کرده

بزیر سرگین اسپ دفن کنند پس از چند روز متعفن شده از وصورتی بوجود آید که روی او شبیه
بروی انسان وبدن او مشابه مرغ وزیاده از هفت روز نزید چون بمیرد او را بمومیائی ومرصانی
بیالاید ودر لته پیچیده باخود دارد از خواص اوست که دارندهٔ آن شناطی الارض حاصل باشد وجمیع سباع
وبهائم مطیع او شوند بمرتبه که اگر خواهد برآنها سوار شود ودارندهٔ آن تا چهل روز از طعام مستغنی باشد
واگر قبل از موت شکم او را چاک کنند آبی که از شکم او برآید نگاه دارند اگر بسر چوبی بقدر نیم قطره برداشته
در گوش چکانند کلام جنات بشنوند وزبان حیوانات بفهمند **ایضاً** بیارد موش دشتی واو را در
آب باران یا آب انهار که مدام روان باشد مثل نهر گنگ یا جمن غیر آن غوطه هاے پیاپے دهد
تا بمیرد پس خشک ساخته بربع وزن آن دل بوزنه ودل طوطی سخن گوے که عبارت از شارک
کوهیست مجموع را خشک کرده کوفته بیخته نگاه دارد هرگاه قدرے ازان در آب یا شربت بخورد هرچه بشنود
یاد گیرد وهرچه بخاطر مردمان بگذرد بران اطلاع یابد **ایضاً** بگیرد استخوان کرکس واستخوان مار سیاه و
استخوان آدم مجموع را تا چهل روز در زیر زمین دفن کند بعد ازان برآورده خشک سازد پس بیارد
استخوان بوسیدهٔ انسان مجموع را کوفته باهم بیامیزد ودر پای هر درخت که خواهد بسوزد تمام شاخهای آن درخت
سر برزمین گذارند واین عمل خالی از عجائب وغرائب نیست **ایضاً** بیارد غراب یعنی زاغ سیاه
چندانکه خواهد واو را در آب که تغاری کرده باشد غوطها دهند تا بمیرد پس بگیرد سگ سیاهی که یک
موی هم سفید نداشته باشد ودر خانه محبوس دارند یک روز وروز دوم فقط گوشت غرابهای مذکوره بخورش
سگ مذکور دهند وازان آب که غرابها را دران غرق کرده سگ را بنوشانند واگر سگ فریاد کند هرگز
بفریادش التفات ننمایند تا سه روز روز چهارم بگیرند گربه سیاه که یکموی سفید نداشته باشد او را نیز مثل
غراب در آب تغار غرق کنند تا بمیرد وگوشت گربه مذکور بخورد سگ بدهند واز همان آب که گربه را غرق
کرده سگ را بنوشانند تا شش روز همچنین روز گذشت درین مدت چشمهاے سگ منقلب شود
پس بگیرد برگ درخت سوسن وآن درختی ست خرد وبرگهاے آن شبیه برگ سداب بقدر سه دوتیه
آب ازان برگها بگیرد وبسگ مذکور بخوراند فی الحال بناله در آید وفریاد عظیم کند پس بگیرند دیگ سفال
سر کشاده وسگ را دست وپا بسته بدیگ اندازند وآب بقدر حاجت بدیگ انداخته ودهنش خوب محکم
بند کرده بر دیگدان گذارند وچندان آتش کنند که سگ مذکور در آب مهرا شود پس دیگ را بکنارهٔ دریا برند

و انچه دُرد است در آب اندازند اول استخوانی که در آب آید آنرا فی الفور بردارند و علیحده نگاه دارند و انچه بعد ازان آید آنرا هم بگیرند و باحتیاط علیحده از استخوان اول نگاه دارند هرگاه خواهد که باران ببارد آن عظام اول را که بروی آب آمده بصحرا برده بر هوا آویزان کنند فی الحال باران ببارد و چون خواهد که باران موقوف شود آن عظام را از هوا فرا گرفته بپوشانند باران موقوف شود واین عمل عجیب غریب ست **ایضاً زرع الساعة** اگر خواهند که تخمی در مجلس بکارند که فی الحال سبز شود و گل و بار دهد بگیرند تخم شعیر هندی یا سه دانه کنڈی یا تخم خیار در خون آدمی که از فصد یا حجامت حاصل شده باشد تر کرده هفت روز در آفتاب نهند تا بخ یابد بعد ازان بردارند و هفت روز دیگر در سایه خشک کنند پس در کرپاس نو پیچیده نگاه دارند و قدرے ازان گل که بر قلبهٔ دهقانان بوقت شیار می چسپد بهم رسانیده نگاه دارند هرگاه که حاجت افتد قدری ازان خاک در کاسهٔ سفال بریزند و چند دانه را دران خاک نهان کنند و قدری آب گرم دران ریزد و روی کاسه از کرپاس بپوشد بعد از ساعتی درخت سبز شود و برگ و شاخ و گل و میوه دهد و موجب حیرت و استعجاب انجمن گردد **ایضاً** بگیرند دل بوم در لته پیچیده بر سینهٔ کسی که در خواب باشد بنهند هرچه از و سوال کنند انچه در دل او باشد بعالم خواب همه صاف صاف بگوید هیچ سخن مخفی و پنهان ندارد **ایضاً** بگیرند قدرے پیه گرگ بر کف دست مالیده دست را بر ران خفته گذارند هرچه از و سوال کنند جواب بگوید **ایضاً** بگیرند زبان چرغ شکاری در لته پیچیده بر سینهٔ خفته نهند انچه از و سوال کنند جواب آن یک یک بگوید **ایضاً** بگیرند هدهد را و او را در قفس کرده تا بست روز حب السوس بوی خورانند و بجای آب گلاب دهد و بعد بست روز این طلسم را بر کارد نویسد و قتیکه قمر متصل بطالع صاحب عمل باشد طلسم اینست

[illegible] یا طفل غنو و فی لا ارید و بعد آن ساعت ازان کارد هدهد مذکور را ذبح کنند و چنان احتیاط نماید که یک قطره خون او بر زمین نیفتد جمله را بظرفی بگیرند و دل او را از میان دو کتف او بر آورده مع تاج او و تمام اجنحه و سر بر اطول که بر ذنب و مست و راس و دل در جای بحفاظت نگاه دارد و شکم او از فضلات پاک کرده بپزد و تمام گوشت و شوربای او بخورد مگر احتیاط باید که هیچ استخوان او از استخوانها شکسته نشود همه درست و سالم باشند تمام استخوانها را در طاس پر آب فگند ازان استخوانها هر یکی که بزرگ بروی آب آید آنرا جدا نگاه دارد و یکی بزرگ در وسط آب

ایستد آنرا علیحده دارد ویکی بزرگ در ته آب نشیند آنرا علیحده نگاه دارد و دیگر استخوانهای خورد را با دل وتاج وپرها دریک شیشهٔ آتشی با ظرف سفالین نهاده و سرش از گل حکمت بند کرده با آتش بسوزاند تا همه استخوانها مع پرها سوخته خاکستر شوند خواص این خاکستر وبیان خاکستر مذکور خواهد شد اکنون بیان هر سه استخوانهای مذکور نایم بدانکه استخوانیکه بالاے آب آمد طبع او ناری ست وتصرفات او در نار شود ونام آن سیحون وآن چنانست که آتش افروخته کند وبر استخوان این خاتم [illegible] واین اسم کیعلهوشیا بنویسد وچهل ودو بار همین اسم بخواند واز کوکبے که صاحب الساعة باشد مدد طلبد وگوید یا سیحون خذ علی العیون وبگوید که رفتم در آتش پس همه حاضران انجمن به بینند که او در آتش سوزان رفته وحال آنکه او با ایشان نشسته است وآن استخوان که بوسط آب ماند طبع او هوائی ست وتصرف او در هوا شود ونام آن نونیون آن چنان ست که با استخوان این خاتم [illegible] واین اسم لوسحطلنیشیا بنویسد وچهل بار اسم مذکور بخواند واز صاحب ساعت طلب مدد کند وریسمانی با چوبی بر هوا اندازد وبگوید یا نونیون خذ علی العیون وگوید اینک رفتم پس همه حاضران مجلس به بینند که او بر هوا بران چوب یا رسن سوار شده میرود ودر حقیقت او با ایشان نشسته است وآن استخوانے که بزیر آب نشسته طبع خاکی دارد وتصرف او بر جمیع ارضیات شود ونام آن شمعون ست بر آن استخوان این خاتم [illegible] واین اسم علکصطلیشیشا بنویسد ودر طاسی که از مس یا برنج یا هیچ یکی از فلزات ومعدنیات باشد بدارد وچهل بار اسم مذکور را بخواند واز صاحب ساعت مدد طلبد وگوید یا شمعون خذ علی العیون وبخواندن اسم مذکور مشغول باشد فی الحال آن طاس از نظرهای اهل انجمن غائب شود ودر حقیقت غائب نیست مگر از نظرها پنهان باشد وهرگاه استخوان ازان طاس بردارد باز ظاهر شود

اکنون بیان رماد مذکوره کنم یعنی خاکستر که از استخوان وپرهای سوخته بهم حاصل شد خواص او قلب ماهیت انسان ست بصورت دیگر صفت آن بگیرید حب الخروع وحب الآس وحب الورد وحب الزبیع از هر کدام درمی وهر یکیرا جدا جدا بکوبد تا مثل غبار باریک شود وباهم بیامیزد وهموزن ازان رماد یعنی استخوان سوخته بهر داران بیامیزد وبروغن [illegible] مخمر کرده حبها سازد هر یک حب بقدر دو دانگ پس ازان رماد قدرے بگیرد آن آدم وگلاب حل ساخته ازان طلسم

۱۱اسـ ۵ ۶ ۹ ۷ ۹ ۱ ۱ و این اسم را علیایکطلشتیا بر کاغذی نوشته این اسم را پنجاه بار بخواند پس
کسی را از حاضران مجلس طلبیده آن کاغذ را بدست وی دهد و یکی از آن چوب را بزیر دامن او
بخور کند یعنی بر سر آتش گذارد و بگوید که این در نظرها سے اهل انجمن اسپ یا گاو یا شتر یا خر یا گربه یا
سگ شود یا نام هر جانورے که از وحش و طیر باشد بگیرد بقدرت الٰهی آن کس بصورت همان جانور در
نظرهای مردمان نمایان شود و هرگاه از دستش آن کاغذ را بگیرند و آن بخور دور کنند بصورت اصلی
خود باز آید **ایضاً عمل مجاور و مسافر** بگیرند دو سنگ یکی احمر و یکی ابیض یعنی یک اشرفی و یک روپیه
و هر دو سنگ با اول این حروف بنویسند ب س م ال ل ه ال ر ح م ان ال ه و خ م ساله ے وال ل
ح وال ل ه بعد از آن بر سنگ سرخ این اسم بنویسد ۱۹۱۲ ۹۹ ۱۱۱۱ ۸ ۱ ح ۹ ال ۱۱۸ ۱۱۱ و بر سنگ سفید
این شکل بنویسد ۱۹۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱ پس بگیرند دو زاغ یکی نر و یکی ماده طلسم اول را که بر سنگ
سرخ پیچیده در دهن نر گذارند و دهن و جمله منافذ او را با بریشم سرخ بدوزند و طلسم دوم را بر سنگ سفید
پیچیده بدهن ماده گذارند و منافذ او را هم با بریشم سفید بدوزند و در مغاکی که بقدر یک گز عمیق باشد
جدا جدا دفن کنند و بعد هفت روز بیرون کشند هر دو یکجا جمع شده باشند پس آنکه بیکے دیگر پیوسته آن
مسافرست و آنکه با وی پیوسته آن مجاورست پس مسافر را خرج کند و مجاور را نگاه دارد که مسافر را هر جا که
خرج کرده باشد همان ساعت نزد مجاور در آید و این عمل در شریعت حرام ست هرگز گرد این کار نباید گردید
که موجب وبال دنیا و نکال آخرت ست **ایضاً در منع اشتهای طعام** بگیرند جگر شتر و بآتش کباب
کنند و بموزن آن بادام مقشر و شکر تیغال را باهم بکوبند و بسایه خشک کنند و حبوب بوزن دو دانگ
تیار ساخته نگاه دارند بعد از تنقیه و استعمال مسهلات که معده و بدن از اخلاط فاسده پاک باشد
یک حب تناول کند تا یک هفته محتاج طعام نشوند **ایضاً** بگیرند بادام مقشر و یک شب در شیر تازه گاو یا
گاو میش تر دارند و صباح از شیر برآورده بآفتاب خشک کنند باز شب دیگر تر کنند و صبح
بآفتاب خشک کنند بعد از آن بگیرند چون قدری از آن داشته تر و بآن سایه کرده بروغن بنفشه و یا بادام یا
روغن جوز بیامیزند و نگاه دارند و بعد از تنقیه پنج جوز بخورند تا بیست روز محتاج طعام نشوند یعنی آثار گرسنگی
معلوم نشود **ایضاً** بگیرند جگر آهو بره یا بره گوسفند هر چه میسر آید عروق از وی جدا کنند و پاک و صاف
کرده در گلاب بیاندازند دو سه روز تر سپاشند بعد از آن دو درم زعفران و اندکی مشک و نیم دانگ

کافور بآن آمیخته وکوفته در سایه خشک کنند وهرگاه خشک شود باریک ساخته بطور سفوف کرده نگاهدارند و
بعد تنقیه بقدر دو دانگ بخورند تا ده روز هرگز محتاج غذا نشوند واگر این قسم ادویات بغیر تنقیه و استعمال
مسهلات استعمال کنند اندیشه حدوث امراض صعب و هلاک ست هرگز بغیر تنقیه استعمال نباید کرد که هم هلاک
است **ایضاً** بگیرند جگر و زبان بره یا گوسپند و بادام مقشر و مغز جوز و مغز فندق و پسته و آرد سپید و نان خشک و
کتیرا جمله را کوفته باریک ساخته با روغن بادام یا روغن بنفشه حبها بقدر یک یک مثقال بسازند و بسایه خشک کرده
نگاهدارند هرگاه یک حب بخورند تا یک ماه محتاج طعام نشوند اما اول تنقیه شرط ست والا بیم هلاک است
ایضاً در منع تشنگی که محتاج آب نشوند بگیرند زیره کرمانی و آب بجوشانند پس خشک کرده و
کوفته با عسل کف گرفته بیامیزند و بقدر جوز بوا تناول کنند که تا هفت روز محتاج آب نشوند **ایضاً**
منع خواب بگیرند چرک گوشت سگ تازی با زرنیخ و روغن آمیخته در لته بسته بر بازوی چپ
بندند هرگز خواب نیاید تا وقتیکه در بازو بسته باشد **ایضاً** بوم را بدست آورده بکشند و بعد کشتن یک
یک چشم او باز می ماند آنرا گرفته در لته بسته بگردن بیاویزند تا وقتیکه بگردن آویخته باشد هرگز خواب نبرد

فصل سوم
از افادات هرمس در بیان خواص حیوانات

بشنو از دماغ انسان یک مثقال وزن بگیرند و در پاتله کوچک گرم کرده و بول آدمی چهار مثقال
دران پاتله ریزند و بهم زنند تا بول بآن دماغ مخلوط شده منعقد گردد در قاروره کنند و وقتیکه اراده جمع
میان متفرقین و تالیف میان متباغضین یا عطف قلوب امرا و اکابر و اصاغر نمایند باید که طعام شیرین
پزند و چون درظرف کنند مقدار دانگی ازان ترکیب درین طعام کرده بخورانند دشمن دوست شود و
بغض به محبت بدل گردد والا وقت امتزاج این ترکیب در طعام گوید عطفت قلب فلان
بن فلانه آن طعام در شکمش قرار نگیرد و خوردن آنگاه نتواند داشت تا آن شخص نرسد و
اظهار محبت و آثار بیقراری بظهور نیاید حتی که صبر در فراق برو بغایت دشوار باشد
ایضاً برای عداوت اگر برعکس بالاراده تفریق مجتمعین و قطع تالیف متواصلین نیز
القای عداوت مابین ایشان پیشنهاد شود که تسکین هیجان آن محال باشد
ترکیب بگیرند مغز آدمی دو مثقال و دم شغال یا گراز وزن دو دانگ از عرق آدمی درمیان آن

ہمچنین در ہر گوشی دو و قطرہ ازین بچکانند بقدرت اللہ تعالی جسم آن میت متعفن نشود و
کرم نیفتد و اصلا تغیر و تبدل در بدن او براہ نیابد و مدام با رونق تمام بماند و قتیکہ نمک آبی یا
شورہ یا نمک مشتی بر و پاشند کہ ہر یک ازینہا سبب افتادن گوشت میت و متعفن شدن اوست۔
ہمچنین در علاج مجنون روغن جوز مثقالے و ازین خلط وزن دانگی را با ہم آمیختہ گداختہ
در سوراخہائے بینی دیوانہ بچکانند ہر چند مجنونے باشد کہ اطبا از علاج آن عاجز شدہ باشند
باذن اللہ تعالی رفع آن جنون شود نجات یابد۔
و ہمچنین این خلط دوای خاص مجذوم ست باید کہ ازین خلط دانگی بگیرند و یا دو مثقال
روغن گاو در ظرف پاکے کردہ بالای آتش گذارند چون گداختہ شود دانگی دیگر ازین خلط دران انداختہ حرکت
دہند بعد از خلط و گداختن در بینی مجذوم بچکانند باذن اللہ تعالی زود آن مجذوم بصلاح آید اگرچہ لحوم
بدن او متعفن باشد و گوشت ہائے متعفنہ را دفع کردہ گوشت تازہ بر رویاند ایضا از خواص عجیبہ و
منافع غریبہ این خلط آنست کہ چون چہار مثقال منیگ در ظرفے کردہ بر آتش گذارند تا گرم شود پس
مقدار دو دانگ ازین خلط با و ملحق کردہ حرکت دہند تا خوب مخلوط و مجذوب و ممزوج گردد و این مجموع را
در ہر دو گوش فرسی بچکانند آن فرس را ہنما و عارف و متعقل و میمون و خجستہ گردد و در ہر لشکر کہ این
فرس باشد البتہ فتح و ظفر قرین آن لشکر بود اگر احیانا دران لشکر آثار مغلوبیت مشاہدہ نماید و دشمن
قوی بود و شکست از جانب ہمین لشکر باشد آن فرس دران معرکہ بل در حین ترتیب صفوف
قتال نزدیک صف نیاید و اطاعت و انقیاد راکب خود نکند و میل در انہزام و گریز نماید و اگر ظفر
از جانب عسکر او باشد صیحہ بسیار کند و پیشتر از ہمہ در میان آید و راکب خود را ہنگین نکردہ بطرف
میدان میل کند و نزاع بر تقدم بر ہمہ جوید بقدرت اللہ تعالے۔

افادات ہرمس

در فوائد خطاف

وقتیکہ قمر زائد النور و زائد السیر و العرض باشد و عرض آن شمالی بود و متصل بمشتری و مستقیم
ظاہر بود باید کہ وزن دانگے از دماغ خطاف را در ظرفے انداختہ نگہ دارند و مقدار دو حبہ کافور
دران ملحق کردہ نیک مطلایہ نمودہ در چشم صاحب سبل یا صاحب غشاوہ کشند باذن اللہ تعالی زین امراض

نجات یابد و اگر مقدمۂ نزول آب خواہ آب سیاہ خواہ آب مروارید باشد از کشیدن این دارو شفای عاجل یابد

قواعد بوم و سام و خنزیر

که بعضے را تاثیر حب و بعضے را تاثیر بغض است

حب بگیرند دماغ بوم وزن دانگے و مقدار دو جبہ زہرۂ خنزیر در آن گداختہ با طعام مخلوط کردہ بخورد کسے دہد کہ در محبت عمل شدید قویست

عداوت زہرۂ بوم یکدانگ را در ظرفے کردہ وزن دو جبہ زہرۂ خنزیر بر و اضافہ کردہ بگزارند و بعد از آن در طعام شخصے کہ مستدعی عداوت او باشد داخل کنند در عداوت عمل شدید است و بسیار خوردن گوشت بوم موجب دفع مرض استسقا و سل است

معالجہ مجنون

دماغ بوم یکدانگ در مقدار یکدانگ کافور بگدازند و وزن دانگے خون غراب و وزن دو جبہ ازین خلط باشد قطرہ آب شاہسفرم در بینی مجنون کہ از معالجہ او مایوس باشند بچکانند فی الحال باذن اللہ تعالی ازالہ جنون شود

عداوت وزن دانگے خون خوک در ظرفے کردہ مقدار دو جبہ از مرارۂ خنزیر اضافۂ آن نمودہ داخل طعام بہ نیت عداوت بخورد کسی دہند آن شخص بجوی دشمن دوست خود گردد کہ تشریح راست نیاید

عقد شہوت

مغز سر خنزیر مقدار دانگے گرفتہ در ظرفے بگزارند و قطرہ از خون خنزیر بر و افزایند در گل عقد شہوت عجیب و غریب است

علاج قروح انسان و دواب

یکمثقال پیہ خوک بگدازند و یکدانگ استخوان خنزیر نرم صلایہ نمودہ در آن افگنند و چہار مثقال روغن گاو اضافۂ آن کردہ بآتش نرم بگدازند و ہنگام اختلاط خوب بردارند اگر بر دبر دابہ گذارند فی الحال از قروح بری شود و اگر بقرحۂ قدیمۂ انسان گذارند زود بصلاح آید و اگر بقرحۂ پشت دابہ گزارند زود خوب شود و دیگر پشت آن دابہ ریش نشود

عداوت دماغ کلب اسود دانگے و دو جبہ دماغ غراب بر و اضافہ کردہ نگاہ دارند استعمالش در

عداوت عمل عجیب کند فائده دیگر خون سگ سیاه با مثقالی افتیمون مسحوق خورد شارب اواز تاثیر روحانیات مصون ماند ایضاً اگر گوشت کلب سیاه با نمک در امراض ام الصبیان جدید وقدیم خورند نجات دهد ودفع آن مرض کند

خواص گربہ سیاہ

انیاب گربہ وزن دانگی مسحوق کرده در طعام آمیخته بخورانند در عداوت عجیب العمل ست ایضاً نسلے راکه هرگز بار نگیرد جگر گربه سیاه بریان نموده بخورانند باذن الله تعالی بار گیرد ایضاً سپرز گربه سیاه را اگر خشک کرده بر مستحاضه نهند خون او منقطع شود ایضاً پیہ گربه سیاه را با نمک افتیمون خورانند از شقیقه وصداع وام الصبیان ایمن باشد ایضاً عدقه وی را هرکه خشک کرده نزد خود دارد از هرکسی که حاجت خواهد باجابت مقرون شود ایضاً هرکه خون وی را مقدار اوقیه با وزن یکدانگ مایه خرگوش بخورد نظر هرزنی که افگند طالب وشیدہ خود را باو رساند

خواص پنجم مستزاد در بیان علم سیمیا

بعد حمد خدا ونعت سید محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بشنوکه ماخذ این رساله علم سیمیا مسمے به پنجه قضا نتیجه طبع خادم شائقان محمد عثمان عفی عنه که مشتمل یکمقدمه ودو فصل است کتب معتبره این فن مثل شاملین وسرکتوم ورسائل هلالیه وغیرآ نست

مقدمه

در تعریف علم سیمیا

بدانکه علم سیمیا مراد ست از علم تسخیرات وآن مسخر ساختن قوائے سیارگان وملائم گردانیدن جنات ست بارتکاب ریاضات ومداومت عزائم ودعوات واین علم نهایت شریف ست وتا وقتیکه اوستاد کامل بهم نرسد هرگز بارتکاب چنین اعمال مبادرت ننماید که بیم وخطر جانست وچون علم این اعمال بغیر اوستاد بیکار لهذا اختصار را در این باب ولی اکتفا شتم

فصل اول

در تسخیر ملائک

بروز پنجشنبه اول ماه بعد از نماز صبح غسل کند ودر مکان پاک ومطهر در آید وهزار بار سورۂ قل هو الله

احد بخواند و ہمچنین بعد از نماز پیشین ہزار بار و بعد از نماز عصر ہزار بار و بعد از نماز مغرب ہزار بار
بعد از نماز خفتن ہزار بار و در نصف شب ہزار بار و بعد از فراغ ازان دو رکعت نماز بگذارد و
تا چہاردہ روز بدین ترتیب بخواند کہ مجموع ہشتاد و چہار ہزار شود و در روز پنجشنبہ سوم پانزدہ ہزار بار
بخواند و بعد ازان ہزار بار این دعا بخواند یَا حَنَّانُ اَنْتَ الَّذِیْ وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ
رَحْمَةً وَّعِلْمًا و صد نوبت این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ اَنْ تُسَخِّرَ لِیْ خُدَّامَ
هٰذِهِ السُّوْرَةِ الشَّرِیْفَةِ مِنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ چون از خواندن دعا
فارغ شود دیوار بشگافد و فرشتہ بیرون آید و گوید السلام علیک ای بندۂ صالح میان من و تو
برادری شد بعد ازین پس ہر چیز مرد و غیبت مردم مگو و ہر پنجشنبہ قبور مسلمانان را زیارت میکن و
سورۂ اخلاص میخوان و گوید نام من عبد اللہ ست ہیون قل ہو اللہ بخوانی حاضر شوم و ترا بالاے طیین
مکۂ معظمہ برسانم و باز آورم و دیگرے بیاید و گوید نام من عبد الاحد ست چون قل ہو اللہ بخوانی بیایم
و برائے تو روزی حلال بیاورم و ہر چیزہاے مخفی ترا مطلع گردانم و سوم بیاید و گوید نام من عبد الصمد
ست چون قل ہو اللہ احد بخوانی زود حاضر شوم و ترا کیمیا بیاموزانم و ہر کاریکہ ارادہ فرمائی سرانجام
دہم ہمچنین عہد و پیمان کنند و رخصت شوند باید کہ در ایام دعوت جامۂ سفید بپوشد و نان جوبی نمک و
دانۂ انگور سیاہ و مغز بادام خورد و ہر صباح عود در آتش نہد بتوفیق خدا زود بمقصود رسد و
طریق تسخیرات سبعہ سیارہ و جنات دشوار ترست و خوفہاے عظیم و ہولہاے ہوش ربا و جانکاہ
دران واقع میشود لہذا از بیان آن درگذشتم

فصل دوم

تدبیر تسخیر سباع و بہائم

بگیرد زبان گربہ سیاہ و در کفش یا موزہ مابین دو چرم نہد بطریقیکہ زبان مذکور درمیان دو چرم
در کفش محفوظ باشد و آن کفش در پا کردہ سوار رود تمام سباع و بہائم مسخر و مطیع او باشد ایضاً
اگر خواہد کہ ہیچ سگی بروی بانگ نزند و جمیع درندگان از وی خائف باشند بگیرد زبان سگ
سیاہ و بدستور مذکور در زیر کفش یا موزہ نہد ہمہ تابع او شوند ہیچ گاہ قصد آزار و اذیت او نکنند فقط

خاتمہ در اظہار مدعا

نقلا د مترجمون کتاب ہذا مسمی بذخیرۂ اسکندرانی گویند عبارتیکہ آخر کتاب ذہبی مذکور یافتیم از زبان اسکندر فیلقوس یونانی اینست

بشنو ای مطالع برین کتاب بتحقیق ظفر یافتی بملک ارض اگر ساعد تو شود بہرہ و نصیب روزی گردد آید و بخت یاری کند و انگذارد ترا حرمان و نا امیدی و یاس از سعی باز ندارد دلیرا اگر ہدایت یافتی و ازین شجر ثمرۂ مراد چیدی ملک روی زمین برنج دلخواہ تو شود و مطالب و مقاصد تو قرین گردد و بہرہ عظیم بر دارد باید کہ بعد از ظفر باین مطالب اعلی و مقاصد اقصی شکر صانع علیم گوئی و در صیانت این آیادی غلا تو کمال اجتہاد و سعی تمام و از نظرات ایشان اجتناب کنی زیرا کہ مستحق این علوم بغایت قلیل ست و طالب آن کثیر بنا بر این ما امر فرمودیم باخفا و اخفاظ آن چنانکہ تو دیدی کہ او را در صندوق ذہبی مخفی کردیم و در دیری چنانکہ صفتش شنیدی و دیعت نمودیم پس باید کہ شکر ما بجا آری و در حفظ آن مساعی جمیلہ بتقدیم رسانی چہ نگاہداشت تو این کتاب را بالکلیہ موافقت آداب ماست و قبول عہد ما تا نتائج آن بتو راجع شود زیرا کہ ما مرتفع و منتقل شدیم از عالم استحالہ و تغییر کہ عالم عناصر ست بعالم بقا و تنویر کہ عالم ارواح ست پس مارا بجلی و سدی نباشد بلکہ غرض ما اینست کہ آداب نگاہداشتن و محافظت این کتاب را بدانی و نا مستحق را بر اسرار آن اطلاع ندہی چہ اشتراک در اطلاع این کتاب موجب اختلال عظیم و فساد جسیم ست و اللہ اعلم بالصواب

خاتمۃ الطبع از کارپردازان مطبع

پس از ثنا طرازی یزدان متعال عقدہ کشایان فنون پنجگانہ یعنی کیمیا و سیمیا و ریمیا و لیمیا را بشارت تازہ باد کہ درینولا مجموعۂ نادر الوجود مسمی بہ جواس خمسہ کہ معروف بہ طلسم سکندر ذوالقرنین ست ہا تاکہ این سالہا گنجینۂ پنج علوم بود لہذا مترجم مولوی غلام محمد عثمان خان تخلص بتقیین نامش جواس خمسہ معروف طلسم اسکندر ذوالقرنین نہادند درین زمان فرحت توامان برنبای خواہش طالبان ذوفنون این مجموعۂ نادر الوجود در مطبع نامی گرامی و مشہور نزدیک و دور منشی نولکشور بسرپرستی عالیجناب معلی القاب رائے بہادر منشی پراگ نرائن صاحب مالک مطبع مشہور بہزاران ہزار خوش اسلوبی بار ششم ماہ مارچ ۱۹۱۵ع بزیور انطباع برآراستہ شدند و در عالم مقبول جہان گرداند

نام کتاب	قیمت
مطلع العجائب ترجمہ معلومات الآفاق غرائب المخلوقات کا مذکور مترجمہ مولوی مہدی علیخان - کاغذ سفید دو قسم (۱) با تصویر رنگین -	عما/ سپ
(۲) بغیر رنگ -	عسہ/ سپ
ترجمہ مطلع العلوم و مجمع الفنون - مترجمہ منشی زین العابدین خانصاحب مرادآبادی یہ عمدہ کتاب دو جلدون مین یکجائی ہے یعنے جلد اول مین فنون مرکبات و مفردات ضرب الامثال نکات پسندیدہ اقوال حکما لطائف و ظرائف سیر و تاریخ اخلاق معانی بیان موسیقی کا بیان ہے اور (۲) جلد مین تمام علوم آلہیات و فلسفیات کا ذکر ہے -	سے/ سپ
رسالہ معلم العمل - مصنفہ مولوی محمد عبد الحامد صاحب بہادر ڈپٹی کلکٹر بند و بست اناؤ مصنف تحفۃ العروس -	سہ/ پ
عقل و شعور - مصنفہ مولوی سید نظام الدین جس مین لڑکیون و لڑکون مردون و عورتون کی تعلیم کے لیے بوجہ دلبستگی افسانہ کے	
پیرایہ مین نصائح حکیمانہ و تدابیر مدبرانہ بیان کیے گئے کتاب اسم باسمیٰ قابل پڑھنے کے ہے اور جب تک پوری نہ پڑھ لو چھوڑنے کو جی نہ چاہے -	عما/ سپ
دائرۂ علم حصۂ اول - چند معلومات مین -	ا/
باغ اعجاز جواہر - باتصویر بیان اسرار انگریزی تماشا وغیرہ از منشی جواہر لال صاحب اسمین بہت سے ہندوستانی و انگریزی تماشے اور شعبدے مع ترکیب درج ہین - کاغذ سفید ولایتی -	۱۳/ سپ
خزانۂ سلیمانی - یہ نقش آخری ہے اعمال و نقوش مجرب ہر قسم مین مولفہ خواجہ محمد اشرف علی صاحب -	۱۰
طلسم عجائب - ہر قسم کے نقوش و نیرنجات و عجائب المخلوقات کا حال مع تصاویر از مولوی احمد علی -	۲/
کلید سخن یعنی شرح انٹرنس کورس جو فن شاعری و تاریخ گوئی و لغات کی تحقیقات و تاریخون کے انتخاب	

نام کتاب	قیمت
وعجائب حالات ومحاورات سے ایک عمدہ مجموعۂ علمی ہوگیا ہے۔	۳ر
ردالاباطیل۔ قوت واہمہ یعنے جو خیال شگون وغیرہ ہوتے ہین اُنکے ازالہ کے دلائل۔	۳ر
اندرجال۔ جنتر ومنتر ہر قسم کے از منشی سوامی دیال خطاب روونا گری۔	۴ر
نافع الخلائق۔ ہر قسم کے اعمال ونقوش از حاجی محمد سردار خان جاگیردار رلج کرولی۔	عہ/
عقل وذہانت کی میزان	۳ر ۲پ
عجائب المعلومات	۲ر
مسدس حالی	۲ر ۶ پائی
فال خیال فالنامہ اُردو نظم	۶ پائی
سرود غیبی	۳ر ۶ پائی
برآرندہ حاجات	۲ر
عقد ثریا	۲ر ۶ پائی
رسالہ قیافہ نظم	۶ پائی
حقہ جواہر	۶ پائی
تاثیر الانظار۔ خلاصۂ طلسم فرنگ	۳ر ۶پ
طلسم روحانی۔ تعبیرنامۂ خواب از مولوی حسین احمد	۳ر

نام کتاب	قیمت
رسالہ معجزات انسانی بقاعدۂ طاقت مقناطیسی انگریزی سے ترجمہ از میر امداد حسین صاحب۔	۲ر
رسالہ جوہر جلاے برقی۔ حصہ اول بیان ملمع سازی وتراکیب گلٹ وغیرہ مصنفۂ بابو جواہر لال۔	۳ر
منظر چاندمورت ریاست بلرامپور کے ہاتھی کے حالات	۸ر
جادو پرکاش یعنی تیسری کتاب جادو کے تماشے کی از منشی غلام نبی درباب شعبدہ بازی۔	۳ر
دریاے طلسم۔ از منشی رام پرشاد تخلص عامل غیرمطبوع۔	۹ پائی
مظہر المضامین۔ جسمین آلات برقی ودیگر عمدہ صنائع مرقوم ہین قابل دید ہے مولفہ مولوی مظہر الحق صاحب دہلوی۔	۵ر
گورکھ دھندھا مسمی بہ نگارنامہ معما از سید سراج الحسن۔	۳ر
گلشن فال۔ فال نامہ منظوم از خواجہ علی متخلص بہ ظفر۔	۱ر